

تصویر ابو عبدالرحمن الکوردی

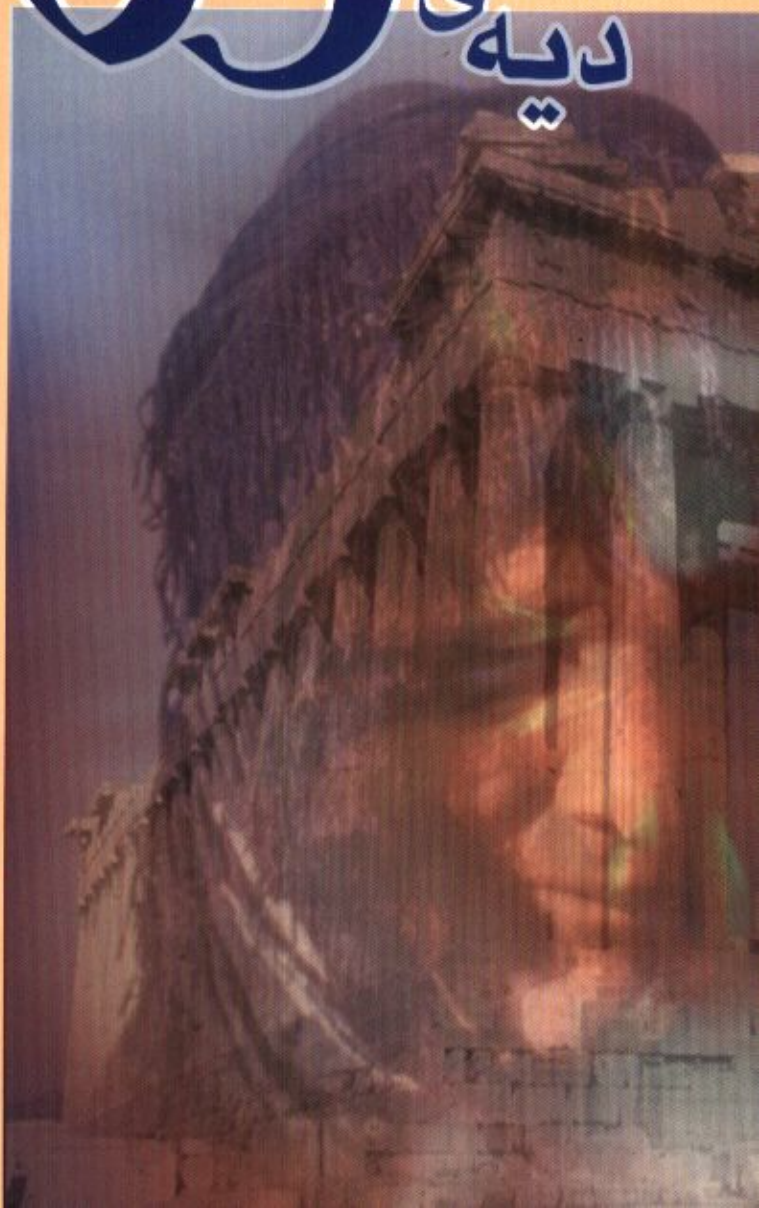


انتشارات دانشگاه کردستان

دیه زنی

نویسنده
مصطفی عبدالصیاضنه

مترجم
سهیلا رستمی



منتدى اقرأ الثقافي

www.iqra.ahlamontada.com

ديه زن

ترجمه كتاب
ديه المرأة فى ضوء الكتاب و السنة

پژوهش و بازنگرى ديه زن در مذاهب خمسة

نويسنده :
مصطفى عيد الصياصنه

مترجم :
سهيلار ستمى

رشناسه: صیاصنه، مصطفی عید **Sayasinad, Mustafa Id**

نوان قرار دادی: دیه المراه فی سوء الکتاب والسنه. فارسی.

نوان و پدید آورنده: دیه زن: ترجمه کتاب دیه المراه فی سوء الکتاب والسنه، پژوهش و

زنگری دیه زن در مذاهب / مولف مصطفی عید الصیاصنه: مترجم شهلا رستمی.

شخصات نشر: سنندج: دانشگاه کردستان، ۱۳۸۵.

شخصات ظاهری: ۳۷۵ ص.

تابک: 964-96239-5-7

دداشت: فیپا

دداشت: عنوان اصلی: **Diyat al-marah fi awal kitab wa al sunnah**

tamam diyat al-mara

دداشت: کتابخانه: ص ۲۶۵ - ۲۷۴.

وضوع: دیات (فقه). موضوع: قصاص (فق). موضوع: حقوق جزا (فقه).

ناسه افزوده: رستمی، سهیلا، ۱۳۵۶ - مترجم. شناسه افزوده: دانشگاه کردستان

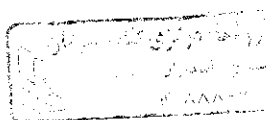
دهبندی کنگره: ۹۰۴۱۱۳۸۵ د ۹ ص ۱۹۵/۷ **BP**

دهبندی دیویی: ۲۹۷/۳۷۵

ماره کتابخانه ملی: ۲۱۳۰۹ - ۸۵ م

● شناسنامه

نام کتاب	:	دیه زن
نویسنده	:	مصطفی عید الصیاصنه
مترجم	:	سهیلا رستمی
ناشر	:	دانشگاه کردستان
ناظر چاپ	:	شوان طاهری
تیراژ	:	۲۲۰۰ جلد
قیمت	:	۲۹۵۰ تومان
شابک	:	۹۶۴-۹۶۲۳۹-۵-۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه مترجم	۱
مقدمه مؤلف	۷

● فصل یکم:

دیه زن در قرآن کریم	۱۹
---------------------------	----

● فصل دوم:

احادیث منسوب به پیامبر ﷺ درباره تنصیف دیه زن و بیان ضعف آنها	۵۱
۱-۲- حدیث معاذ بن جبل	۵۱
۲-۱-۱- ضعف بکر بن خنیس	۵۲
۲-۱-۲- اختلاف در مورد ابراهیم بن طهمان خراسانی	۵۴
۲-۲- حدیث عمرو بن شعیب	۵۸
۲-۲-۱- تدلیس ابن جریج	۵۹
۲-۲-۲- ضعف اسماعیل بن عیاش در بیان روایت از اهل حجاز	۶۱

- ۲-۲-۳- اختلاف در مورد عمرو بن شعیب ۶۶
- ۲-۲-۴- از این رو علما این حدیث را ضعیف دانسته‌اند ۷۴
- ۲-۳-۳- حدیث عمرو بن حزم در عقول ۷۷
- ۲-۳-۱- روایت یکم ۷۷
- ۲-۳-۲- روایت دوم ۷۹
- ۲-۳-۳- روایت سوم ۸۱
- ۲-۳-۴- روایت چهارم ۸۳
- ۲-۳-۵- روایت پنجم ۸۴

● فصل سوم:

- آثار منسوب به صحابه درباره تصنیف دیه زن و بیان ضعف آنها ۹۱
- ۳-۱- آثار موقوف بر عمر بن خطاب ۹۲
- ۳-۱-۱- اثر یکم ۹۲
- ۳-۱-۲- اثر دوم ۹۶
- ۳-۱-۳- اثر سوم ۱۰۲
- ۳-۱-۴- اثر چهارم ۱۱۴
- ۳-۲- آثار موقوف بر عثمان بن عفان ۱۲۳
- ۳-۲-۱- وجود امام شافعی مجدد دین در قرن دوم هجری ... ۱۲۴
- ۳-۲-۲- وجود ربیع بن سلیمان مرادی صاحب امام شافعی ... ۱۲۵
- ۳-۲-۳- وجود عبدالله بن ابی نجیح ۱۲۶
- ۳-۳- آثار موقوف بر علی بن ابی طالب ۱۳۴

- ۳-۳-۱- اثر یکم ۱۳۴
- ۳-۳-۲- اثر دوم ۱۴۱
- ۳-۴- آثار موقوف بر زید بن ثابت و عبدالله بن مسعود ۱۴۶
- ۳-۵- اثر منسوب به سعید بن مسیب ۱۵۰

● فصل چهارم:

- ادعای اجماع و تناقض های آن ۱۵۷

● فصل پنجم:

- ادعای اقتضای قیاس و تناقض های آن ۱۷۷
- ۵-۱- شهادت ۷۷۷
- ۵-۲- میراث ۱۸۱
- ۵-۳- ملکیت نکاح ۱۸۳
- ۵-۴- نقص منفعت زن ۱۸۹

● فصل ششم:

- دلایل مساوات زن و مرد در مسئله دیه ۱۹۵

● فصل هفتم:

- تحقیق آرای مطرح شده درباره دیه زن ۲۳۷
- منابع و مأخذ ۲۶۳

مقدمه مترجم

«الحمد لله ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم و صلى الله على نبينا محمد و على آله و اهل بيته و اصحابه اجمعين و على من تبعهم باحسان إلى يوم الدين»

دین، برنامه و نظام کاملی برای هدایت انسان است و برای پاسخگویی به نیازهای بشر برنامه‌هایی جامع و کامل دارد. دین اسلام به تعبیر خداوند متعال کاملترین و برگزیده‌ترین برنامه‌ها و در عین حال آسان‌ترین ادیان می‌باشد. این دین شامل مجموعه‌ای از قوانین، مقررات و دستورات است که تمامی نیازهای معقول معنوی و مادی انسان در آن بررسی و بیان گردیده است و البته هدف و مقصود شریعت الهی نیز برآوردن نیازهای بشر و رساندن او به خوشبختی و سعادت واقعی می‌باشد.

احکام اسلامی در یک تقسیم‌بندی کلی در هشت^(۱) دسته جای می‌گیرند که مبحث جنایات از جمله آنهاست و از آنجا که هر دستاوردی معلول عللی است و علت غایی است که انگیزه عمل به حساب می‌آید، طبعاً این تحقیق نیز از این رهگذر بی نصیب نبوده است. دین زن که زیر مجموعه احکام جنایی است، در این کتاب به عنوان یک هدف و غایت مورد نظر می‌باشد. مسئله حقوق زن از دیر زمان، گاه و بیگاه، در محافل علمی مورد بحث و گفتگو بوده و نظرات فقهی متعددی درباره آن مطرح شده است. از حسن نظر پاره‌ای از صاحبان فکر و اندیشه که بگذریم، غالب این نظریات میان

۱. عبادات، معاملات، حقوق خانواده (احوال الشخصية)، احکام جنایی، آئین دادرسی (مسائل مربوط به طرح دعوا در محاکم قضائی، شهود و شرایط آن و...)، حقوق بین‌الملل اسلامی (السَّیْر)، حقوق اساسی (احکام الدستورية، احکام السلطانية)، احکام بیان آداب و روابط اخلاقی اجتماعی و فردی، برای توضیحات بیشتر ر. ک. به: وهبه الزحیلی: الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۱، صص ۲۸ - ۱۸.

نفی و اثبات در نوسان و دَوَران است. با این حال مثل هر بستر علمی دیگر، همواره نظرات مطرح شده در این باره نیز در محدوده علم محض و یافتن حقیقت نبوده و گاهی چهره سیاسی، اجتماعی و... و به زبان امروزی ایدئولوژیک به خود گرفته‌اند و با این حال این‌گونه مسائل از جمله موارد اجتهادی است، عده‌ای از نظریه پردازان به جای تلاش برای یافتن صادقانه پاسخهای خود، و کندوکاو در مایه‌های اصلی مسئله به حذف و حتی انکار و شاید هم تغییر اصل قضیه می‌پردازند. این است که به جای تحصیل این‌گونه مسائل به عنوان یک نظریه،^(۱) اصل یک مکتب یا نظام^(۲) معرفتی را مورد تردید قرار می‌دهند و به گمان خود پاسخ اصلی و آخرین مسئله را باز یافته‌اند و اگر کشاندن این‌گونه مسائل مطرح در محافل علمی را به حوزه‌های عملی جامعه نیز به این‌گونه بدفهمی بیفزاییم، تقریباً مواد لازم برای ایجاد نوعی تنش یا بحران را فراهم کرده‌ایم، و در همین راستاست که احیاناً اسلام را متهم به بی‌توجهی به حقوق زن نموده و حتی گاه نسبت بی‌انصافی به آن داده‌اند، در حالی که تنها آیینی که حقوق همه جانبه را در خانواده و ابعاد مختلف زندگی فردی، اجتماعی، آموزشی و اقتصادی به رسمیت شناخته و از آن حمایت نموده است، اسلام می‌باشد، و ظاهراً اظهار نظرهای مخالفین آن از عدم شناخت درست اسلام و یا غرض ورزی و خصومت است.

پس باید هنگام بحث در مورد مسائل مختص زنان با احتیاط قدم برداشت و مواظب بود که حتی یک لحظه هم از افکار افسار گسیخته‌ای که با متش و روش^(۳) علمی همخوانی ندارد غفلت نشود و در یافتن جواب نهایی یا صدور حکم از آنها تأثیری پذیرفته نشود. راه ما، راه شریعت خداوند

1. recommendation.

2. military.

3. method.

متعال و دلیلمان هم دلیل ثابت و محکم است و همین برای ما کافی است، و باید متذکر شد که اگر از دستاوردهای فنی^(۱) و روشهای علمی دیگران استفاده می‌کنیم، فقط برای کسب مهارت‌های لازم برای بهتر زیستن در دنیای امروز است.

امروزه مباحث مربوط به مسائل زنان از جمله مباحثی است که اندکی لغزش در آن منجر به سقوط و هلاکت می‌شود و باید در این وادی با احتیاط و دقت گام برداشت. مسائل مربوط به زنان امروزه نه تنها در جوامع غربی و اروپایی در حال بررسی، بحث و گفتگوست بلکه در کشورهای اسلامی نیز مسلمانان را به خود مشغول نموده است.

این است که علمای مسلمان نیز امروزه با مسائلی چون حق و حقوق زن، اشتغال، مشارکت سیاسی و... سروکار دارند و برای تطبیق آنها با احکام اسلامی چاره‌جویی می‌نمایند. آنچه در میان این مسائل هدف اصلی ماست «دیه زن» می‌باشد، دسته‌ای از فقهای مسلمان معتقدند که: «دیه زن نصف دیه مرد است» و این مسئله در قانون مجازات اسلامی نیز ذکر گردیده است.

بیان این مطلب مساوی است با طرح سؤالات بی‌شماری که هر یک پاسخ در خور خود را می‌طلبد و آن اینکه: «آیا نصوص صریح قرآنی که کلام خداوند سبحان است به چنین چیزی اشاره دارند؟ آیا در سنت نبوی ﷺ به چنین چیزی اشاره شده است؟ یا اینکه این امر برگرفته از جامعه اسلامی و عرف اجتماعی آنان است که چندان به شخصیت حقوقی و اجتماعی زن معتقد نبوده است؟ یا اینکه این هم قرائتی است از نصوص دینی مثل قرائت‌های مختلف دیگر که در باب مسائل بسیار دیگری بیان شده و می‌توان آن را در باب مسائل اجتهادپذیر قرار داد و به نقد و ارزیابی این قرائت پرداخت؟

این گونه سؤالات عاملی اساسی پرداختن محقق به بررسی، تحقیق و جستجو در باب این مسئله است اما ظاهراً پیشرفت در این موضوع نه تنها قانع کننده نبود بلکه موجب شدت کنجکاوی گردید، زیرا دلایل ارائه شده دربارهٔ این مسئله ضعیف می نمود و همین مسئله راه را برای بیان اینکه حق با کدام گروه است، می بست. البته باید اضافه نمایم که تألیفات موجود دربارهٔ این موضوع به صورت کلی به بررسی دیه و چگونگی آن پرداخته اند و تقریباً تألیفاتی که اختصاصاً به دیه زن پرداخته باشد، یا نوشته نشده و یا بسیار کم و انگشت شمار است. با توجه به اهمیت موضوع و اینکه می خواستم این مسئله بار دیگر از راه شرعی و اصلی خویش بررسی شود، تصمیم گرفتم مطالبی را جمع آوری و تدوین نمایم اما به دلایلی که اکثراً روحیهٔ دانش جویی و یادگیری بود، از این امر صرف نظر شد و مصمم شدم کتاب حاضر را ترجمه نمایم و با دیدی محققانه به بررسی آن بپردازم تا زوایای مختلف مسئله بررسی و کاملاً روشن شود؛ زیرا مصرانه اعتقاد دارم که خداوند سبحان مبنای ارزش گذاری را در زن بودن و یا مرد بودن قرار نداده و بر عکس فرموده است:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَى﴾ (۱)

«بی گمان گرامی ترین شما نزد خدا متقی ترین شماست.»

پس مشاهده می شود که خداوند سبحان نه نظری خاص نسبت به مرد دارد و نه نسبت به زن بلکه هر دو مخلوق او هستند و تنها عامل برتری آنها همان داشتن تقوای الهی است و از همه مهمتر خداوند هرگاه در قرآن از زن نام می برد از او به عنوان حافظ غیب، پوشاننده اسرار و لباس مرد نام می برد، حال می توان پرسید: چگونه امکان دارد زنی که همواره در مسیر زندگی همراه، همسفر و همسر مرد است از لحاظ مزایا و حقوق انسانی، همچون نیمهٔ دوم خود با او رفتار نشود؟

آنچه در نوشته حاضر مورد بررسی قرار می‌گیرد «مساوی بودن دیه زن و مرد» است و پذیرش خلاف این فرضیه اندکی دشوار است؛ زیرا آنچه مناط تکلیف در احکام الهی و اهداف تشریع آن می‌باشد، انسان بودن افراد است نه جنسیت آنها، و البته این مسئله از جمله مسائلی است که می‌طلبد بار دیگر فقهای اسلام آن را مطرح نمایند و بر سر آن به مباحثه و گفتگو بپردازند، زیرا همه آنچه در این نوشته آمده طرح موضوعی است برای باز کردن مسائل مربوط به دیه زن، و شایان ذکر است که دادن رأی در این مسئله احتیاج به باز اندیشی، اجتهاد و بازنگری مجدد از سوی فقها و مجتهدان اسلامی دارد و نباید این توهم را به خود راه دهیم که علما و دانشمندان بزرگوار ما با گفتن اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، قصد اهانت به زن یا کم کردن حقوق او و تعدی به حریم انسانی و ارجمند وی را داشته‌اند، زیرا این دانشمندان مبرز، قابل اعتماد و بی‌همتا تمام سعی خود را به کار گرفته‌اند و تا جایی که در توان داشته‌اند، کوشیده‌اند تا به حقیقت این مسئله و سایر مسائلی که به محضر آنها ارائه شده دست پیدا کنند و با رسیدن به نتیجه مأجور هستند و از هر گونه کم توجهی و اهمال در مورد حقوق فرد، فرد مسلمانان از هر جنس و نژاد و ... که باشند، پاک و منزهند، لکن امروزه این امکان برای فقهای ما فراهم شده که بتوانند برای طرح چنین مسائلی دور هم جمع شوند؛ چرا که مسائلی که اکنون مطرح است از جمله موضوعاتی است که خاص زمان ماست و در گذشته مسائل و موضوعات دیگری دغدغه مجتهدان ما بوده و پیداست که این مسائل چون دغدغه ذهنی آنها نبوده، همچنان مسکوت باقی مانده‌اند، اما اکنون که فقه ما دچار پویایی و تحول گردیده لازم است این مباحث را در محافل خود مطرح و آرایشی در خور ارائه دهد و فقها بار دیگر برای زدودن زنگار تهمت با تلاشی گسترده‌تر به بازنگری در این امور که دیه زن جزء کوچکی از آن به حساب می‌آید، بپردازند زیرا بحث، گفتگو و پژوهش در این

زمینه‌ها احتیاج به منابع عمیق فقهی، نشست‌های مستمر و طولانی، صرف وقت و هزینه برای انجام پژوهشهای مربوط به موارد مذکور در آن و تجدید نظر و اجتهاد مجدد و اندیشه بیشتر دارد تا ان شاء الله آنچه را که سفارش اسلام و خداوند سبحان و پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله اوست، رعایت و عملی گردد.

مجتهدان باید دلسوزانه و مسئولانه به این مسئله بپردازند که آیا اصولاً راه بازنگری و اصلاح در این خصوص به روی آنان بسته است یا خیر؟ و آیا براساس مبانی و موازین پذیرفته شده استنباط احکام نمی‌توان برابری زن و مرد را در «دیه» پذیرفت؟

این پژوهش، با توجه به اندک بودن توان پژوهشگر و محدود بودن منابع و پژوهشهای مشابه، اگر توانسته باشد طرح کم رنگی برای انجام پژوهشهای بعدی ایجاد کند، در کار خود موفق بوده است.

کار هر بنده خدا جو آن است که در پایان نیز مانند آغاز با سپاس از خداوند خود گام برمی‌دارد و من نیز از خدای خودم سپاسگزارم که پای مرا به اقلیمی باز کرد که در آن **اظهار سپاس و قدر دانی بسیازی از توانمندیهای خفته روح را بیدار می‌کند**. از خدا سپاسگزارم که به من آموخت که برای آنکه در اقیانوس حُسن و نیکی احساس غربت نکرد باید در مسیر خوبی و زیبایی گام برداشت.

از خداوند می‌طلبم که جز خیر و نیکی آنچه که بر قلم این بنده جاری شد به خوانندگانم نرسد و اگر لغزشی از سر نسیان - و نه عصیان - از من سرزده، به لطف و مرحمت خویش ببخشاید و سخنی جز این ندارم که:

بضاعت نیاوردم إلا امید خدایا! ز عفو مکن ناامید

سهیلا رستمی

تهران: ۸/۲۳/۸۱

نویسنده

«...إِنَّ الْحَمْدَ لِلَّهِ، نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ، وَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا، مَنْ يَهْدِهِ اللَّهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ، وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۱)

«ای کسانی که ایمان آورده اید آن چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منہیات گوهر تقوا را به دامن گیرید) و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه دررسد) نمیرید، مگر آنکه مسلمان باشید.»

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^(۲)

۱. آل عمران (۳): ۱۰۲.

۲. النساء (۴): ۱.

«ای مردم از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و (پس) همسرش را از نوع او آفرید، و از آن دو نفر، مردان و زنان فراوانی را (بر روی زمین) منتشر ساخت. از (خشم و عذاب) پروردگارتان بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می دهید و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید. (وصله رحم را نادیده بگیرید). بی گمان خداوند مراقب شماست (و کردار و رفتار شما از دیده او پنهان نمی ماند).»

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا * يُضْلِلْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾^(۱)

«ای مؤمنان! از خدا بترسید (و خوشتن را با انجام خوبیها و دوری از بدیها از عذاب او در امان دارید) و سخن حق و درست بگویید. * در نتیجه خدا (توفیق خیرتان می دهد و) اعمالتان را بایسته می کند و گناهانتان را می بخشاید. اصلاً هر که از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می یابد.»

طی بحث «احکام کفارات در کتاب و سنت» - که از خداوند بزرگ می خواهم زمینه اتمام و نشر آن را برای بنده فراهم نماید - با خود عهد کردم تا زمانی که با تحقیق و جستجو در مورد دلیل آن كفاره در کتاب و سنت رسول ﷺ حقیقت مطلب برایم روشن نشود به ذکر هیچ كفاره ای نپردازم، تا اینکه به مسأله دیه رسیدم و در آنجا اندکی تأمل

نمودم، به این اعتبار که مسأله دیه در بردارندهٔ مسائلی است که در کفارهٔ قتل نیازمند بحث و گفتگو می‌باشد. به همین خاطر به استقراء ادلهٔ وارد شده در این باره پرداختم، و در اثنای کار متوجه شدم دلایلی که بسیاری از علما در اثبات نصف بودن دیهٔ زن در برابر دیهٔ مرد بر آنها تأکید دارند، دلایلی سست و ناکافی هستند؛ چرا که در قرآن کریم آیه‌ای که بر نصف بودن دیهٔ زن دلالت نماید وجود ندارد و حتی در احادیثی که طرفداران نصف بودن دیهٔ زن برای ترجیح مذهب و رویکرد خود ارائه نموده‌اند، یک حدیث صریح و صحیح هم که به این موضوع دلالت کند، وجود ندارد.

در میان آثار منسوب به بعضی از صحابهٔ پیامبر ﷺ که برای حمایت از موضعگیریشان بیان نموده‌اند، یک اثر واحد که انتساب آن به گوینده‌اش صحت داشته باشد، وجود ندارد.

اجماعی هم که آن را بهانهٔ داد و فریاد و قیل و قال خود قرار داده‌اند، ادعایی بیش نیست و برای اینکه به عنوان حجت مطرح شود نیازمند دلیل نقلی مطمئنی است که آن را اثبات نماید، همهٔ اینها با وجود اعتراف آنان به وجود دلایل و براهینی غیر از رأی و نظر آنها می‌باشد (که البته به آن رأی مخالف توجه می‌شود و به اجتهاد آن عمل می‌گردد). و قیاسهایی نیز که در مورد این موضوع به آنها استناد نموده‌اند، خالی از نقص و افترا نمی‌باشد.

از این رو تصمیم گرفتم با چند تن از قضات و اهل علم بحث و گفتگو نمایم، آنچه در این باره باید انجام می‌شد این بود که از طریق آنها

راهی بیایم تا دغدغه خاطر را در مورد این مسئله بر طرف نمایم و از این رهگذر راه حل را پیدا کنیم، اما متأسفانه چیزی دستگیرم نشد، این بود که به استخاره پناه بردم و تصمیم گرفتم برای بررسی همه جانبه و عمیق و دستیابی به قولی قطعی از تمام راههای موجود استفاده نمایم. مطالعه و تحقیق در زمینه تمامی دلایل و مباحث مطرح شده درباره این مسئله موجب شد که سرانجام اقرار نمایم که «دیه زن همانند دیه مرد است» یعنی درست یکسان و مانند هم؛ چرا که در دین اسلامی، اصل بر این است که زن همتای مرد است، و زن در تمام سود و زیانها، مسائل اعتقادی، عبادی، احکام حلال و حرام و سایر جوانب تکالیف شرعی و مراتب مختلف آن اعم از فرایض، واجبات، مندوبات، مکروهات و مستحبات با مرد یکسان است، مگر اینکه نصی یافت شود که با حکمی جداگانه زن را از آن قاعده کلی تخصیص دهد و او را از مردان جدا نماید، اما در مورد دیه زن و مرد، چنین نصی که ما را به اعلام عدم تساوی دیه زن و مرد وادارد، یافت نمی شود. به همین خاطر بقاء اصل و تکیه بر اصل مساوات زن و مرد در دیه لازم می آید تا زمانی که دلیلی یافت نشود که چیزی بر خلاف این اصل را افاده نماید، ناگفته نماند که موضوع دیه زن بدون شک، ظریف، حساس و دقیق است. بنابر این باید قبل از شروع به بحث خود نکات زیر را یاد آوری نمایم:

۱- در این تحقیق تمام سعی من بر این است که موضوع دیه زن را در میان اهل علم و به ویژه افراد محقق و ثابت رأی مطرح نمایم؛ به این

امید که از باز اندیشی، تدبّر، تحقیق، تلاش و کوشش آنها منتفع شویم؛ چرا که هر صاحب نظری، این مسئله را با رأی و نظر خود می‌سنجد و هر کدام از آنها نتیجه فهم و درک خود را از این مسئله برای مردم ارائه می‌نماید. تا اینکه در این مسئله رأی و نظری از طریق دلیل صحیح صریح یا اجماع سلف مبنی بر نقل یقین زاو ثابت، یا قیاس سالم و بدون عیب و نقص، خلاف نظر من را اثبات نماید، در این حال خواهید دید که به اذن خداوند حتی یک لحظه هم عقب نشینی نخواهم کرد و از رأی و نظر خودم دست برنخواهم داشت و حتی یک لحظه هم درنگ نخواهم نمود و بدون هیچ تأخیر، تأمل و یا ترسی به حقیقتی که دلیل آن را یافته‌ام و یقینی که حجت آن را با خود دارم، اعتراف می‌نمایم؛ چرا که حق با دلیل و از طریق دلیل شناخته می‌شود و چنین چیزی شایسته پیروی است.

۲- باید ضمن مطالعه فصول مختلف این کتاب، کوچکترین شک و تردیدی به خود راه ندهیم به طوری که از این طریق، این توهّم برای ما پیش بیاید که علما و دانشمندان بزرگوار ما با گفتن اینکه دیّه زن نصف دیّه مرد است، قصد اهانت به زن و یا کم کردن حق او و یا تعدّی به حریم کرامت انسانی و ارجمند او را داشته‌اند. هرگز چنین نیست و به همین خاطر نباید چیزی از این گونه توهّمات در فکر و قلب شخص مسلمان پدید آید؛ چرا که حقیقت غیر قابل جدالی که همواره ثابت و لایتغیر خواهد ماند، این است که این دانشمندان مبرز، قابل اعتماد و بی‌همتا، تمام سعی و تلاش خود را به کار گرفته‌اند و تا جایی که در

توان داشته‌اند، کوشیده‌اند تا به حقیقت این مسئله و سایر مسائلی که به محضر آنها ارائه می‌شده، دست پیدا کنند. با این همه به نتایجی که به آن رسیده‌اند، مأجور می‌باشند و از اینکه قصد هرگونه کم‌توجهی یا اهمالی در مورد حقوق تک‌تک مسلمانان از هر جنس و نژاد و... که باشد، داشته باشند، پاک و منزهند.

آنها الگوی ما در طلب وصول حق و مدافعان سرسخت حریم آن می‌باشند. در تاریخ اسلامی ما و مردان بزرگ آن و حتی در قلب پاک هیچ شخص مسلمانانی مخصوصاً علمای بزرگوار، - در هیچ دوره و زمانی - بحث دشمنی با زن عنوان نگردیده است، و چنین حقیقتی را باید همه مسلمانان در قلب خود حک نمایند و همیشه آن را مد نظر داشته باشند و هنگام بحث در مورد مسائلی که مختص زنان است باید مواظب باشیم که حتی یک لحظه هم از تمدن غرب کافر تأثیر نپذیریم، بلکه راه ما شریعت خداوند متعال و دلیلمان هم دلیل ثابت، صحیح و صریح باشد و البته همان هم برای ما کافی است. اما اگر برای بیان حکمی موضع‌گیریهای فکری، قوانین، عادات و توجهات دیگران را مد نظر داشته باشیم، این کار اصلاً پذیرفته نمی‌شود و رد می‌گردد، زیرا غرب کافر گستاخ بی دین دارای عقاید بت پرستانه و دیدگاههای خاص در مورد زندگی و احکام و شرایعی است که سود و زیانش را با آنها محقق می‌سازد، لکن ما قلباً از نتیجه کارشان که فساد، بیماری، سستی و انحراف است، فاصله می‌گیریم و به حال آنها به خاطر بروز این مسائل تأسف می‌خوریم و فقط برای نشان دادن راه

حق، استقامت، راستی، طهارت و صواب به آنها بر روی غرب و افکار واپس گرایانه آنها اندکی درنگ می‌نماییم.

با این حال باید بگویم تا روزی که طایفه‌ای از امت محمد ﷺ که «ظاهرين على الحق» هستند در روی زمین وجود داشته باشند و تا روز قیامت، نه غرب می‌تواند رهبر ما شود و نه مخالفی می‌تواند به این دین مبین ضرری برساند و برای بعضی از نویسندگانی که به بهانه استفاده از دستاوردهای جدید تمدن غرب، سعی دارند ما را از هویت و فطرت اصلی مان دور نمایند، بسیار متأسفیم.

استفاده ما از دستاوردها، تکنولوژی، روشهای زراعتی، صنعتی و... غرب فقط و فقط برای کسب مهارت و منفعتهای مادی صرف می‌باشد. این است که تا زمانی که حتی یک ذره احساس بیداری و آگاهی در میان مسلمانان نسبت به عزت اسلام، علو ایمان و شناخت راه درست مانده باشد، غرب نمی‌تواند در مسائل اعتقادی، قوانین، شرایع، ارزشهای انسانی، اخلاق، عادت و... رهبر و الگوی ما باشد.

۳- در بررسی مسئله دیه زن هنگام طرح احادیث و روایات بسیار سخت‌گیری به خرج داده‌ام، زیرا این مسئله جزو مسائل تشریعی، اعتقادی، احکام حلال و حرام و سنگ بنای مسائل زندگی می‌باشد، ولی اگر از جمله مندوبات، عادات، فضایل اعمال، اخلاق و ارزشها بود، در مورد آن تساهل می‌نمودم، این اعتقاد ما و علمای قابل اعتماد و موثق این امت و نسلهای قبل و بعد آنها (نسل اندر نسل) می‌باشد. احمد بن حنبل، عبدالرحمن بن مهدی و عبدالله بن مبارک گفته‌اند:

«در قبول مسائل حلال و حرام از ما، سخت‌گیری و دقت نمایند اما در مسائل فضایل و مانند آنها، سهولت به خرج دهید.»

شیخ احمد شاکر در تعلیقه حاشیه خود بر «الفیه سیوطی» می‌گوید: «منظور آنها این است که در مورد حدیث حسنیه که به درجه صحت نرسیده، تساهل نمایند. پس معلوم می‌شود که تا آن زمان میان حدیث حسن و صحیح هیچ تفاوتی نبوده و حتی اکثر متقدمین آن را فقط به صحیح و ضعیف توصیف می‌نمودند»^(۱) آنها در فضایل، سلوکیات، اخلاق، اقوال و افعال حدیث حسن را می‌پذیرفتند، اما در مسائل احکام و خصوصاً در مسائل اعتقادی و همین طور حکم دادن در مورد رجال و روایت آنها بسیار سخت‌گیری می‌نمودند.

ترمذی در «کتاب العلل» نقل نموده که ابوبکر عبدالقدوس محمد العطار البصری از علی بن المدینی روایت نموده که از یحیی بن سعید در مورد محمد بن عمرو بن علقمه سؤال نمودم.^(۲)

پرسید: تو معتقد به سخت‌گیری هستی یا تساهل؟

گفتم: من معتقد به سخت‌گیری هستم.

گفت: او آن طوری که تو فکر می‌کنی نیست، و در ادامه گفت: من از مالک بن انس در مورد محمد بن عمرو سؤال نمودم، ایشان نیز همین جواب را به من دادند.

در پایان از خداوند متعال خواستارم که ما را دریافتن راه راست موفق

۱. شیخ احمد شاکر: الفیه سیوطی، صص ۹۵ - ۹۶.

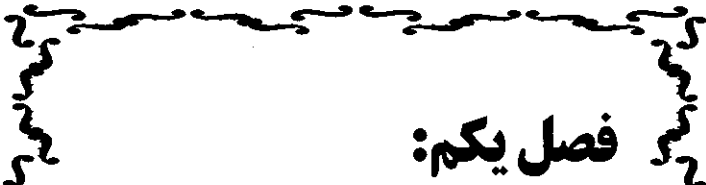
۲. الترمذی: العلل، (تحفه احرزی)، ج ۱۰، ص ۴۸۳.

گرداند و در پیدا کردن راه درست استوار و ثابت قدم بدارد. همچنین می‌خواهم که ما را از جمله کسانی قرار دهد که به سخنان گوش فرا می‌دهند و از بهترین آنها پیروی می‌کنند؛ زیرا خداوند بهترین ولی و بهترین اجابت کننده است.

بلجرشی فی: ۲۵ جمادی الاخره، ۱۴۱۲ هجری.

مصطفی عید الصیاصنه.

ص. ب: ۱۹۱ - بلجرشی / السعودیه.

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical floral and scrollwork patterns on all four sides.

فصل یکم:

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical floral and scrollwork patterns on all four sides.

دیۀ زن در قرآن کریم

۱- دیه زن در قرآن کریم

در قرآن کریم به طور مشخص ذکری از دیه زن اعم از زن مسلمان و غیر مسلمان به میان نیامده است، آنچه هست بیان مجمل دیه به صورت کلی در ضمن بحث از احکام و مقررات مربوط به قتل خطایی فرد مسلمان است. خدای تعالی می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^(۱)

«هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا. کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده مؤمنی را آزاد کند و خونبهای هم به کسان کشته بپردازد مگر اینکه آنان در گذرند (و از دریافت خونبها که صد شتر است، چشم پوشی کنند). اگر هم کشته، مؤمن و متعلق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود، آزاد کردن برده مؤمنی دیه او

است (و دیگر خونبهایی به ورثه کشته داده نمی‌شود). و اگر کشته، از زمره قومی بود که (کافر بودند و) میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود (همچون اهل ذمه و هم پیمانان مسلمان) پرداخت خونبها به کسان مقتول و آزاد کردن بنده مؤمنی دیه او است. اگر هم دسترسی (به آزاد کردن برده) نداشت باید دو ماه (قاتل) پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند (این را برای) توبه (شما) مقرر داشته است، و خداوند آگاه (از بندگان خود و) حکیم است (در آنچه مقرر می‌دارد).

این آیه کریمه با صراحت بیان نموده است که اگر انسان مسلمان برادر مسلمانش را بکشد، حرام است. مگر اینکه قتل از روی خطا و بدون تعمّد و تصمیم قبلی رخ دهد. دلیل این مسأله اهمیت و ارزش حرمت خون مسلمانان است تا آنجا که کشتن یک مسلمان از روی ظلم و تجاوز نزد خداوند تعالی به منزله کشتن تمام انسانهاست. همانطور که پاسداری و حراست از خون این مسلمان متواضع و جلوگیری از ریخته شدن خون او، - ولو یک قطره - به ناحق همانند حفاظت و پاسداری از خون همه انسانها می‌باشد. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید:

﴿مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾^(۱)

«به همین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که (متجاوز کشته شود. چرا

که) هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسانها را کشته است. و هر کس انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است؛ (زیرا فرد نماینده جمع و عضوی از اعضای جامعه است)»

بدون شک منظور از عبارت «نفس» در این آیه نفسِ انسانِ مؤمن مسلمان مطیع می باشد، زیرا نفسِ انسانِ کافرِ معاند بی دین پست تر از آن است که نزد خدای تعالی دارای این همه کرامت و شرافت باشد. این آیه برای قوم بنی اسرائیل، در زمانی نازل شد که به خدای تعالی ایمان داشتند و در برابر دستورات او خاشع بودند ولی وقتی که از دستورات الهی تمرد نمودند و نعمتهایی را که به آنها ارزانی فرموده بود، انکار کردند دیگر به هیچ وجه مشمول احکام این آیه نخواهند بود.

از اینجا معلوم می شود که جزای فرد قاتل در قتل عمدی اگر توبه نکند و خالصانه به مسیر الهی باز نگردد، این است که در دنیا همانطور که مقتول را کشته، کشته شود و در آخرت به آتش دوزخ گرفتار شود و مورد خشم خدای تعالی و لعنت او قرار گیرد. قرآن کریم می فرماید:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾^(۱)

«ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص، حیات و زندگی است (بتأثیر مصلحت و حکمتی در آن، و دقایق و نکاتی که در همه احکام است. این

است که قانون قصاص را برای شما وضع کردیم تا از تجاوز و خونریزی
بپرهیزید. باشد که تقوا پیشه کنید.»

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَ
أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾. (۱)

«وکسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد (و از ایمان او با خبر بوده و تجاوز
کارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حرام بداند، کافر به شمار می آید
(و کفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می ماند و خداوند بر او خشم
می گیرد و او را از رحمت خود محروم می سازد و عذاب عظیمی برای وی
تهیه می بیند.»

آیه قتل در سورة نساء بیان می دارد که قتل خطا سه حالت مختلف
دارد که در دو حکم خلاصه می شود:

حالت یکم: مقتول شخص مؤمنی است که در دارالاسلام زندگی
می کند و خانواده اش هم مؤمن هستند.

حالت دوم: مقتول شخص مؤمنی است که خاندانش با مسلمانان قرار
داد عهد هدنه (۲) یا عهد ذمه (۳) بسته اند. در این دو حالت شخص قاتل
موظف به انجام دو کار است:

۱- آزاد کردن برده ای مسلمان.

۱. النساء (۴): ۹۳.

۲. پیمان صلح موقت میان مسلمانان و اهل حرب را گویند. سعدی ابوجیب، القاموس
المفتی لغة و اصطلاحاً، ص ۳۶۲.

۳. عقد الذمه هو أن يقرّ الحاكم أو نائبه بعض اهل الكتاب - أو غيرهم - من الكفار على
الكفر - سید سابق، فقه السنة، ج ۳ - صص ۶۴ - ۶۳.

۲- پرداخت دیه مقتول به خانواده‌اش.

حالت سوم: مقتول شخص مؤمنی است که در غیر دارالاسلام زندگی می‌کند و خانواده‌اش کافر و منکر خدای متعال و رسولان او هستند و با آنها می‌جنگند. در این حالت قاتل فقط ملزم به انجام یک کار است، آن هم آزاد کردن یک برده مسلمان در مقابل شخصی که حیات او را گرفته است. اگر قاتل به خاطر عدم وجود برده به خاطر گرانی قیمت برده نتوانست برده‌ای را آزاد کند و حکم اول را به جا بیاورد، می‌تواند به جای آن دو ماه پشت سر هم به عنوان کفاره عملی که انجام داده است، روزه بگیرد.^(۱)

ملاحظه می‌شود که بحث این آیه صرفاً درباره قتل شخص مؤمن (مسلمان) به صورت خطایی می‌باشد و در مورد شخص غیر مسلمان ذکری به میان نیامده است، لکن سنت مطهر بیان نموده که در هیچ حالتی مسلمان در برابر کافر کشته نمی‌شود، اگر شخص کافری هم کشته شود، کفاره‌ای بر عهده شخص قاتل نخواهد بود. اعم از اینکه مقتول جزء اهل کتاب یا غیر اهل کتاب و یا از جمله کسانی باشد که قرار داد عهد دمه و یا عهد هدنه با مسلمانان دارد. در اینجا قاتل باید دیه شخص مقتول را به صورتی که مشخص شده است، بپردازد و بس. با این حال بعضی از علما با تکیه بر استنباطاتی که از دلالت آیاتی دیگر از قرآن - غیر از آیه جزای قتل خطا در سوره نساء -

کرده‌اند، از قول عدم تساوی زن و مرد در نفس و جراحاتها و دیات جانبداری نموده‌اند. در حالی که در این آیات اگر نگوییم اصلاً به موضوع مورد بحث ربطی ندارد، دلالت روشنی بر این موضوع ندارند. با وجود این برای توضیح مسأله و رفع هرگونه اشتباهی که ممکن است در آن رخ دهد، ناگزیر باید به مناقشه با آنان و نقد و ارزیابی دلایل مورد اعتماد و استنادشان پرداخت.

أ. از جمله آیاتی که درباره تنصیف (نصف بودن) دیه زن در برابر دیه مرد به آن استناد می‌کنند این آیه است که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ بِالْحَرْ وَالْحَرْ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأُنْثَى﴾ (۱)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، (قانون مساوات و دادگری) قصاص بر شما فرض شده است (و باید در آن کسی را به گناه دیگری نگرفت، بلکه): آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده، و زن در برابر زن است.»

این افراد چنین استدلال کرده‌اند که خدای تعالی در این آیه، حُر را همتای حر و عبد را همتای عبد و زن را همتای زن قرار داده است و مقتضای این آیه، این است که زن همتا و هم شأن مرد نیست همانطور که عبد هم ردیف حر نیست، بنابر این، به خاطر عدم همتایی و هم شأنی بین این دو گروه با استناد به نص موجود در این آیه حُر در برابر

عبد و مذکر در برابر مؤنث کشته نمی شود. طرفداران این نظریه در ادامه استدلال خود گفته اند که: چون مرد در نفس و جراحات به خاطر عدم کفایت (همتایی) در برابر زن قصاص نمی شود، پس قول مرجع این است که مرد در میزان دیه نیز با زن مساوی نیست، در نتیجه در هر حال دیه زن، نصف دیه مرد خواهد بود.

در جواب این افراد باید گفت که استدلال به این آیه بنابه دلایل زیر صحیح نیست:

۱- اگر دلالت این آیه در تثبیت اصل عدم کفایت زن و مرد در نفس و جراحات و در نتیجه در دیات محصور گردد، ناگزیر باید به تعارض بین مدلول این آیه با مدلول آیه دیگری که در سوره مائده می فرماید:

﴿وَكَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُزُوعَ قَصَاصًا﴾^(۱)

«و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می شود) و چشم در برابر چشم (کور می شود) و بینی در برابر بینی (قطع می شود) و گوش در برابر گوش (بریده می شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می شود) و جراحات قصاص دارد (و جانی بدان اندازه و به همان منوال زخمی می گردد که جراحات وارد کرده است اگر مثل آن جراحات ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد).

اعتراف کرد. در ادامه باید گفت که امکان ندارد مدلول این آیه را که

بیانگر اصل برابری مسلمانان اعم از مرد و زن، و حر و عبد در نفس و جراحات بدون هیچ تمایزی است، به صورت دیگری تفسیر و تأویل کرد. خاصه آنکه دانستیم، ادعای تخصیص آیهٔ سورة بقره به وسیلهٔ این آیه، ادعایی صرف است و هیچ دلیلی از کتاب، سنت و یا قول صحابی آن را تأیید نمی‌کند.

۲- با نگاهی به اسباب نزول این آیه، روشن می‌شود که حمل منطوق این آیه مبنی بر اینکه وضع زن در نفس، جراحات و دیات با وضعیت مرد در این امور متفاوت است، برداشتی سست و استنباطی ناموفق است.

ابن جریر طبری با سند خود از شعبی در مورد قول خدای تعالی:

﴿...الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى...﴾^(۱)

«آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، و زن در برابر زن است.»

بر این اعتقاد است که این آیه در مورد دو قبیله از قبایل عرب که جاهلانه با همدیگر می‌جنگیدند، نازل شده است که می‌گفتند در مقابل عبدی که از ما کشته شده فلان بن فلان و در مقابل فلان زن، فلان بن فلان را می‌کشیم خداوند متعال هم این آیه را نازل فرمودند که:

﴿الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى﴾^(۲)

۱. البقره (۲): ۱۷۹.

۲. الطبری: جامع البیان، ج ۲، ص ۶۰.

نظیر این مطلب از سعید بن جبیر و قتاده هم نقل شده است.^(۱) ابن جریر طبری در این باره می‌گوید: «این آیه در مورد قومی نازل گردیده که هرگاه عبد قوم دیگری، یکی از مردان آنها را می‌کشت، چون قاتل عبد بود، به ریختن خون او راضی نمی‌شدند و اربابش را به جای قاتل (که عبد او بود) و به عنوان قصاص مقتول می‌کشتند و اگر زنی از یک قبیله دیگر، مردی از آنها را می‌کشت به ریختن خون آن زن قاتل راضی نمی‌شدند مگر اینکه مردی از خانواده آن زن یا عشیره او را می‌کشتند. این بود که خداوند متعال این آیه را نازل فرمود و به آنها یاد داد که قصاصی که بر آنها واجب شده، این است که فقط شخص قاتل را بکشند و در مقابل زن مقتول، زن قاتل را بکشند و دیگر به مردان کاری نداشته باشند و در برابر عبد قاتل، عبد مقتول را بکشند و از این رهگذر آنها را از اینکه در قصاص به شخص دیگری غیر از قاتل تعدی نمایند، نهی نمود».^(۲)

طبری در ادامه گفته است: «این آیه، قصاص قاتل است نه فرد دیگری و اینکه نباید به کسی که در قتل شرکت نداشته، تجاوز نمود و او را کشت و اینکه در مقابل شخص مقتول، کسی غیر از قاتل او را بکشید، حرام است. حکمی که خداوند متعال در مورد قصاص برای ما واجب نموده است ترک تجاوز در قصاص و کشتن قاتل در مقابل مقتول

۱. همان؛ ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۸۳؛ الشوکانی: فتح القدیر، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲. الطبری: جامع البیان، ج ۲، ص ۶۰.

می باشد».^(۱)

دیده می شود که طبری فهمی غیر از آنچه طرفداران عدم تساوی زن و مرد در موضوع نفس و جراح در مورد مدلول این آیه به آن معتقدند، دارد و معتقد است که مراد از این آیه نهی از تجاوز و تعدی در قتل یعنی کشتن کسی است که در وقوع قتل گناه و مسؤولیتی نداشته است.

مرحوم سید قطب از طریق جمع بین منطوق این آیه و شأن نزول آن، دیدگاه نوینی را ارائه می کند و می گوید:

«آنچه برای ما معلوم است، این است که موضع این آیه، چیزی غیر از موضع آیه «النفس بالنفس» می باشد. هر کدام از آنها مجال خاص خود را دارند. قلمرو آیه (النفس بالنفس) تجاوز فردی، یعنی از فردی مشخص به فرد مشخص دیگری یا از افرادی معین به افراد معین دیگری، می باشد. در این صورت اگر قتل عمدی باشد قاتل دستگیر می شود، اما آیه ای که ما در صدد بررسی آن هستیم درباره تجاوز دسته جمعی است، مانند حالتی که آن دو قبیله از عربها داشته اند به گونه ای که خانواده ای به خانواده ای یا قبیله ای به قبیله ای، و یا دسته ای به دسته دیگر تجاوز کند و در نتیجه افراد غیر برده (حر)، بردگان و زنانی را از طرف مقابل بکشند... اگر خواستند قصاص نمایند (حکم آن این است که) افراد حر (غیر برده) این گروه در برابر

افراد حر آن گروه و عبد این گروه در برابر عبد آن گروه و زن این گروه در برابر زن آن گروه، خواهد بود و گرنه در این حالت که تجاوز دسته جمعی مطرح است، حکم قصاص چگونه خواهد بود؟ اگر این رأی درست باشد، پس نه قضیه نسخ این آیه مطرح می شود و نه مسأله تعارض در میان آیات قصاص پدید می آید...»^(۱)

به نظر می آید با توجه به دیدگاه ابن جریر طبری و سید قطب می توان فهمید که هردوی آنها بدون هیچ تفاوتی ادعای وجود تعارض میان مدلول آیه سوره بقره و آیه سوره مائده را رد می کنند. اما ابن جریر اصرار دارد که منظور خدای تعالی از ﴿الْخُرُّ بِالْخُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثَى بِالْأُنْثَى﴾ اخطار جدی برای جلوگیری از تجاوز به حریم اشخاص بی گناهی است که هیچ گونه شرکتنی در قتل نداشته اند، ولی سید قطب آن را به حوزه تجاوز دسته جمعی گروهی برگروه دیگر که در آن افراد مختلفی از آزادگان و بردگان کشته شده اند، می کشاند و البته هردوی این نظریات و توجهات مفید، زیبا و کامل هستند.

نظریه طبری در جایی که قاتل و یا قاتلان، افرادی مشخص و محدود باشند کاربرد پیدا می کند، ولی رأی سید قطب در مورد مسأله ای موضوعیت پیدا می کند که قاتلان مشخص نباشند و هیچ نشانه ای از آنها در دست نیست و تنها چیزی که از آنها در دست است این است که از فلان خانواده و یا فلان قبیله هستند. در این حالت حاکم اسلامی،

خانواده و یا قبیله متجاوز را مؤظف می نماید که افراد خود را با توجه به نسبتی که از قبیله مقابل کشته اند به آنها تسلیم کند؛ به این صورت که آزاد را در برابر آزاد، عبد را در برابر عبد و زن را در برابر زن، تحویل دهد.

۳- نظر معتقدان به عدم قصاص زن در برابر مرد به دلیل عدم تکافؤ بین آنها، قولی بی اساس و لرزان است. زیرا با حدیث صحیح صریح ثابت شده که مرد در برابر زن کشته می شود.

از انس بن مالک روایت شده که کنیزی که زیور آلاتی با خود داشت از خانه خارج شد. مردی یهودی به او حمله ور شد، سرش را شکست و زیور آلاتش را دزدید. (در روایتی هم آمده که سرش را لای دو سنگ گذاشت). مردم آن کنیز را در حالی که نیمه جانی داشت یافتند و نزد پیامبر ﷺ بردند.

پیامبر ﷺ از او سؤال نمود فلانی، تو را زده؟

- با سرش جواب داد: نه.

پیامبر ﷺ گفت: فلانی و... و همین طور ادامه پیدا کرد تا پیامبر ﷺ نام آن شخص یهودی را برد. زن با سر جواب مثبت داد.

پیامبر ﷺ دستور داد او را به همان شیوه قصاص نمایند. (۱)

۱. به روایت البخاری: حدیث شماره: (۶۸۷۶)، کتاب الدیات، باب «سؤال القاتل حتی یقر»؛ سنن النسائی: به تصحیح مرحوم ناصرالدین البانی، حدیث شماره: (۴۴۱۷)، کتاب القسامه، باب «القودیین الرجل و المراه و اللفظ له»؛ الدارالقطنی: الحدود والدیات، ج ۳، ص ۱۶۸ حدیث شماره: (۲۴۹)؛ ابن ماجه: کتاب الدیات، باب «یقتادمن القاتل کما قتل»؛

امام بخاری گفته است: «اهل علم معتقدند که مرد در برابر زن کشته می شود». (۱)

حافظ در فتح در ادامه قول بخاری گفته است: «منظور از اهل علم، جمهور علما می باشد». ابن منذر هم گفته است: «اهل علم بر سر اینکه زن در برابر مرد و مرد در برابر زن به قتل می رسد، اجماع نموده اند و فقط روایتی از علی، حسن و عطاء در مخالفت با آن ذکر گردیده است». (۲)

امام شوکانی نیز می گوید: «جمهور [علما] بر این اعتقادند که مرد در برابر زن قصاص می شود». (۳)

اجماعی که ابن منذر بیان نموده از آنجایی که مبتنی بر نص صحیح و صریح است، مقبول است و نمی توان آن را رد نمود.

۴- قول به عدم قصاص حر در برابر عبد، مورد اتفاق علما نیست. چون دلیلی برای ترجیح و تقویت آن وجود ندارد. قول راجح آن است که مسلمانان - اعم از زن و مرد، آزاد و عبد - در نفس، جراحات و دیات، به دلیل عمومیت دلایلی که در این مورد وجود دارد، یکسان می باشد. خداوند متعال می فرماید:

→ ابن ابی شیبہ: المصنف، حدیث شماره: (۲۷۴۷۸)، کتاب الدیات، باب «فی الرجل یقتل المرأة عمداً».

۱. به روایت البخاری: کتاب الدیات، باب القصاص بین الرجال و النساء فی الجراحات.

۲. ابن حجر العسقلانی: فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۲، ص ۲۲۳.

۳. الشوکانی: فتح القدیر، ج ۱، ص ۱۷۵.

﴿وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ أَنْفُسِ بِالنَّفْسِ﴾^(۱)

«و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می شود).»

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^(۲)

«فقط مؤمنان برادر همدیگرند.»

از حضرت علی علیه السلام روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:

(المؤمنون تتكافأ دماؤهم، ويسعى بذمتهم أدناهم وهم يد على من سواهم)^(۳)
«مؤمنان خونشان برابر است. کمترین آنان به پیمان جمعی آنان پایبند است. مؤمنان در برابر دیگران گروهی متحدند.»

امام نسایی این حدیث را در سنن خود، در باب «القود بین الاحرار و الممالیک فی النفس» آورده است.^(۴) ابوالبرکات مجدالدین ابن تیمیه بر این باور است که این حدیث مجوز و دلیلی قاطع برای قصاص حر در برابر عبد می باشد و این رأی و نظر که ما آن را بر سایر نظریات و دیدگاهها ترجیح می دهیم، نظریه ای است که ابو حنیفه، ثوری، ابن

۱. المائدة (۵): ۴۵.

۲. الحجرات (۴۹): ۱۰.

۳. به روایت ابو داود: ص ۳۹۰، حدیث شماره: (۲۷۵۱) فی الجهاد و فی السریه: ابن ماجه: حدیث شماره: (۲۶۸۳/۲۱۷۲)، کتاب الدیات، باب المسلمون تتکافأ دماؤهم؛ احمد بن حنبل: مسند، ج ۲ ص ۱۹۱: البیهقی: السنن الکبری، ج ۸ ص ۲۸: ابن ابی شیبہ: المصنف، حدیث شماره: (۲۷۹۶۸)، کتاب الدیات، باب المسلمون تتکافأ دماؤهم؛ سنن النسائی: حدیث شماره (۴۴۱۲)، کتاب القسامه، باب القودیین الاحرار و الممالیک فی النفس.

۴. به روایت النسائی: سنن النسائی، کتاب قسامه، باب نهم.

ابی لیلی و داود نیز آن را قبول دارند و از علی بن ابی طالب، ابن مسعود، سعید بن مسیب، ابراهیم نخعی، قتاده، حکم بن عتبه، علی بن المدینی و شعبی نیز روایت شده است.^(۱) اما دیدگاه کسانی که معتقدند چون عبد جزو اموال ارباب است و نوعی کالا محسوب می شود، حر در برابر عبد کشته نمی شود و حتی اگر به صورت خطائی کشته شود، دیه اش واجب نخواهد بود و فقط پرداخت قیمت آن لازم می شود و اگر جراحی به اعضا و جوارحش وارد شود به اندازه خسارت وارده، به او عوض پرداخت می گردد.^(۲)

بدون شک این قول با اصل برادری دینی عموم مسلمانان ناسازگار است: اصلی که مبانی آن را پیام جاودانه الهی در آیات زیر اعلام کرده است:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^(۳)

«این (پیغمبران بزرگی که بدانان اشاره شد، همگی) ملت یگانه ای بوده (و) آئین واحد و برنامه یکتائی دارند) و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید رو به خدای واحد کند).

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ

۱. الشوکانی: منتقى الاخبار، کتاب دماء، باب: ما جاء لا يقتل مسلم بكافر وما جاء في المرأة والعبد.

۲. به نقل از: ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۸۳.

۳. الانبیاء (۲۱): ۹۲.

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ» (۱)

«ای مردمان! ما شما را از مرد وزنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هرکسی با تفاوت و ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود، و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است.»

«فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (۲)

«پس از پاک بودن خود سخن مگویید، زیرا که او پرهیزگاران را (از همه) بهتر می‌شناسد.»

چگونه ممکن است عبد مسلمان کالا محسوب گردد در حالی که خدای تعالی او را به واسطه ایمان رفعت بخشیده، به وسیله اسلام او را مکرم نموده و مقام او را به واسطه تقوی متعالی ساخته است. این همه رحمت و اکرام خداوند متعال موجب تعالی روح و نفس او گردیده است به گونه‌ای که هر کس متّصف به صفات او نباشد از او پست‌تر و پایین‌تر است.

علاوه بر این می‌دانیم که در مسأله عدم قصاص و مساوات در جراح حُر در برابر عبد نص صحیح صریحی وجود ندارد، اغلب آثاری که قائلان به عدم مساوات ذکر کرده‌اند، احادیث و آثار ضعیفی هستند که از سوی علمای محقق در علم حدیث مورد بحث و بررسی قرار

۱. الحجرات (۴۹): ۱۳.

۲. النجم (۵۳): ۳۲.

گرفته‌اند و چون این مسأله موضوع بحث و تحقیق ما نیست، از بیان بیشتر آن خودداری می‌نماییم^(۱) و تنها به ذکر بعضی از احادیثی می‌پردازیم که در آنها سید صاحب عبد، مربی و ولی نعمت او محسوب می‌شود و تقریباً حالتی مثل پدر و فرزند را دارند، قصاص سید را در برابر عبد خود استثنائاً جایز دانسته‌اند.

ب. قاتلان به عدم مساوات زن و مرد در خون و دیات به این قول خداوند متعال استناد می‌کنند که می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ الْإُنثَىٰ﴾^(۲)

«خداوند دربارهٔ (ارث بردن) فرزندان (و پدران و مادران) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مُردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید) بهرهٔ یک مرد به اندازهٔ بهرهٔ دو زن است.»

این آیه در خصوص موضوع ارث و چگونگی تقسیم ترکه می‌باشد و هیچ گونه ربطی به مسألهٔ دماء، جراح و دیات ندارد و اصلاً درست نیست که در چنین موضوعی به عنوان شاهد مطرح شود، چه رسد به اینکه به عنوان دلیل و حجت محسوب گردد.

ابن جریر طبری در تفسیر این آیه می‌گوید: «خدای تعالی شما را موظف نموده که هر گاه کسی از شما مُرد و از خود فرزندی پسر یا دختر - به جا گذاشت، تمام ترکه‌اش اگر وارث دیگری نداشته باشد،

۱. برای توضیحات بیشتر دربارهٔ این حدیث ر.ک. به:

ابن حجر العسقلانی: تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۱۷.

۲. النساء (۴): ۱۱.

در میان آنها به صورت - لِذَكَرٍ مِّثْلُ حَظِّ الْأُنثَيْنِ - تقسیم گردد و هیچ تفاوتی بین کوچک و بزرگ، مذکر و مؤنث آنها قائل نشده است. روایت شده که در زمان جاهلیت ترکه میت بعد از او فقط به افرادی از خانواده اش اختصاص داشت که با دشمن می جنگیدند و افرادی غیر از جنگجویان، زنان و بچه ها سهمی از ترکه میت نداشتند. به همین خاطر از طرف خدای تعالی دستور حکم میراث و چگونگی تقسیم آن برای کسی که می میرد و از خود فرزندان به جا می گذارد، بر پیامبر ﷺ نازل گردید. در این آیه خدای تعالی بیان نموده که وارثین افراد نامبرده می باشند و مقدار سهمشان را در آن مشخص نموده است»^(۱).

ابن کثیر رحمه الله براین اعتقاد است که خداوند متعال به عدالت میان فرزندان سفارش می نماید. زیرا در زمان جاهلیت تمام ترکه میت به فرزندان ذکور اختصاص می یافت. خداوند متعال با نزول این آیه به مساوات بین مذکر و مؤنث در اصل میراث امر نموده، لیکن بین این دو صنف تفاوت قائل شده و سهم پسر را به دلیل اینکه خرج و مخارج، نفقه زن و فرزندان و سختی کسب و کار بر دوش اوست، دو برابر سهم دختر قرار داده است و تعلق دو برابر سهم دختر به پسر را مناسب دانست.^(۲)

پس آیه مذکور به دلایل ذیل نمی تواند به عنوان شاهی برای

۱. الطبری: جامع البیان، ج ۴، ص ۱۸۵.

۲. ابن کثیر: همان، ج ۱، ص ۳۹۳.

مشخص نمودن مقدار دیه زن باشد:

۱- زنان و بچه‌های کوچک: خداوند متعال به رعایت مساوات بین فرزندان اعم از مذکر و مؤنث، کوچک و بزرگ در اصل میراث سفارش، نموده است.

۲- ابطال قوانین جاهلی ای که برای محرومیت زنان و کودکان از میراث وضع نموده بودند.

۳- مرد در چرخه زندگی سختیهای فراوانی مانند: نفقه زن و فرزندان، موظف بودن به کسب و کار، دست و پنجه نرم کردن با مشکلات زندگی را تحمل می نماید. به همین خاطر سهمش برای دلجویی از او دو برابر سهم زن قرار داده شده است.

مرد مسؤول نفقه زن اعم از مادر، همسر، خواهر، و دختر است و باید از او حمایت و حفاظت نماید و زندگی ای را که شایسته او است برای او تأمین نماید. پس به خاطر تقدیر از تلاش مرد و سرمایه گذاری ای که در تحمل تبعات این امر می کند، اگر دو برابر میراث زن به او پرداخت گردد، تناسب دارد. در صورتی که سهمی که به زن داده می شود فقط به منظور اکرام، توسع و دلجویی از او است و بس. زیرا زن موظف به انجام تکالیفی از جمله پرداخت نفقه (خرج و مخارج خانواده) و تحمل رنج و مشقت در راه تأمین نیازهای خانواده، جستجوی رزق و روزی و تجارت نیست، بر عکس زندگی او از لحاظ خرج و مخارج کاملاً تأمین می شود و این امر توسط کسانی چون پدر، برادر، پسر و شوهر یا همسر او انجام می شود و او را از تلاش و زحمت و اختلاط با

مردان بی نیاز می‌کند. اما اینکه نیمه بودن سهم زن از ارث (نسبت به مرد) مبنایی شود تا دیه او را نیز با آن قیاس کنند، کاملاً نادرست است و ما در بحث خود درباره قیاس، این مسأله را مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

ج. آیات دیگری نیز که قائلان به عدم مساوات به آن استناد می‌کنند این است که می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^(۱)

«(خداوند شنید) هنگامی که همسر عمران گفت: پروردگارا! من آنچه را در شکم دارم خالصانه نذر تو کردم (تا کارش تنها خدمت به بیت المقدس باشد). پس (آن را) از من بپذیر که تو شنوا و دانایی (و گریه و زاری مرا می‌شنوی و اخلاص و هدف مرا می‌دانی). * پس هنگامی که او را زایید، (دید که دختر است و به درگاه پروردگار دست مناجات برداشت و عذر خواهان) گفت: خداوند! من او را دختر زاییدم - ولی خدا بدان چه او به دنیا آورده بود آگاه‌تر بود (از خود مریم، و بهتر می‌دانست که) پسر مانند دختر نیست (و این دختر به مراتب از پسری که آرزوی او بود، سودمندتر خواهد بود - و گفت:) من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از (وسوسه و

گمراه سازی) اهریمن مطرود (از درگاه فضل و کرم، به تو می سپارم و) در پناه تو می دارم.»

قائلان به عدم مساوات زن و مرد در دیه با استناد به عبارت ﴿وَلَيْسَ الذَّكَوُكَ كَالْأُنثَى﴾، گفته اند: زن در بسیاری از امور مثل مرد نیست و این آیه دلیل کسر شأن زن می باشد و از این رو موضوع دیه را هم در ذیل این آیه می گنجانند.

حقیقت آن است که این آیه اگر دلیل بر خلاف ادعای آنها نباشد، امکان ندارد شاهی برای اثبات سخن آنان باشد.

ابن جریر طبری در تفسیر خود می گوید:

«قُرَاءَ در قرائت ﴿وَاللَّهُ أَغْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ﴾ با هم اختلاف دارند. عموم قاریان تاء آن را به صورت ساکن می خوانند. به این صورت که خدای تعالی خبر می دهد که او نسبت به فرزندی که به دنیا آمده است عالم و آگاه است و این آیه با قول مادر حضرت مریم که می گوید: ﴿رَبِّ اِنِّی وَضَعْتُهَا اُنْثٰی﴾ تفاوت دارد.

عده ای از متقدمان، «تاء» آن را به ضمه می خوانند و از جانب مادر مریم خبر می دهند که گفته است: خداوند تعالی به فرزندی که من به دنیا آورده ام، آگاهتر است.

قرائن درست این آیه که دلیل کافی برای آن ذکر گردیده و مخالفان نمی توانند صحت آن را رد کنند، قرائت کسانی است که آن را با «تاء ساکن» خوانده اند و قرائتهای شاذی که خلاف این قرائت و به منظور اعتراض بر آن، روایت شوند، اعتباری ندارند. پس تأویل کلام

خداوند متعال این است که: خداوند از تمام مخلوقاتش نسبت به فرزندی که مادر مریم به دنیا آورده است، آگاهتر است. خداوند متعال در ادامه این آیه به ذکر اعتذار و پوزش مادر حضرت مریم می‌پردازد. چون مادر حضرت مریم فکر می‌کرد که حملش پسر است. بنابر این نذر کرد که او را در راه خدا آزاد نماید، اما اکنون بر خلاف انتظار، طفل متولد شده، دختر است و «لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى» و مرد برای انجام امور کنیسه و خدمت به خداوند متعال شایسته‌تر است و زن بعضی اوقات به خاطر مسائل حیض و نفاس که برایش پیش می‌آید، نمی‌تواند به بیت المقدس وارد شود و یا کارهای کنیسه را انجام دهد.

ابن جریر با سند خود از قول قتاده روایت می‌کند که: آزاد کردن زن برای انجام امور کنیسه جایز نیست ولیکن حضرت مریم به کنیسه برده شد تا آنجا را جارو کند و حیضش مانع از بردن او به کنیسه نگردد و در این زمان بوده که مادر مریم گفته: «لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى». از سُدّی روایت شده است: «زن عمران چنین می‌پنداشت که طفلی که در شکم دارد، پسر است. در نتیجه آن را در راه خداوند متعال نذر نمود و چون طفل به دنیا آمد و دختر بود با عبارت «رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى» از خداوند تعالی معذرت خواهی نمود. این کار او در نزد خداوند تعالی به منزله آزاد کردن دو پسر بوده است.» از عکرمه روایت شده است که «منظور از عبارت «لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى»، تفاوت زن و مرد در حیض است و چون در این حالت زن

نمی تواند با مردان به خدمت کنیسه پردازد، مادر حضرت مریم چنین حرفی زده است.»^(۱)

ابن کثیر نیز براین باور است که «عبارت ﴿وَلَيْسَ الذَّكَوُ كَالْأُنْثَى﴾، بیانگر عدم توانایی زن در پایداری و استقامت در راه عبادت و خدمت مسجد الاقصی می باشد.»^(۲)

شوکانی در مورد عبارت ﴿قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى﴾، می گوید: «مادر مریم این حرف را زده زیرا نذر او در صورتی مقبول درگاه خداوند تعالی می گردیده که فرزندش پسر باشد و گویی مادر حضرت مریم به خاطر آنچه از دست داده، ناراحت و غمگین بوده است، زیرا او چه می اندیشیده و چه تقدیری برایش رقم خورده است.» جمهور، واژه «وضعت» را با تاء تأنیث قرائت نموده اند. زیرا مادر حضرت مریم از تولد نوزاد خودش حزین می گردد و گویی خداوند تعالی در جهت بزرگداشت مقام و منزلت این نوزاد نورسیده (مادر حضرت مریم را دلداری می دهد و می فرماید): خداوند تعالی این نوزاد دختر که توبه دنیا آورده ای و فرزندش را نشانه ای برای جهانیان و عبرتی برای اهل عبرت قرار می دهد و به آنها نعمتهایی ارزانی می دهد که به هیچ کس نداده است.

ابن عباس واژه «وضعت» را با تاء مکسور خوانده است. به این صورت که خطاب خداوند تعالی به مادر حضرت مریم باشد.

۱. الطبری؛ جامع البیان، ج ۳، ص ۱۵۹.

۲. ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۰۹.

پس عبارت «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى» به معنی جایگاه فرزند دختری که تو به دنیا آورده‌ای مثل فرزند پسری که آرزوی داشتن او را می‌نمودی، نیست. زیرا هدف تو از داشتن پسر این بود که او را نذر کنی تا خادم کنیسه باشد. در حالی که شأن و مقام این دختر از خدمت کنیسه بالاتر و عظیم‌تر است.

در ادامه آیه به بیان دلیل نامگذاریش به مریم می‌پردازد و هدف از آن را تقریب به خداوند متعال بیان می‌کند. زیرا مریم در زبان آنها، به معنی «خدمتگذار خدا» می‌باشد. پس مریم می‌تواند زنی عابده باشد هر چند که صلاحیت خدمت در کنیسه را نداشته باشد.^(۱)

این آیه به دلایل ذیل نمی‌تواند به عنوان شاهی بر نصف بودن دیه زن در برابر دیه مرد باشد:

۱- این آیه فقط به بحث در مورد مسأله اشتغال به عبادت و خدمت کنیسه می‌پردازد و موضوع دیگری در آن مورد نظر نیست.

۲- عبارت «وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى»، جزء کلام مادر حضرت مریم است که خداوند متعال از زبان او می‌گوید و اخباری از طرف خداوند تعالی و یا اقراری برای عدم مساوات زن و مرد نمی‌باشد و البته همین استدلال نیز نزد عامه مفسرین قول راجح است.

۳- امام شوکانی در تفسیر این آیه به نکته‌ای زیبا اشاره نموده که اکثر مفسران از آن غفلت نموده‌اند. ایشان می‌فرمایند: «وَلَيْسَ الذَّكَرُ الذی

طلبت کالانتی الی وضعْتُ)، دختری که توبه دنیا آورده‌ای هم شأن پسری که از خداوند می‌خواستی نیست و قدر و منزلت این دختر بیشتر و بزرگتر از آن پسر است. زیرا هدف تو از داشتن پسر این بود که خادم کنیسه گردد لیکن این دختر با او فرق دارد و دارای مقامی والا و قدری عظیم می‌باشد.» منظور شوکانی این است که بعضی از زنان دارای آن چنان فضل و منزلتی هستند که مردانِ بزرگ و دانشمندان حتی در خواب هم آن را نمی‌بینند.

د. چهارمین آیه مورد استناد قائلان به عدم مساوات دیه زن و مرد این آیه مبارکه است که می‌فرماید:

﴿الزَّالِيحَاتُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾^(۱)

«مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعه کوچک خانواده، حق رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهده ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتریهای بخشیده است (و بعضی را بر بعضی فضیلت داده است، و نیز بدان خاطر که معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول به دست می‌آورند (و از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند.»

قبل از اینکه بخواهیم با کسانی که این آیه را به عنوان استدلال برای بیان عدم مساوات بین زن و مرد در دیه مطرح نموده‌اند به بحث

بپردازیم، اقوال مفسرین را که اطلاعی دقیق در تعریف مفهوم آن بیان می‌کنند، می‌آوریم، با امید به اینکه دید بازتری به ما ارائه نماید. ابن کثیر می‌گوید: «الرجل قِيمَ على المرأة» یعنی مرد رئیس، بزرگ و حاکم زن است و هرگاه از پذیرش حق سرباززند، می‌تواند او را تنبیه نماید و اشتغال به منصب پیامبری، حاکمیت، سمت قضا و... به مردان اختصاص دارد. چون مردان بالاتر از زنان هستند و جنس مرد بهتر از جنس زن است.

بخاری از عبدالرحمن بن ابی بکره و او هم از پدرش روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: (لَنْ يُفْلَحَ قَوْمٌ وَلَوْ اَمَرَهُمْ امْرَاةٌ)^(۱) «قومی که سرنوشت خود را به زنی واگذار کند هرگز رستگار و کامیاب نخواهد شد.»

و منظور از عبارت «و بما أنفقوا من اموالهم»، در این آیه، مهر، نفقات و مشقتهایی است که خداوند تعالی در کتاب عزیز خود و سنت پیامبرش آن را بر مردان واجب نموده است. مرد فی نفسه از زن بهتر است و بر او برتری دارد و اگر مرد قیم زن باشد، قابل قبول است، همان طوری که خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَلرَّجَالِ عَلَيْنَهُنَّ دَرَجَةٌ»^(۲) «و مردان را بر زنان برتری (رعایت و حفاظت در امور خانوادگی است).»

۱. احمد بن حنبل، المستند، ج ۵، صص ۴۳ - ۴۷ - ۵۱. چون این حدیث در سیاق اخبار از اوضاع ساسانیان صادر شده شاید بتوان آن را بر پیش بینی آینده حکومت ساسانیان حمل کرد نه بر انشای حکمی کلی (محقق).
۲. البقره (۲): ۲۲۸. (محقق).

علی بن ابی طلحه از ابن عباس روایت کرده است که: (الرجال قوامون على النساء) یعنی مردان برای زن مانند حاکم هستند و باید از مردان در اموری که خداوند متعال به آنها سفارش نموده است، اطاعت نمایند. اطاعت هم به این معنی است که با خانواده و همسرش خوش رفتار باشد و در حفظ اموال همسرش بکوشد.^(۱)

شوکانی می‌گوید: «منظور آیه این است که همان‌طور که امرا و حکام از رعیت خود حمایت می‌کنند مردان هم باید از زنان حمایت و حفاظت نمایند، همین‌طور باید احتیاجات زنان را در اموری مثل نفقه، پوشاک و مسکن برآورده سازند و واژه «قوام» برای اینکه بر اصالت مردان در این کار دلالت کند به صورت صیغه مبالغه آمده است.

باء در ادامه آیه «بما فضل الله» برای سببیت است. یعنی خداوند متعال مردان را بر زنان به واسطه اینکه خلفا، سلاطین، حکام، اُمراو جنگجویان از این دسته هستند، فضل و برتری عطا فرموده و به این خاطر آنها مستحق این مزیت هستند. و «بما انفقوا» یعنی به سبب اینکه مردان از اموال خود انفاق می‌نمایند. منظور از آن انفاق بر زنان و اعطای مهر به ایشان و انفاق در جهاد و پرداخت دیه می‌باشد.^(۲)

اقوال این دو امام بزرگوار با اینکه مقبول و صحیح است، لیکن به موضوع مورد بحث ما به دلایل ذیل ارتباطی ندارد:

۱. ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲. الشوکانی: فتح القدیر، ج ۱، ص ۴۶۰.

۱- معنای این قول که جنس مرد بهتر از جنس زن است و نیز جنس مردان به طور عمومی از جنس زنان برتر و بهتر می باشد، این نیست که هر مردی ذاتاً از هر زنی بالاتر و بهتر است، هیچ کس چنین حرفی را بر زبان نیاورده است. این در حالی است که ما زنانی را می شناسیم که هزاران مرد در فضیلت و تقوا به پای آنها نمی رسند.

۲- خداوند متعال قوامت در منزل و اموری چون امامت عظمی و... را برای دلجویی از مرد در مقابل وظیفه سنگینی که بر عهده او گذاشته، داده است. اگر بخواهیم دیه زن را بر این مسأله قیاس کنیم، اولاً، این آیه اصلاً دلالتی بر این مسأله ندارد. در ثانی: اگر ما به این طریق عمل کنیم، باید دیه اشخاص را بر اساس فضیلت آنان حساب کنیم. به این صورت که میان دیه شخص متقی و شخص فاسق و دیه فرد عالم و شخص عابد و جاهل، و دیه شخصی که زود مسلمان شده و شخصی که دیرتر به اسلام گرویده، دیه بزرگ و کوچک، دیه هاشمی و غیر هاشمی، دیه قریشی و عربی و دیه عربی و عجمی به خاطر عمومیت اقتضای ادله فرق قائل شویم، چون عموم این گروه بر عموم گروه دیگر فضل و برتری دارند.^(۱)

۱. به عنوان مثال قرآن می فرماید: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ﴾ (الحجرات (۴۹): ۱۳).

«بی گمان گرامی ترین شما نزد خدا متقی ترین شماست (محقق).»

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَدَّمُونَ﴾ (الواقعه (۵۶): ۱۰).

«و پیشنازان پیشگام * آنان، مقربان (درگاه یزدان) هستند.» (محقق).

﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ (الزمر (۳۹): ۹).

«بگو: آیا کسانی که (وظیفه خود را در قبال خدا) می دانند، با کسانی که (چنین چیزی را)

از تمام مسائل گفته شده در بالا نتیجه می‌گیریم که در کتاب خداوند متعال آیه‌ای که مساوات مسلمانان - مذکر و مؤنث - را در نفس، جراحاتها و دیات نفی نماید، وجود ندارد و اگر کسی چنین حرفی بزند قول او مستند به دلیل نخواهد بود. زیرا عموم نصوص این کتاب عظیم، به بیان مبداء مساوات و اثبات معامله به مثل در تمامی وجوه این مسأله بی‌هیچ فرق و تفاوتی می‌پردازد.

→ نمی‌دانند، برابر و یکسانند؟» پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید (فضل العالم علی العابد کفلی علی اذناکم)

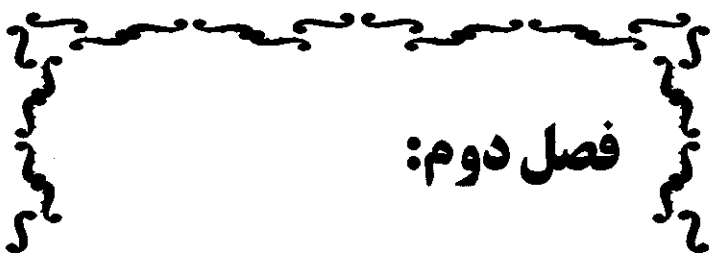
«فضل و برتری دانشمند بر عابد همچون برتری من است بر پایین‌ترین افراد از شما.»
به روایت ابو داود: حدیث شماره: (۳۶۴۱/۳۰۹۶) کتاب العلم؛ این ماجه: حدیث شماره: (۲۲۳/۱۸۲) فی المقدمة؛ الترمذی: حدیث شماره: (۲۸۳۸/۲۱۶۱)، کتاب العلم.
(لیس منا من لم یرحم صغیرنا و لم یعرف شرف کبیرنا)

«هر کس نسبت به کودکان ما مهربان نباشد و حرمت بزرگان ما را نگه ندارد، تابع سنت ما نیست.»

به روایت الترمذی: حدیث شماره: (۲۰۰۲/۱۵۶۶) کتاب البر و الصلة.
(ان الله اصطفی کنانة من ولد اسماعیل، واصطفی قریشاً من کنانة، واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم)

«خداوند متعال از فرزندان اسماعیل، کنانه، و از کنانه قریش و از قریش بنی هاشم، و از میان بنی هاشم مرا برگزید.

به روایت مسلم: حدیث شماره: (۲۲۷۶)، کتاب الفضائل؛ الترمذی: حدیث شماره: (۳۷۶۶/۲۸۵۵)، کتاب المناقب؛ برای توضیح بیشتر رک به: «تفضیل قریش و العرب علی غیرهم؛ ابن تیمیه؛ اقتضاء الصراط المستقیم، صص ۱۵۰ - ۱۶۹. (محقق)

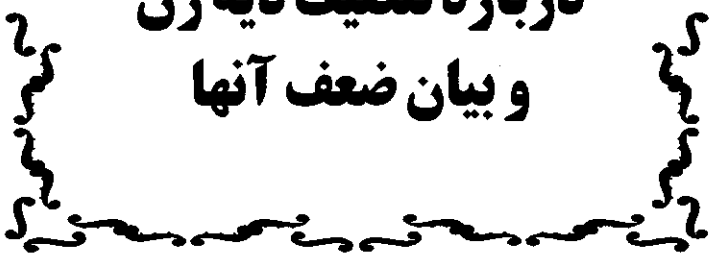
A decorative rectangular border with intricate, symmetrical floral and scrollwork patterns in a dark ink, framing the text.

فصل دوم:

احادیث منسوب به پیامبر ﷺ

در باره تنصیف دیه زن

و بیان ضعف آنها

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical floral and scrollwork patterns in a dark ink, framing the text.

۲- احادیث منسوب به پیامبر ﷺ درباره تنصیف دینه زن و بیان ضعف آنها

کسانی که معتقدند دینه زن نصف مرد است، به سه حدیث ذیل که آنها را به پیامبر ﷺ منسوب می نمایند، استناد می کنند:

أ. حدیث معاذ بن جبل

ب. حدیث عمرو بن شعیب از پدرش از جدش

ج. حدیث عمرو بن حزم در عقول

در این فصل تک تک احادیث وارده را به منظور بیان ضعف سند آنها بررسی می نماییم.

۲-۱ حدیث معاذ بن جبل

بیهقی در سنن کبری^(۱) از حفص بن عبدالله، او هم از ابراهیم بن طهمان، او هم از بکر بن خنیس، او هم از عباد بن ثسی، او هم از ابن

۱. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۵، کتاب الدیات، باب «ما جاء في دية المرأة».

عُثم و او از معاذ بن جبل روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمودند:
(دِيَةُ الْمَرْأَةِ عَلَى النِّصْفِ مِنْ دِيَةِ الرَّجُلِ)...

این حدیث به دلایل ذیل ضعیف است:

۱-۱-۲- ضعف بکر بن خنیس کوفی بغدادی عابد؛ ابن معین در مورد او گفته است: «بکر بن خنیس شخص قابل توجهی نیست.»^(۱) و در جای دیگری گفته است: «بکر بن خنیس شخص مهمی نیست و ضعیف است.»^(۲)

بیہقی نیز درباره او می گوید: «رجال حدیث از او به بدی نام برده اند.»^(۳) ابن حبان نیز درباره او می گوید: «بکر بن خنیس از اهل بصره و کوفه احادیث موضوعه ای را روایت کرده و گویی به آنها اعتماد داشته است.»^(۴)

دارقطنی نیز بر این اعتقاد است که: «ابن خنیس متروک است»، ابن عدی نیز می گوید: «با اینکه به بیان احادیث منکر^(۵) پرداخته، حدیثش نوشته شده است.»^(۶)

۱. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۶۲، شماره: ۱۳۴۱.

۲. الرازی: الحرج و التعديل، ج ۲، ص ۳۸۴؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۴۴، شماره: ۱۲۷۸.

۳. البیهقی: السنن الکبری، ج ۷، ص ۲۶۱.

۴. ابن حبان: المجروحین، ج ۱، ص ۱۹۵.

۵. حدیث منکر حدیثی است که راوی ضعیفی بر خلاف روایت ثقه آن را نقل کند. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: الخمیسی، معجم علوم الحدیث نبوی، ص ۲۳۴؛ صبیحی صالح: علوم الحدیث و مصطلحه، صص ۲۰۳ - ۲۰۶؛ ابن الصلاح: علوم الحدیث، صص ۸۰ - ۸۲.

۶. الخرزجی: تذهیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۳۴؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص

عمرو بن علی، یعقوب بن شیبیه و نسائی در مورد ضعف او نظر یکسانی دارند. ابو داود گفته است: «شخص قابل توجه و مهمی نیست».^(۱) ابن ابی حاتم نیز می‌گوید وقتی که از پدرم در مورد بکرین خنیس سؤال شد، شنیدم که می‌گفت: «او در حدیث قوی نبوده است».

گفتم: «آیا متروک الحدیث^(۲) است؟»

گفت: «نه، به درجه ترک نرسیده است».^(۳)

حافظ ذهبی گفته است: «ابن ابی شیبیه و ابن المدینی از او بدگویی نموده‌اند».^(۴) حافظ در تقریب گفته است: «با اینکه اشتباهات فاحشی دارد باز صدوق است و ابن حبان بر قضاوت درباره او زیاده روی نموده است».^(۵) و در تلخیص الحبیر گفته است: «بکرین خنیس ضعیف است».^(۶)

→ ۳۴۴: ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۸۲.

۱. النسائی، الضعفا والمتروکین، ص ۲۵، شماره: ۸۴، ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۸۲.

۲. متروک آن حدیثی است که کسی روایتش کند که متهم به دروغ در حدیث نبوی ﷺ یا در سخنش باشد و یا نسق او بالفعل ثابت باشد یا غلطش فاحش و غفلتش بسیار باشد یا زیاد در وهم افتد. برای توضیحات بیشتر رک به: النووی: ریاض الصالحین، مقدمه، ص ۳۲.

۳. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۳۸۴: ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۴۸۲.

۴. الذهبی: المغنی فی الضعفا، ج ۱، ص ۱۱۳، شماره: ۹۷۳.

۵. ابن حجر العسقلانی، تقریب، ج ۵، ص ۱۰۵.

۶. الذهبی: تلخیص الحبیر، ج ۱، ص ۱۸۰.

حدیث بکر بن خنیس به خاطر ضعف، اشتباهات زیاد و احادیث منکر قابل احتجاج نمی باشد.

۲-۱-۲. اختلاف در مورد ابراهیم بن طهمان خراسانی

عبدالله بن مبارک، ابن معین، عجل، اسحاق بن راهویه، احمد بن حنبل، ابوداود، ابو حاتم، دارقطنی، عثمان بن سعید دارمی، صالح بن محمد جزره و یحیی بن اکتام قاضی گفته اند: «ابراهیم قابل اعتماد است»^(۱) اما محمد بن یحیی، محمد بن عمار موصلی، سلیمانی، ابن حزم و... معتقدند: «ضعیف است».

دارقطنی قول نیشابوری را بیان نموده است که می گوید: «به محمد بن یحیی گفتم: آیا حدیث ابراهیم بن طهمان به عنوان حجت قابل قبول است؟»

گفت: «نه»^(۲)

از محمد بن عبدالله بن عمار نقل شده است که: «ابراهیم در حدیث فردی ضعیف و مضطرب الحدیث»^(۳) است.

۱. شمس الحق آبادی: التعلیق المغنی علی سنن الدارالقطنی، ج ۳، ص ۸۱: الرازی: الجرح و التعذیل، ج ۲، ص ۱۰۷: الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۷، صص ۳۷۹ - ۳۸۰: ابن حجر العسقلانی: مقدمه فتح الباری، ص ۴۰۷: ابن معین: التاریخ، ج ۲، ص ۱۰: الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۱۳: ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. شمس الحق آبادی: التعلیق المغنی علی سنن الدارالقطنی، ج ۳، صص ۸۱ - ۸۲.

۳. مضطرب اسم فاعل از اضطراب است، و حدیثی است که دارای روایت های زیادی

دارقطنی می‌گوید: «به خاطر «ارجاء»^(۱) او را متهم نموده‌اند.» ذهبی گفته است: «سلیمانی به سستی او در احادیث اشاره نموده است.»^(۲) و جوزجانی هم گفته است: «ابراهیم شخص فاضلی است اما به ارجاء متهم شده است.»^(۳) ابوحاتم نیز می‌گوید: «حرفش قابل اطمینان است با این حال مرجئی است.» احمد نیز می‌گوید: «ابراهیم مرجئی است و نظرش در مورد «جهمیّه»^(۴) بسیار بد بوده است.»^(۵) حافظ در تقریب گفته است: «ابراهیم شخص قابل اعتماد و متروکی است و

→ است و تعداد روایاتش متساوی و متعادل است به طوری که ترجیح یکی از آنها بر دیگر روایات ممکن نباشد و گاه یک راوی، یک حدیث را یک یا دو بار بیشتر روایت می‌کند، یا در راوی یا روایان بیشتر آن را روایت می‌کنند. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: علوم الحديث و مصطلحه، صص ۱۸۷ - ۱۹۱؛ معجم الحديث صص ۲۲۰-۲۲۱، علوم الحديث، صص ۹۳-۹۵.

۱. ارجاء (به معنای مهلت دادن و به تاخیر انداختن) می‌باشد و مرجئه اسم فاعل آن است، مرجئه مرتکب گناه کبیره را مخلد در دوزخ نمی‌دانستند بلکه کار او را به خدا واگذار می‌کردند و به این آیه استدلال می‌نمودند:

﴿وَأَخْرَجُوا مَرْجُونَ لِمَرَّةٍ أَمَّا يَضْعِبُكُمْ وَأَمَّا يُتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾
التوبة (۹): ۱۰۶.

برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: دهخدا: لغت نامه: ج ۱۲، ص ۱۸۲۰۸.
۲. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۸۲؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸؛
الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۱۷؛ ابن حجر العسقلانی، ابن حجر: تهذیب
التهذیب، ج ۱، ص ۱۳۰.

۳. الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۱۷؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۸۲.
۴. پیروان جهم بن صفوان هستند که در کارها قائل به جبر و اضطراب بود و همه استطاعتها و اختیارها را انکار می‌نمود. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: الفرق بین الفرق، باب سوم، فصل ششم، ص ۱۵۳ به بعد.

۵. الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۱۳؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۳۰.

از او بدگوئی نموده‌اند»،^(۱) ابن معین یک بار از او به عنوان شخصی قابل اعتماد نام برده است و بار دیگر درباره او گفته است: «با اینکه شخص مهمی نیست، حدیثش نوشته شده است.»^(۲)

این سخن دال بر این است که ابن معین در تأکید اعتماد به او تردید داشته است. در مورد ضعف ابراهیم حافظ ابن حجر از قول ابن حزم سخن گفته است و خود او هم او را رد نموده است و گفته است که او مردود علیه^(۳) است.^(۴)

نکته قابل توجه این است که قول راجح علما، اطمینان به قول ابراهیم بن طهمان می‌باشد. بخاری در کتاب شواهد - بنا به نقل حافظ - و همین‌طور علمای دیگری نیز احادیثی را از او روایت کرده‌اند، اما وجود کسانی که به قول او اعتماد ندارند (و قبلاً آنها را نام بردیم) و نیز، اینکه بخاری نام او را فقط در کتاب «شواهد» و نه در اصول ذکر کرده است از درجه اعتماد به او کاسته و موجب گردیده که حافظ ابن حجر او را رد نماید و در مقدمه کتاب «الفتح»، او را از جمله فهرست کسانی که در میان رجال بخاری مورد نقد هستند، به شمار آورد.

امام ذهبی در «المیزان»^(۵) با اینکه نسبت به افرادی که ابراهیم را

۱. ابن حجر العسقلانی، *التقريب*، ج ۱، ص ۳۶.

۲. الذهبي: *ميزان الاعتدال*، ج ۱، ص ۳۸.

۳. مردود حدیثی است که صدق راوی آن نزد ما مرجح نباشد یعنی جهت کذب آن ترجیح داشته باشد. زیرا این حدیث شرایط حدیث صادق را ندارد. ر.ک. به: معجم الحديث، ص ۲۰۷.

۴. ابن حجر العسقلانی: *مقدمه فتح الباری*، ص ۴۰۷.

۵. الذهبي: *ميزان الاعتدال*، ج ۱، ص ۳۸.

تضعیف نموده‌اند، شناخت داشته است و این از کلام او در «سیر اعلام النبلاء»^(۱) که گفته است: «ابراهیم احادیثی را نقل کرده که در نقل آنها تک می‌باشد و حدیث او از درجه حسن پایین تر نیست» فهمیده می‌شود. با این حال باز هم عجیب است که گفته است: «فقط محمد بن عبدالله بن عمار موصلی ابراهیم را تضعیف نموده است.» با اینکه قول راجح نسبت به ابراهیم، توثیق و اعتماد به او است، به خاطر اینکه تمامی حدیثش مضطرب و گاهی غریب است و از همه مهمتر متهم به «ارجاء» می‌باشد، علما بر توثیق او اتفاق نظر ندارند.

۳- به خاطر دلایل مذکور امام بیهقی این حدیث را ضعیف اعلام نموده است.

بیهقی خود در کتاب «السنن» دو روایت را از ابراهیم ذکر می‌کند ولی پس از چندی هر دو حدیث مذکور را، ضعیف می‌داند. بیهقی بعد از ذکر این روایت می‌گوید: «این روایت به صورتی دیگر از عباد بن نسی نقل گردیده است ولیکن عباد ضعیف است.»^(۲) همچنین در «باب ماجاء في جراح المرأة» به ضعف روایت اولی اشاره می‌کند و می‌گوید: «معاذ بن جبل (این حدیث) را با سلسله اسناد بی نظیری از پیامبر ﷺ روایت نموده است.»^(۳) ابن ترکمانی در «جوهر النقی» گفته است: «قول به ضعف روایت، شامل هر دو جهت روایت حدیث

۱. الذهبی: سیر اعلام و النبلاء، ج ۷، ص ۳۷۳.

۲. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۵.

۳. همان، ج ۸، ص ۹۶.

می شود.»^(۱) علاوه بر بیهقی، شوکانی هم در احتجاج به این حدیث حکم به عدم صلاحیت آن داده و گفته است: «به حدیث معاذ بن جبل برای بیان نصف بودن دیه زن در برابر دیه مرد استناد می کنند در حالی که این حدیث صلاحیت احتجاج را ندارد.»^(۲)

ضعف حدیث معاذ بن جبل در مورد تنصیف دیه زن در برابر دیه مرد به واسطه اتفاق علما بر ضعف بکربن خنیس و اختلاف آنها در مورد ابراهیم بن طهمان، روشن گردید. به همین خاطر حدیث مذکور نمی تواند به عنوان دلیلی قاطع و محکم در این مسأله به شمار آید.

۲-۲- حدیث عمرو بن شعیب: (۳)

نسائی^(۴) و دارقطنی^(۵) به نقل از عیسی بن یونس، او هم به نقل از حمزه (پسر ربیعۀ فلسطینی)، او هم به نقل از اسماعیل بن عیّاش، او هم به نقل از ابن جریج، او هم به نقل از عمرو بن شعیب، او هم از پدرش و او هم از جدش روایت کرده اند که پیامبر ﷺ فرمودند:

۱. ابن ترکمانی: الجوهر النقی فی التعلیق علی سنن البیهقی (بحاشیه السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۵).

۲. الشوکانی: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۷۸، باب «دیه المرأة فی النفس و مادونها».

۳. عمرو بن شعیب بن محمد السهمی القرشی معروف به ابو ابراهیم و از طائفة بنی عمرو بن عاص است. او از رجال حدیث می باشد. تاریخ وفات او را سال ۱۱۸ هجری ذکر نموده اند. برای توضیح بیشتر رک. به: الاعلام، ج ۵، ص ۷۹: تهذیب التهذیب، ج ۸، صص ۵۵ - ۴۸: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۸۹.

۴. النسائی: سنن النسائی، ج ۸، ص ۴۴، کتاب قسامه، باب عقل المرأة.

۵. الدارقطنی: السنن، باب الحدود و الدیات، حدیث شماره ۳۸.

«عَقْلُ الْمَرْأَةِ مِثْلُ عَقْلِ الرَّجُلِ، حَتَّى يَبْلُغَ الثُّلُثُ مِنْ دِينِهَا...»

«دین زن و مرد در جوارح تا یک سوم مساوی است و بعد از آن دین زن نصف دین مرد می باشد.»

این حدیث به دو دلیل ضعیف است:

۲-۱- تدلیس ابن جریج^(۱)

نام کامل او عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج اموی مکی است. مالک بن انس در مورد او گفته است: «ابن جریج بیهوده گویی کرده است.» یزید بن زریع هم اعتقاد دارد که: «ابن جریج همه چیز را با هم قاطی می نمود.»^(۲) یحیی بن معین نیز گفته است: «هرگاه از روی کتاب چیزی گفته باشد، قابل اعتماد است.»^(۳) احمد بن حنبل هم بر این باور است که: «تعدادی از احادیثی که ابن جریج بیان کرده، جزو احادیث مرسل هستند و ابن جریج به نحوه اخذ آنها توجه ننموده است.»^(۴)

-
۱. عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج قرشی اموی مکی معروف به ابو خالد یا ابوالولید می باشد. در سال ۸۰ هجری در مکه به دنیا آمد. فقیه حرم مکه و امام اهل حجاز بود و با ابو حنیفه مصاحبت داشت. در سال ۱۵۰ هجری وفات یافت. ر.ک. به: الاعلام، ج ۳، صص ۱۵ - ۱۴؛ تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۰. تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۴۰۰.
 ۲. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۲۹؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۴.
 ۳. الخزرجی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۷۸؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۴.
 ۴. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۶۵۹.

خود ابن جریر گفته است: «من احادیث «صفیه بنت شبیه» را برای اینکه با او ازدواج نمایم، قبول کردم.»^(۱) ابن جریر با اینکه در زمان خودش فقیه اهل مکه بوده، نکاح متعه را جایز دانسته و حتی با زنان زیادی به صورت متعه ازدواج نموده است.

امام شافعی گفته است: «ابن جریر با ۹۰ زن نکاح متعه نموده و حتی شبها برای انجام عمل جماع روغن کنجد تزریق می نمود.»^(۲)

ذهبی گفته است: «(خودش فکر می کرده است که) علما بر توثیقش اجماع دارند ولی محدث مدلسی است با این حال با حدود ۷۰ زن به صورت موقت ازدواج نموده و به جواز آن معتقد بوده است.»^(۳) و در جای دیگری گفته است: «ابن جریر از فقها، قاریان و بزرگان حجاز بود، لیکن احادیث را جعل می کرد.»^(۴) حافظ در تقریب می گوید: «فاضل و قابل اعتماد است، ولی به بیان احادیث مرسل و جعلی پرداخته است.»^(۵) نسائی و دیگران ابن جریر را به بیان احادیث جعلی متهم نموده اند. دارقطنی در مورد او گفته است: «بدترین تدلیس از ابن جریر است. زیرا احادیث جعلی را از کسانی روایت نموده است که مجروح هستند و این نوع قبیح در بیان جعل حدیث

۱. البخاری: التاریخ الکبیر، ج ۵، ص ۴۲۳؛ البخاری: التاریخ الصغیر، ج ۲، ص ۹۸، (صفیه بنت شبیه بن عثمان اُخْتَلِفَ فی صحبتها).

۲. الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۰؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۶؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۳۳.

۳. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۹.

۴. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۷.

۵. ابن حجر العسقلانی: التقریب، ج ۱، ص ۵۲۰.

است. به خاطر این دلایل، حافظ در کتاب «طبقات المدلسین» از ابن جریج در ردیف واضعان حدیث نام می‌برد.^(۱)

سیوطی بر این باور است که: «ابن جریج حتی پا را از دایره وضع حدیث فراتر برده است.»^(۲) ترمذی هم گفته است که: «امام بخاری گفته: ابن جریج از عمرو بن شعیب حدیثی شنیده است.»^(۳) احمد بن حنبل نیز گفته است: «ابن جریج عمرو بن شعیب را ندیده است.»^(۴)

جواب این سؤال که آیا ابن جریج از عمرو بن شعیب این حدیث را شنیده یا نه؟ مبهم است، بخاری و دیگران نیز بر عدم آن تأکید دارند. در نتیجه جعل حدیث و مرسل بودن آن موجب عدم پذیرش حدیث ابن جریج می‌گردد.

۲-۲- ضعف اسماعیل بن عیاش^(۵) در بیان روایت از اهل حجاز

اسماعیل بن عیاش حمصی، عالم اهل شام در بصره بود. بخاری در مورد او می‌گوید: «وقتی اسماعیل از غیر اهل شام حدیث روایت

۱. ابن حجر العسقلانی: طبقات المدلسین، ص ۶۵.

۲. السیوطی: اسماء المدلسین، ص ۱۰۱.

۳. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۴۰۶.

۴. الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۳۲.

۵. اسماعیل بن عیاش سلیم العنسی معروف به ابوعتبه در سال ۱۰۶ هجری در حمص به دنیا آمد. در عصر خود عالم و محدثی بزرگ در شام بود و در سال ۱۸۲ هجری وفات نمود. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: الاعلام، ج ۱، ص ۳۲۰؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۳۲.

می‌کند، جای تأمل دارد.»^(۱) و در جای دیگر گفته است: «در روایت از اهل حجاز و عراق منکر الحدیث است.»^(۲) احمد بن حنبل درباره او می‌گوید: «احادیثی که از اهل شام روایت نموده، صحیح هستند و آنهایی که از اهل حجاز روایت نموده، غیر صحیح‌اند.»^(۳) بیهقی نیز درباره او براین اعتقاد است که: «وقتی از اهل حجاز حدیث روایت می‌کند، اصلاً حجیت ندارد.»^(۴) ابن حبان هم می‌گوید: «روایتش حجیت ندارد.»^(۵)

از عیسی بن یونس نقل شده که هرگاه از اسماعیل بن عیاش حدیثی می‌دید، می‌گفت: «به آن اعتنا نکنید.»^(۶) یحیی بن معین درباره اسماعیل گفته است: «اگر روایت او از اهل شام باشد، صحیح است ولی اگر از اهل عراق و مدینه باشد، صحیح نیست. زیرا آن را با چیزهای دیگر مخلوط نموده است.»^(۷) و در جای دیگر گفته است: «در روایت از اهل شام قابل اعتماد است، اما روایت از اهل حجاز برای او کار بیهوده‌ای است، زیرا در روایت از آنها، همه چیز را با هم

۱. الذهبی: تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۵۴؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۴۱.
۲. البیهقی: السنن الکبری، ج ۱، ص ۸۹.
۳. همان، ج ۱، ص ۱۴۲؛ الرازی: الجرح و التعلیل، ج ۲، ص ۱۹۲؛ الذهبی: المغنی فی الضعفا، ج ۱، ص ۸۵.
۴. البیهقی: السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۴۰؛ و ج ۵، ص ۳۳۴.
۵. الذهبی: المغنی فی الضعفا، ج ۱، ص ۱۸۵.
۶. ابن حبان: المجروحین، ج ۱، ص ۱۰۷۰.
۷. همان، ج ۱، ص ۱۲۴؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۱۸؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۳.

قاطبی نموده است.^(۱)

عبدالرحمن بن مهدی از اسماعیل بن عیاش حدیث روایت نمی کرده است.^(۲) ابن المدینی هم گفته است: «عبدالرحمن به حدیث اسماعیل اعتنا نمی نمود.»^(۳) از ابو حاتم در مورد او سؤال شد. گفت: «با اینکه در روایت حدیث سستی به خرج داده، لیکن حدیثش نوشته شده است.»^(۴) ابن حبان گفته است: «اسماعیل بن عیاش در جوانی از حافظان بزرگ حدیث بود، اما با پا گذاشتن به سن پیری حافظه اش دچار تحول گردید و ندانسته احادیث صحیح^(۵) (دوران جوانی اش) را در کنار احادیث غریب^(۶) می آورد و اسناد و متون احادیث صحیح و غریب را با هم، یک جا و در کنار هم ذکر می کرد، همین طور به کارش ادامه داد تا میزان خطا و اشتباه در روایت حدیث از او بالا رفت، و به همین خاطر حتی در احادیثی هم که احتمال غلطی در آنها وجود ندارد

۱. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۳: الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۱۸.
۲. ابن حبان: المجروحین، ج ۱، ص ۱۲۵: ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۴.
۳. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۴۲: الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۱۹.
۴. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۱۹۲.
۵. حدیث صحیح حدیث مسندی است که اسناد آن به نقل عادل ضابط باشد؛ تا اینکه به حضرت رسول ﷺ یا یکی از اصحاب آن حضرت، یا تابعین برسد. و تحت عنوان شاذ و معلل قرار نگیرد. ر.ک. به: علوم الحدیث و مصطلحه: صص ۱۵۵ - ۱۴۵: علوم الحدیث، صص ۲۹ - ۱۱: معجم احادیث النبوی، ص ۱۳۶.
۶. حدیث غریب حدیثی است که فقط یک راوی آن را روایت کرده است. ر.ک. به: علوم الحدیث، ص ۲۷۰.

به او احتجاج نمی‌شود.»^(۱)، نسائی گفته است: «اسماعیل ضعیف است.»^(۲) بخاری از ابن مبارک نقل کرده است که: «اگر یک جماعت و اسماعیل در یک جا با هم باشند، قول آن جماعت برای من پسندیده‌تر است.»^(۳)

ابن اسحاق جوزجانی گفته است: «حدیث اسماعیل بسیار شبیه لباس مردم نیشابور است! زیرا آنها قیمت روی لباس را ۱۰۰ درهم می‌زنند در حالیکه آن را به ۱۰ درهم می‌فروشند. او دروغ‌گوترین راویان است ولی وقتی که از اهل شام حدیث روایت می‌کند بیشتر قابل اعتماد است، تا زمانی که غیر از اهل شام روایت می‌کند.»^(۴) ابواسحاق الفزّاری هم گفته است: «افراد معروف و غیر معروف از قول اسماعیل بن عیاش چیزی روایت ننموده‌اند.»^(۵)

از ابواسحاق سؤال شد: «آیا می‌توان از قول اسماعیل حدیثی نوشت؟» گفت: «نه، او مردی بود که آنچه را که از مغزش خارج می‌شد، درک نمی‌کرد.»^(۶)

۱. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۳۲۶؛ ابن حبان: المجروحین، ج ۱، ص ۱۲۵؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۴۰؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۲۲.

۲. النسائی: الضعفاء والمتروکین، ص ۱۶؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۲۲.

۳. البخاری: التاريخ الصغير، ج ۲، ص ۲۲۶؛ البخاری: التاريخ الكبير، ج ۱، ص ۳۷۰.

۴. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۴؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۲۰.

۵. مسلم بن حجاج: صحيح مسلم بشرح النووي، مقدمه، ج ۱، ص ۱۱۵.

۶. الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۴۱؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۲۵؛ الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۲۰.

ابن خزیمه نیز گفته است: «اسماعیل بن عیاش حجت نیست.»^(۱) ذهبی نیز گفته است: «در بیان حدیث از اهل شام صادق است ولی در بیان حدیث از اهل حجاز جداً مضطرب است.»^(۲) و در جای دیگری گفته است: «اسماعیل از جمله عالمان است، اما روایت او از غیر همشهریانش موثق نمی باشد، علما به او اعتقاد داشتند تا اینکه در کار روایتش از اهل حجاز و دیگران خللی پیش آمد.»^(۳) عبدالله بن علی المدینی گفته است: «در مورد اسماعیل بن عیاش از پدرم پرسیدم، گفت: در روایت از اهل شام و دیگران ضعیف است.»^(۴) ابن عدی نیز گفته است: «وقتی اسماعیل از گروهی از اهل حجاز مثل یحیی بن سعید، هشام بن عروه و ابن جریج حدیث روایت می کند، روایتش یا از خودش است، یا حدیث مرسلی است که آن را متصل^(۵) نموده است، یا موقوف^(۶) است که آن را مرفوع^(۷) نموده است. به هر حال

۱. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۸۵.

۳. الذهبی: تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۵۲.

۴. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۱۹.

۵. اسم فاعل از «اتصل» است و آن حدیثی است که سندش متصل باشد؛ خواه مرفوع به پیامبر ﷺ باشد یا موقوف بر صحابی یا کسی پایین تر از او. ر.ک. به: علوم الحدیث و مصطلحه: صص ۲۲۱ - ۲۲۰؛ علوم الحدیث، ص ۴۴؛ معجم الحدیث النبوی، صص ۱۹۶ - ۱۹۷.

۶. حدیثی است که از قول، یا فعل و یا تقریر صحابی نقل شده باشد. ر.ک. به: معجم الحدیث النبوی، ص ۲۳۹؛ علوم الحدیث، ص ۴۲؛ علوم الحدیث و مصطلحه، ص ۲۰۸.

۷. اسم فاعل از «رفع» است و حدیثی است که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است؛ خواه قول یا فعل یا تقریر؛ چه از طرف صحابی، یا تابعی یا بعد از آنها باشد و چه متصل

دارای اشتباه و غلط می باشد.»^(۱) ذهبی نیز بعد از ذکر این اقوال گفته است: «حدیث اسماعیل از اهل حجاز و عراق حجت نیست، اما حدیثی که از اهل شام روایت می کند، صحیح و در درجه حسن می گنجد و اگر با حدیثی در مرتبه بالاتر معارض نباشد، به آن احتجاج می شود.»^(۲) حافظ در «تقریب» می گوید: «[اسماعیل] در روایت از همشهریان خود صدوق است، ولی حدیث دیگران را به صورت آشفته و درهم روایت نموده است.»^(۳)

اسماعیل را از جمله جاعلان حدیث به شمار آورده اند، با اینکه در زمان خودش عالم اهل شام بوده است، علما در توثیق و اعتماد به او با همدیگر اختلاف دارند و احادیثی را که از اهل شام روایت نموده است، در نزد اکثر علما مقبول است و ابن معین و ابن حبان در ضمن بحث از ثقات، او را در زمره مدلسین به حساب آورده اند.^(۴)

۲-۲-۳. اختلاف در مورد عمرو بن شعیب

نام کامل او عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن عاص است، فقیه طائف و محدث آنها بوده است. علما در اعتماد به عمرو

→ باشد یا نباشد. ر.ک. به: معجم الحديث النبوی، صص ۲۰۹-۲۱۰: علوم الحديث، ص

۴۵: علوم الحديث مصطلحه، صص ۲۱۶-۲۱۷.

۱. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۳۲۱.

۲. همان.

۳. ابن حجر العسقلانی، التقریب، ج ۱، ص ۷۳.

۴. ابن حجر العسقلانی: طبقات المدلسین، ص ۵۹.

بن شعیب و مخصوصاً در روایتهای او از پدرش، و او از جدش با همدیگر اختلاف نظر دارند:

یحیی بن سعید قطان گفته است: «اگر افراد اهل اعتماد و ثقه از عمرو بن شعیب حدیث روایت نمایند، روایت او ثقه است و حجت قلمداد می شود.»^(۱)

ابن المدینی گفته است: «حدیث او به نظر ما ضعیف است.»^(۲) یحیی بن معین هم گفته است: «عمرو بن شعیب ثقه است.»^(۳) بار دیگر از یحیی بن معین در مورد عمرو بن شعیب سؤال شد. او در جواب گفت: «ثقه نیست.»^(۴) ذهبی گفته است: «ابوزکریا متخصص فن حدیث بر عدم اطمینان به عمرو بن شعیب اصرار دارد.» این قول دال بر این است که عمرو بن شعیب نزد ابوزکریا مطلقاً حجت نبوده است و او دیگران را از عمرو قوی تر می دانسته است.^(۵) احمد بن حنبل هم گفته است: «با اینکه احادیث منکر را ذکر نموده است، حدیث او را می نوشتیم و آن را از جمله احادیث معتبر به شمار می آودیم، لیکن حجت قلمداد نمی شد.»^(۶) یک بار از احمد بن حنبل در مورد عمرو

۱. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۶: ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۸.

۲. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۵: الرازی: الجرح و التعذیل، ج ۶، ص ۲۳۸.

۳. ابن معین: التاریخ، ج ۲، ص ۴۴۶: الرازی: الجرح و التعذیل، ج ۶، ص ۲۳۹.

۴. ابن حبان: المعجرو حین، ج ۲، ص ۷۲: ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۹.

۵. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۹.

۶. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۵: الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۶.

سؤال شد. او در جواب گفت: «اکثر اوقات او را حجت محسوب می‌نمودیم، ولی گاهی قلباً از او هراس داشتیم»،^(۱) از ابو داود سؤال شد که آیا حدیث عمرو بن شعیب از پدرش و او از جدش حجت است؟

گفت: «نه، و حتی نصف حجت هم نیست.»^(۲)

یحیی بن معین گفته است: «وقتی عمرو بن شعیب، پسر محمد بن عبدالله بن عمرو عاص، از پدرش، از جدش حدیث روایت می‌کند و می‌گوید: «پدرم از جدم روایت کرده است که پیامبر ﷺ چنین فرموده است، چون روایتش از روی کتاب و نوشته است، ضعیف می‌باشد و اگر از سعید بن مسیب یا سلیمان بن یسار یا عروة حدیثی را روایت کند، نقلش قابل اعتماد و اطمینان است.»^(۳)

ابن حبان گفته است: «عمرو بن شعیب هرگاه از طاوس و ابن مسیب و افراد ثقه‌ای غیر از پدرش حدیث روایت کند، قولش معتمد و حجت محسوب می‌شود، ولی زمانی که از پدرش، از جدش روایت نماید، احتجاج به آن جایز نیست؛ زیرا احتمال دارد آن حدیث مرسل یا منقطع باشد. چون او عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو

۱. الذہبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۵؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۹.

۲. الذہبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۴؛ الذہبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۹؛ ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۵۰.

۳. ابن معین، تاریخ، ج ۲، ص ۴۴۶؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۹.

می باشد و اگر از پدرش روایت کرده باشد، پدرش شعیب است، و اگر از جدش روایت کند و منظورش عبدالله بن عمرو جد شعیب باشد حدیثش منقطع^(۱) خواهد بود؛ زیرا شعیب، عبدالله بن عمرو را ندیده است و اگر منظورش جد ادنایش محمد بن عبدالله بن عمرو باشد، مرسل خواهد بود؛ زیرا عمرو، محمد بن عبدالله را ندیده است. در نتیجه در روایت عمرو بن شعیب از پدرش، از جدش احتمال مرسل و منقطع بودن وجود دارد و مرسل و منقطع هم از جمله احادیثی هستند که در میان راویان آن افراد ناآشنایی وجود دارد. پس حجت محسوب نمی شوند؛ زیرا خداوند متعال بندگان را مکلف به اخذ علم از کسانی ننموده است که آنها را نمی شناسند.»^(۲)

ابن حبان در ادامه سخنش می گوید: «بعضی از بزرگان معتقدند که عمرو بن شعیب وقتی از پدرش، از جدش عبدالله بن عمرو حدیث روایت می کند و نام جدش را می آورد، قول او صحیح است، اما من سخن آنها را قبول ندارم؛ زیرا افراد قابل اعتماد و موثق هرگاه از عمرو حدیث روایت کرده اند، از جدش عبدالله بن عمرو نام نبرده اند. فقط محمد بن اسحاق و تعداد اندکی از راویان برای اینکه بدانیم نام جدش «عبدالله بن عمرو» بوده است به ذکر نام او پرداخته اند که در

۱. عبارت است از: حذف یک راوی از سند حدیث، یا ذکر یک راوی مجهول در سند آن. ر.ک. به: معجم الحديث النبوی، صص ۲۳۴ - ۲۳۳؛ علوم الحديث و مصطلحه؛ صص ۱۷۹ - ۱۶۷؛ علوم الحديث، صص ۵۹ - ۵۶.

۲. ابن حبان: المجروحین، ج ۲، ص ۷۲؛ الذہبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۷۴.

سلسله اسناد به ثبت رسیده است. به نظر من باید وقتی که از پدرش، از جدش روایت می‌کند، از او دوری شود، اما در روایتش از افراد ثقه غیر از پدرش حجت است و اگر ترس تطویل بحث نبود برای بیان ضعف این اسناد، احادیث منکری را که از پدرش، از جدش نقل کرده، ذکر می‌کردم.^(۱)

بیهقی گفته است: «هرگاه راوی گفت عمرو بن شعیب از پدرش، از جدش حدیث روایت نموده است، انگار منظور از جدش، محمد بن عبدالله بن عمرو می‌باشد، این حدیث مرسل خواهد بود؛ زیرا عمرو، محمد بن عبدالله را ندیده و اگر گفت: از جدش عبدالله بن عمرو، حدیثش متصل است و اشکال آن بر طرف می‌گردد.»^(۲)

قول اخیر دقیق نمی‌باشد؛ زیرا وقتی راوی بگوید: «عمرو از جدش، عبدالله بن عمرو روایت کرده است، سلسله اسناد حدیث بین شعیب و عبدالله منقطع خواهد بود. در اینجا قول ابن حبان مقبول‌تر است. مگر اینکه ثابت شود شعیب از عبدالله این حدیث را شنیده است. بخاری نیز نام عمرو بن شعیب را در کتاب «الضعفا» ذکر نموده و گفته است: «از پدرش و سعید بن مسیب حدیث شنیده است.» ابو عمرو بن العلاء در مورد او گفته است: «از قتاده و عمرو بن شعیب ایرادی گرفته نمی‌شود؛ زیرا همین که چیزی می‌شنیدند، آن را روایت می‌کردند.»^(۳)

۱. ابن حبان: المجروحین، ج ۲، ص ۷۳.

۲. البیهقی: السنن الکبری، ج ۷، صص ۳۱۸-۳۱۹.

۳. البخاری: التاريخ الکبیر، ج ۶، ص ۳۴۲؛ البخاری: الضعفا الصغیر، ص ۸۴.

ابوداود هم گفته است: «از احمد بن حنبل شنیدم که می گفت: اهل حدیث به خاطر تردید در شأن عمرو بن شعیب هر زمان که می خواستند به او احتجاج می نمودند، و هر وقت که می خواستند او را ترک می گفتند.»^(۱) ذهبی بعد از بیان این قول ابی داود گفته است: «بخاری در کتاب جامع خود به او احتجاج ننموده است.»^(۲) ابوزرعه گفته است: «عمرو بن شعیب به خاطر کثرت روایتش از پدرش، از جدش انکار شده است، و گفته او احادیث کمی را سماع کرده است و از روی کتابی که نزدش بوده، آنها را روایت کرده است.»^(۳)

ابن ابی شیبہ گفته است: «از علی بن المدینی در مورد عمرو بن شعیب سؤال نمودم، در جواب گفت: «احادیثی که عمرو از پدرش، از جدش روایت نموده، ضعیف هستند؛ زیرا آن احادیث را از کتابی که نزدش بود، روایت کرده است.»^(۴)

ایوب سختیانی به لیث گفت: «قول طاوس و مجاهد را بپذیر و مرا با دوره گردانی چون عمرو بن شعیب و فلائی تنها بگذار.»^(۵) ایوب هرگاه نزد عمرو بن شعیب می رفت به خاطر شرم از مردم سرو

۱. الذہبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۴؛ ابن حجر العسقلانی، تہذیب التہذیب، ج ۸، ص ۴۹؛ الذہبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۷.
۲. الذہبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۴.
۳. همان؛ ابن حجر العسقلانی: تہذیب التہذیب، ج ۸، ص ۴۹؛ الذہبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۹؛ الرازی: الجرح والتعديل، ج ۶، ص ۲۳۹.
۴. الذہبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۵؛ الذہبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۹.
۵. الذہبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۵؛ الرازی: الجرح والتعديل، ج ۶، ص ۲۳۸.

صورتش را می پوشانید.»^(۱)

ابن حبان گفته است: «هرگاه عمرو از پدرش، از جدش، احادیث مقطوع و مرسل روایت نماید، در این صورت احادیث منکر او حکم احادیث ثقه را پیدا می کند و مثل خبر صحیح حجت قلمداد می شود.»^(۲) ذهبی گفته است: «با وجود اینکه پدر شعیب شخص ضعیفی نبوده، اما من کسی را نمی شناسم که به او اعتماد و اطمینان داشته باشد، بخاری هم در شرح حال شعیب گفته است: «اینکه شعیب از جدش، عبدالله حدیث شنیده است، هیچ شکی در آن نیست، ولی من به صحت روایت شعیب از پدرش علم ندارم؛ زیرا محمد در جوانی فوت نموده است.»^(۳)

از کلام ذهبی می توان چنین نتیجه گرفت که روایت عمرو از پدرش، از جدش متصل محسوب می شود. ذکر کرده اند که مغیره برای صحیفه عمرو بن شعیب ارزشی قائل نبوده و گفته است: «صحیفه عبدالله بن عمرو نزد من بیش از دو خرما، یا دو فلس^(۴) نمی ارزد.»^(۵) ذهبی گفته است: «بخاری برای عمرو ارزش قائل نبوده و اصلاً و متابعه هم به او احتجاج نکرده است.»

۱. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۶، ص ۲۳۸؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۹.
۲. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۷۵؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۸.
۳. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۵.
۴. واحد پول، مقیاسی معادل یک دوازدهم خردل، رک، به: دهخدا: لغت نامه (به نقل از فرهنگ معین)، ج ۱۰، ص ۱۵۷۱۶.
۵. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۵۰؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۶؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۶۹.

در اینجا سخن ترمذی به یاد آمد که گفته است: «محدثان بعد از احمد، علی، اسحاق و ابو عبیده چه کسانی هستند؛ زیرا این اشخاص به حدیث عمرو بن شعیب احتجاج نموده و آن را ترک نکرده‌اند.» و بعد از آن گفته است: «با این حال ارباب سنن اریعه، ابن خزیمه، ابن حبان و حاکم به عمرو بن شعیب احتجاج کرده‌اند و این امر بیانگر این است که آنها در مورد احتجاج به او تردید داشته‌اند.»^(۱)

کلام اخیر ذهبی به این معنا نیست که این اشخاص روایت عمرو از پدرش، از جدش را حجت دانسته‌اند، زیرا ذهبی شخصاً از ابن حبان نقل کرده که او روایت عمرو را به عنوان حجت قبول نداشته است و می‌گوید: «ابن حبان، عمرو را در زمره ضعفا ذکر نموده و در مورد او تردید داشته است و گفته: عمرو زمانی که از پدرش، از جدش حدیث روایت می‌کند، احادیث منکر زیادی در میان آنها وجود دارد و بنابر این من احتجاج به او را جایز نمی‌دانم.»^(۲)

ابن عدی هم گفته است: «عمرو بن شعیب وقتی از پدرش، از جدش، محمد بن عبدالله که او را ندیده حدیث روایت می‌کند، حدیثش مرسل می‌باشد. لیکن عمرو فی نفسه شخص قابل اعتماد و ثقه‌ای است.»^(۳) با این حال حافظ به اینکه عمرو بن شعیب صدوق است،

۱. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۶۷.

۲. همان، ج ۵، ص ۱۷۴؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۷.

۳. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۷۳؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۶۶.

کفایت نموده است،^(۱) اما در کتاب «طبقات المدلسین» او را از جمله جاعلان به شمار آورده و گفته است: «عمرو بن شعیب تابعی صغیر مشهوری است که علما در مورد او اختلاف نظر دارند. اکثر آنها بر این عقیده‌اند که فی نفسه صدوق است و حدیثش زمانی که از غیر پدر و جدش باشد، قوی است، سپس به ذکر قول هارون بن معروف پرداخته که گفته است: «عمرو شخصاً از پدرش حدیثی ننشیده، بلکه آنها را از روی کتاب و نوشته او ذکر نموده است.» و در ادامه نیز کلام ابن عدی را آورده است که: «احادیثی که عمرو از پدرش، از جدش روایت کرده، در هیچ صحیحی نوشته نشده است و حتی گفته‌اند: در هیچ صحیفه‌ای نوشته نشده‌اند.» سرانجام در آخر کلامش می‌گوید: «مقتضای قول این اشخاص این است که عمرو بن شعیب مدلس است؛ زیرا سماع او از پدرش به اثبات رسیده، لکن احادیث بسیاری هم از او شنیده شده که با صیغه «عن» از روی صحیفه پدرش روایت نموده و این خود یکی از اشکال و انواع تدلیس می‌باشد.»^(۲)

۲-۲-۴- از این رو علما این حدیث را ضعیف دانسته‌اند

بیهقی سلسله اسناد حدیث عمرو بن شعیب را ضعیف دانسته و گفته است: «سلسله اسناد حدیث عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش، از

۱. ابن حجر العسقلانی: التقریب، ج ۲، ص ۷۲.

۲. ابن حجر العسقلانی: طبقات المدلسین، صص ۵۶ - ۵۷.

پیامبر ﷺ ضعیف می باشد. درست مانند قول زید بن ثابت که قول فقهای اهل مدینه است»^(۱)

حافظ در «تلخیص الحبیر» این حدیث را از نسائی نقل کرده و بعد قول امام شافعی را آورده است که «من قول امام مالک که نصف بودن دیه زن را سنت* می دانست، قبول نمودم ولی باز هم احساس خاصی نسبت به آن داشتم، بعدها که فهمیدم منظور امام مالک سنت اهل مدینه* است، از آن برگشتم.»^(۲) امام شافعی علی رغم اینکه به ضعف این حدیث علم داشته است، در قبول آن از امام مالک تبعیت نموده است، زیرا فکر می کرده منظور امام مالک از عبارت «إنه السنة»، سنت پیامبر ﷺ می باشد، ولی بعد که فهمید منظور امام مالک سنت اهل مدینه بوده است نه سنت نبوی ﷺ، از قبول و عمل به آن سر باز زده است.

این سخن دلیلی روشن است برای اینکه خود ائمه هم نسبت به صحت این حدیث و امثال آن به پیامبر ﷺ شک و تردید داشته و آنها را تأیید ننموده اند. شیخ ناصرالدین البانی به دلیل عدم ثبوت صحت این حدیث، آن را ضعیف دانسته و آن را در کتاب صحیح نسائی^(۳) در باب «عقل المرأة» نیاورده است و فقط در کتاب «جامع الصغیر» به

۱. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۶.

* برجستگی این دو عبارت برای تأکید بیشتر از طرف محقق صورت گرفته است.

۲. ابن حجر العسقلانی: تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۲۵.

۳. النسائی: الصحیح النسائی، به تصحیح و کوشش: ناصرالدین البانی، ج ۳، ص ۹۹۵.

شماره (۳۷۲۱) و «ارواء الغلیل» به شماره (۲۲۵۴) به ذکر آن پرداخته است و گفته است: «نسائی و دارقطنی این حدیث را از طریق اسماعیل بن عیاش از ابن جریج از عمرو بن شعیب روایت کرده‌اند و این سلسله اسناد به دو دلیل ضعیف است:

۱- حدیث معنعن ابن جریج؛ زیرا حدیث معنعن^(۱) خود نوعی حدیث مدلس^(۲) است.

۲- این روایت از اهل حجاز می‌باشد و اسماعیل بن عیاش در روایت از اهل حجاز ضعیف است.

ابن قیّم با وجود دید محققانه‌ای که دارد در کتاب «اعلام الموقعین»^(۳) خود این حدیث را در مورد نصف بودن دیه زن پذیرفته و البته این بسیار عجیب به نظر می‌رسد.

۱. اسم مفعول از عنعن می‌باشد و همانطور که از اسمش پیداست حدیثی است که در سندش این‌گونه گفته شده است: «فلان عن فلان» بدون آنکه صراحت داشته باشد که آن حدیث از راه تحدّث یا سماع رسیده باشد. ر.ک. به: علوم الحدیث، ص ۶۱؛ علوم الحدیث و مصطلحه، صص ۲۲۲ - ۲۲۴؛ معجم الحدیث النبوی: صص ۲۲۶ - ۲۲۵.

۲. اسم مفعول از تدلیس به معنای تاریکی و کتمان است. و دارای دو نوع است:
أ. تدلیس در سند است و آن حدیثی است که راوی از معاصر خود که او را ملاقات کرده است ولی از او سماع ننموده روایتی کند که موهوم سماع است.

ب. تدلیس در شیوخ است و آن عبارت از روایتی است که راوی آن شیخ خود را با اوصاف بالاتر از اوصاف حقیقی آن وصف کند و یا او را با کنیه‌ای غیر از کنیه واقعی خود نام ببرد. ر.ک. به: علوم الحدیث و مصطلحه، صص ۱۷۹ - ۱۷۰؛ معجم الحدیث النبوی، صص ۷۰ - ۶۸.

۳. ابن القیم الجوزیه: إعلام الموقعین، ج ۱، ص ۱۵۰.

۲-۳- حدیث عمرو بن حزم^(۱) در عقول

حدیث سومی که قائلان به عدم تساوی دیه مرد و زن به آن استناد می‌کنند، حدیث عمرو بن حزم است. این افراد معتقدند که در این حدیث عبارت:

«دية المرأة نصف دية الرجل» «دیه زن نصف دیه مرد است.»

آمده است. این حدیث را حافظ ابن حجر در تلخیص الحبیر،^(۲) از شرح کبیر رافعی، ابن قدامه مقدسی در «المغنی»^(۳)، منصور بهوتی در «روض المربع شرح زاد المستنقع»^(۴) و ابراهیم بن ضویان در «منار السبیل»^(۵) ذکر نموده‌اند. این در حالی است که مطمئناً این عبارت در حدیث عمرو بن حزم نیست. به همین خاطر برای اینکه، این حقیقت را برای خواننده (محترم) روشن نماییم، سعی می‌کنیم، تمامی روایتهای این حدیث را بیان نماییم:

۲-۳-۱- روایت یکم

از حکم بن موسی، از یحیی بن حمزه، از سلیمان بن داود، از زهری، از

۱. عمرو بن حزم بن زید بن لؤذان انصاری و کنیه او ابوضحاک می‌باشد. از صحابه پیامبر ﷺ بود و در جنگ خندق و جنگهای پس از آن شرکت نمود. در سال ۳۵ هجری از دنیا رفت. برای توضیحات بیشتر رک. به: الاعلام، ج ۵، ص ۷۶؛ الکامل، ج ۳، ص ۱۹۷.

۲. ابن حجر العسقلانی: تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۲۴.

۳. ابن قدامه المقدسی: المغنی، ج ۷، ص ۷۹۷.

۴. منصور البهوتی: روض المربع شرح زاد المستنقع، ج ۳، ص ۲۸۵.

۵. ابراهیم بن ضویان: منار السبیل، ج ۲، ص ۳۴۰.

ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از پدرش، از جدش، روایت شده است که پیامبر ﷺ عمرو بن حزم را با نامه‌ای که در آن فرائض، سنن و دیات را مشخص کرده بود، به یمن فرستاد و عمرو آن را به صورت زیر برای اهل یمن خواند:

«از محمد پیامبر خدا ﷺ به شرحبیل بن عبدالکلال، نعیم بن عبدالکلال و حارث بن عبدالکلال، والی شهرهای ذی رعی، معافر و همدان؛ اما بعد:

اگر کسی مؤمنی را عمداً کشت و بینة هم علیه او وجود داشت و اولیای مقتول به دیه راضی نشدند، قاتل باید قصاص شود، دیة نفس صد شتر و در مورد دیة بینی اگر از جاکنده شود، دیة زبان، لبها، بیضه‌ها، ذکر، صلب^(۱) و دو چشم باید دیة کامل (یعنی صد شتر) پرداخت گردد و دیة یک پا نصف کل دیه، دیة زخم مأمومه و جائفه یک سوم دیة کامل و دیة زخم منقله ۱۵ شتر می‌باشد، و نیز دیه هر انگشت انسان اعم از انگشت دست یا پا ۱۰ شتر و دیة یک دندان ۵ شتر و دیة زخم موضحه نیز ۵ شتر است و مرد در برابر زن کشته می‌شود، کسانی هم که شتر ندارند، باید یک هزار دینار پرداخت نمایند.»^(۲)

۱. از صَلْب و به معنای تیره پشت و ستون فقرات است، آذرنوش، فرهنگ معاصر.
 ۲. به روایت النسائی، ج ۸، صص ۵۷ - ۵۸، کتاب القسامه، باب ذکر حدیث عمرو بن حزم فی العقول؛ البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۸۱. کتاب الدیات، جماع ابواب الدیات فیما دون نفس؛ الدارمی: السنن، ج ۲، ص ۱۸۹. الحاکم النیسابوری: المستدرک، ج ۱، صص ۳۹۵ - ۳۹۷.

حافظ ابن حجر در «بلوغ المرام»^(۱) گفته است: «ابو داود در «مراسیل»، نسائی، ابن خزیمه، ابن الجارود، ابن حبان و احمد بن حنبل این حدیث را ذکر کرده‌اند، و در مورد صحت آن با همدیگر اختلاف دارند.» صنعانی در «سبل السلام» گفته است: «ابوداود در مراسیل گفته: با اینکه اسناد این حدیث بیان شده است ولیکن صحیح نمی‌باشد.» ابوزرعه نیز گفته است: «این حدیث را برای احمد بن حنبل بیان نمودم. او گفت: «سلیمان بن داود ضعیف است.» ابن حبان نیز بر این اعتقاد است که «سلیمان بن داود یمانی ضعیف است.»^(۲) ابن حزم نیز گفته است: «حدیث عمرو بن حزم با توجه به گفتهٔ ابن معین و دیگران ساقط است، زیرا سلیمان بن داود که از زهری حدیث روایت نموده است، ضعیف‌الحديث و مجهول الحال است.»^(۳) البانی هم گفته است: «چون حدیث عمرو بن حزم دارای اسناد مرسل می‌باشد، قابل قبول نیست و قول اصح هم همین است.»^(۴)

۲-۳-۲- روایت دوم

محمد بن بکار بن بلال، از یحیی بن حمزه، از سلیمان بن ارقم، از زهری، از ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از پدرش، از جدش

۱. ابن حجر العسقلانی: بلوغ المرام، ص ۲۴۹.

۲. الصنعانی: سبل السلام، ج ۳، ص ۲۴۴.

۳. ابن حزم: المحلی، ج ۱۰، ص ۲۴۴.

۴. ناصرالدین البانی: إرواء الغلیل، ج ۷، ص ۲۶۸، حدیث شماره: ۲۲۱۲.

روایت کرده است که: پیامبر ﷺ عمرو بن حزم را با نامه‌ای که در آن فرائض، سنن و دیات را مشخص نموده بود به سوی یمن فرستاد، نسخه نامه‌ای که برای اهل یمن خوانده شد، این است: «عین حدیث اول را بیان نمود و فقط این عبارت را در آن خواند که: «دیه یک چشم، یک دست و یک پا نصف دیه انسان کامل است.»

نسائی گفته است: «این شکل حدیث به صواب نزدیکتر است» والله اعلم، اما سلیمان بن ارقم متروک الحدیث می‌باشد. (۱)
دارقطنی گفته است: «ابو معاذ سلیمان بن ارقم متروک الحدیث است.» (۲)

البانی در توضیح سخن امام نسائی گفته است: «منظور امام نسائی این است که حکم بن موسی بر این گفته یحیی بن حمزه که گفته است: «سلیمان بن داود»، اشکال گرفته و سخن ابن بکار که گفته است: «سلیمان بن ارقم» درست می‌باشد.» (۳)
دارقطنی این حدیث را از طریق حکم بن موسی، از اسماعیل بن عیاش، از یحیی بن سعید، از ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم روایت نموده است. (۴)

یحیی بن سعید از جمله راویان این حدیث اهل حجاز است، بیان نمودیم که دارقطنی گفته است: «اسماعیل بن عیاش در روایت از اهل

۱. النسائی: سنن النسائی، ج ۸، صص ۵۸ - ۵۹، کتاب القسامه، باب ذکر حدیث عمرو بن حزم فی العقول.

۲. شمس الحق آبادی: التعلیق المغنی علی سنن دارقطنی، ج ۳، ص ۸۸.

۳. ناصرالدین البانی: إرواء الغلیل، ج ۷، ص ۲۶۸، حدیث شماره: ۲۲۱۲.

۴. الدارقطنی: السنن، ص ۳۷۸، فی الحدود و الدیات، (التعلیق المغنی).

حجاز ضعیف بوده است و این روایت هم از جمله آنها می باشد.»

۲-۳-۳- روایت سوم

این حدیث توسط نسائی روایت شده و گفته است: «یونس از زهری این حدیث را به صورت مرسل روایت کرده است.» ابن وهب از یونس بن یزید، از ابن شهاب روایت کرده است که: «نامه ای را که پیامبر ﷺ برای عمرو بن حزم هنگام اعزام او به نجران^(۱) نوشته بود، نزد عمرو خواندم. آن نامه نزد ابوبکر بن حزم بود. رسول الله ﷺ در آن نامه فرموده بود: «این دستور خداوند متعال و رسول او است. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ و چند آیه دیگر هم نوشته بود تا... إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ»^(۲)

در ادامه نوشته بود: این قانون جراح است؛ دیه نفس صد شتر است...»^(۳) بیهقی این روایت را با سند خود و به صورت کامل، به این صورت ذکر کرده است که: «در ادامه نوشته شده بود: این، قانون دیات است: دیه نفس، صد شتر و دیه بینی اگر از جا کنده شود صد شتر، دیه یک چشم، یک دست و یک پا، ۵۰ شتر می باشد و دیه هر

۱. از بلاد یمن است. دهخدا: لغت نامه، ج ۱۳، ص ۱۹۷۵۴.

۲. المائدة (۵): ۱-۴. (محقق).

۳. النسائی، سنن النسائی، ج ۸، ص ۵۹، کتاب القسامه، باب ذکر حدیث عمرو بن حزم فی العقول.

کدام از انگشتان - پا و دست - ۱۰ شتر است. دیه زخم مأوممه^(۱) و جائفه^(۲) یک سوم دیه نفس، و دیه زخم منقله^(۳) ۱۵ شتر و دیه موضحه^(۴) و دندان ۵ شتر می باشد. «ابن شهاب گفته است: «این چیزی است که من در نامه رسول خدا ﷺ که نزد ابی بکر بن حزم بود، خواندم»،^(۵) حافظ ابن حجر هم گفته است: «با اینکه حدیث عمرو بن حزم از طریق یونس از ابن شهاب مرسل است، لکن از نظر سلسله اسناد از حدیث متصل، صحیح تر می باشد.»^(۶)

۱. جراحاتی است که به کیسه مغز برسد، و دیه آن ثلث دیه (یک سوم) کامل است. فاضل صالحی، دیه یا مجازات مالی، ص ۲۱۶. سید سابق، فقه السنة، ج ۲، ص ۵۲۸.
۲. جراحاتی است که کیسه مغز را پاره کند. سید سابق، فقه السنة، ج ۲، صص ۵۲۹ - ۵۲۸.
۳. جراحاتی است که درمان آن جز با جابجا کردن استخوان میسر نیست. فاضل صالحی، دیه یا مجازات مالی، ص ۲۱۶.
۴. جراحاتی است که تمام گوشت را فرا گرفته و پوست نازک روی استخوان را کنار بزنند و استخوان را آشکار کند. سید سابق، فقه السنة، ج ۲، ص ۵۲۸.
۵. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، صص ۸۰ - ۸۱، کتاب الدیات، باب جماع ابواب الدیات فی مادون نفس؛ الدارالقطنی این حدیث را در حدود و دیات، از طریق احمد بن منصور و او هم از منصور و او هم از، عبدالرزاق و او هم از معمر، و او هم از عبدالله بن ابی بکر و او هم از پدرش، از جدش ذکر نموده است.
- شمس الحق آبادی صاحب کتاب التعلیق المغنی، ج ۳، ص ۲۱۰، گفته است: «عبدالرزاق این حدیث را، با همین سلسله سند در مصنف خود ذکر نموده است.
- «چنین حدیثی توسط الدارالقطنی، در حدود و دیات، ص ۳۷۷، از طریق محمد بن قاسم بن زکریا، او هم از ابی کریب، او هم از حاتم بن سعید، او هم از محمد بن عماره، او هم از ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم ذکر شده است. و در «التعلیق المغنی»، ج ۳، ص ۲۰۹ آمده است که: ابن ابی شیبہ از عبدالله بن ادریس، او هم از محمد بن عماره با سند مصنف، این حدیث را در مصنف خود آورده، است. (مؤلف).
۶. ابن حجر العسقلانی: تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۲۶.

۲-۳-۴-روایت چهارم

احمد بن عبدالوهاب از مروان بن محمد از سعید - که همان ابن عبدالعزیز است - از زهری روایت نموده است که: «ابوبکر بن حزم با نامه‌ای از پیامبر ﷺ که برتکه‌ای چرم نوشته شده بود، نزد من آمد و گفت: «این دستور خداوند و رسول اوست که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...﴾^(۱) و آیاتی از آن را تلاوت نمود، سپس ادامه داد: دیه نفس صد شتر، دیه یک چشم، یک دست و یک پا، ۵۰ شتر و دیه زخم مأمومه و جائفه یک سوم دیه کامل و دیه زخم منقله ۱۵ شتر می‌باشد، دیه انگشتان، دندانها و زخم موضعه ۵ شتر است.»

حارث بن مسکین گفته است: «عمرو بن حزم نامه را برای او می‌خواند، در حالی که من هم می‌شنیدم.»^(۲)

مرحوم ناصرالدین البانی این روایت را در صحیح نسائی، حدیث شماره: (۴۵۱۳) از او تا «...و فی المأمومة ثلث الدية» روایت نموده است و در مورد صحیح و یا حسن^(۳) بودن آن چیزی نگفته است.

۱. المائدة، (۵): ۱.

۲. النسائی: سنن النسائی، ج ۸، ص ۵۹ - ۶۰، کتاب القسامه، باب ذکر حدیث عمرو بن حزم فی العقول.

۳. الترمذی در تعریف حدیث حسن می‌گوید: «کل حدیث یروی لایکون فی اسناده من یتهم بالکذب ولایکون الحدیث شاذاً أو یروی من غیر وجه نحو ذلک فهو عندنا حدیث الحسن». حدیث حسن حدیثی است که سندش متصل و به نقل از راوی عادل کم ضبط بوده و از شذوذ و علت سالم مانده باشد. حدیث حسن دو نوع است: حسن ذاتی، حسن

۲-۳-۵-روایت پنجم

از ابن القاسم، از مالک بن انس، از عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از پدرش، از جدش روایت شده است که: «این نامه‌ای است که پیامبر ﷺ در عقول برای عمرو بن حزم نوشت: «دیه نفس صد شتر، دیه زخم مأمومه و جائفه یک سوم دیه کامل، دیه یک دست، یک پا و یک چشم، ۵۰ شتر، دیه هر انگشت - اعم از پا و دست - ۱۰ شتر و دیه دندان و زخم موضعه ۵ شتر می‌باشد.»^(۱) ابن حزم گفته است: «حدیث عمرو بن حزم که از طریق مالک بن عبدالله بن ابی بکر روایت شده است، مرسل می‌باشد، و حدیث مرسل هم حجت محسوب نمی‌شود.»^(۲) محمد در حدیث مذکور که عبدالله از پدرش، از ابی بکر از جدش محمد، روایت کرده است شخصی تابعی است و از این طریق مرسل بودن حدیثی که ابن حزم به آن اشاره نموده است، روشن می‌شود. بدین ترتیب سلسله اسناد حدیث عمرو بن حزم به پیامبر ﷺ به اثبات نرسیده است. ابن حزم گفته است: «حدیث [عمرو] بن حزم، زید بن ثابت و خبر مکحول اعتباری ندارد، زیرا حدیث [عمرو] بن حزم صحیفه‌ای است که در سلسله اسناد خود

→ بالغیر. ر.ک. به: معجم الحديث النبوی، صص ۹۳ - ۹۷؛ علوم الحديث و مصطلحه، صص ۱۵۶ - ۱۶۱؛ علوم الحديث: صص ۲۹ - ۴۰.

۱. النسائی: سنن النسائی، ج ۸، ص ۶۰، کتاب القسامه، باب ذکر حدیث عمرو بن حزم فی العقول؛ البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۸۱، کتاب الذیات، باب جماع ابواب الذیات فی مادون نفس: از بحر بن نصر و او هم از ابن وهب و او هم از مالک این حدیث را روایت کرده است؛ محمد بن ادریس الشافعی: المسند، ص ۳۴۸.

۲. ابن حزم: المحلی، ج ۱۰، صص ۴۱۲ - ۴۱۳.

به «سلیمان بن داود و سلیمان بن ارقم» که افرادی معتبر نیستند، اشاره نموده است. البته این سلسله اسناد ارزشی ندارد.»

از یحیی بن معین در مورد سلیمان بن داود که از زهری و یحیی بن حمزه روایت نموده، سؤال شد. او در جواب گفت: «سلیمان اعتباری ندارد و حدیث سلیمان بن ارقم هم به طور کلی ساقط است، طریق سوم حدیث که از مالک بن عبدالله بن ابی بکر روایت شده است، مرسل می باشد. و حدیث مرسل حجت نمی باشد. پس بنابر این آن نامه به طور کلی از اعتبار ساقط است و اعتباری ندارد.»^(۱)

مرحوم البانی بر این باور است که: «اگر بگوییم علت عدم قبول آن حدیث، مرسل بودنش می باشد، قول درستی است.»^(۲)

پس حدیث ابن حزم مرسل است و ادعای کسانی که گفته اند متصل می باشد، ثابت نگردیده است و سخن ابن حزم که گفته احتجاج به حدیث مرسل جایز نیست، درست می باشد.

امام مسلم در مقدمهٔ صحیح خود گفته است: «به نظر ما و عالمان علم حدیث، حدیث مرسل از جمله روایاتی است که حجت نمی باشد.»^(۳)

عماد بن کثیر از ابن صلاح نقل نموده است که: «حکم به آنچه دربارهٔ عدم احتجاج به حدیث مرسل و ضعف آن گفته شد، قول جماعتی از

۱. همان.

۲. ناصرالدین البانی: *إرواء الغلیل*، ج ۷، ص ۲۶۸، حدیث شماره: ۲۲۱۲.

۳. مسلم بن حجاج: *مقدمهٔ صحیح مسلم*، بشرح امام النووی، ج ۱، ص ۱۳۲.

حافظان و منتقدان حدیث است که در بین نوشته‌هایش مرتباً به آن اشاره نموده‌اند.»^(۱)

با اینکه علمای حدیث دید خاصی نسبت به این حدیث داشته‌اند، امام شافعی در کتاب «الرساله» به آن اعتماد نموده است، در نتیجه احمد شاکر رأی به ترجیح صحت این حدیث توسط امام شافعی داده است.»^(۲)

امام صنعانی در سبل السلام از قول عده‌ای از علمای مسلمان که حدیث مذکور را پذیرفته‌اند، نقل نموده است که: «امام شافعی فرموده است: «محدثین مطمئناً به صحیح بودن این نامه از طرف پیامبر ﷺ علم پیدا کرده‌اند، که آن را نقل نموده‌اند.»، ابن عبدالبر بر این اعتقاد است که: «نزد اهل سیر این نامه، نامه‌ای مشهور است و مضمون حدیث به اندازه‌ای صحیح و معروف است که احتیاجی به بیان سلسله اسناد ندارد و چون مردم آن را قبول نموده‌اند و نسبت به آن علم پیدا کرده‌اند، مثل حدیث متواتر شده است.» یعقوب بن سفیان هم گفته است: «نامه‌ای صحیح‌تر از نامه عمرو بن حزم در میان نامه‌هایی که نقل شده است، نمی‌شناسم. صحابه و تابعین نیز به آن نامه استناد می‌کنند و رأی خود را براساس آن بیان می‌نمایند. حاکم، ابن حبان و بیهقی نیز به صحیح بودن آن رأی داده‌اند و احمد بن

۱. عماد بن کنیر: الباعث الحثیث، ص ۴۸.

۲. محمد بن ادریس الشافعی: الرسالة، ص ۴۳۲، به شرح احمد شاکر، پاورقی شماره (۲)، ص ۴۳۲.

حنبل گفته است: «امیدوارم که صحیح باشد.»، ابن کثیر هم گفته است: «این نامه‌ای است که در میان ائمه اسلام از گذشته تا حال دست به دست گشته (و به آن استناد نموده‌اند و در امور مهم مربوط به باب دیه به آن رجوع کرده‌اند).»^(۱)

نکته شایان توجه این است که در نقل روایات حدیث عمرو بن حزم و اقوال مخالف و موافق علما، برای اینکه برای خواننده کاملاً روشن شود که عبارت «دیه المرأة نصف دیه الرجل» به این حدیث منتسب شده ولی در اصل به هیچ نحوی جزو این حدیث نمی‌باشد، عمداً زیاده‌روی به خرج داده‌ایم. آنچه در صفحات قبل آمده است، همه روایات حدیث همراه با طرق مختلف روایت آن می‌باشد و این سخن را کاملاً تأیید و تصدیق می‌نماید. در ادامه نظر دو نفر از چهره‌های سرشناس که ید طولایی در علم حدیث دارند و به کثرت تحقیق، تفحص و دقت مشهور هستند، بیان می‌گردد، تا حقیقت امر و وضوح آن را با دقت هر چه بیشتری مشخص نمایند.

۱- امام ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «این قسمت از روایت عمرو بن حزم که پیامبر ﷺ فرموده است: «دیه زن نصف دیه مرد است.» در حدیث طولانی عمرو بن حزم نیامده است، بلکه بیهقی آن را از روی حدیث معاذ بن جبل آورده و گفته است: «سلسله اسنادی شبیه به آن به ثبت نرسیده است.»^(۲)

۱. الصنمانی: سبل السلام، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲. ابن حجر العسقلانی: تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۲۴.

۲- شیخ ناصرالدین البانی می‌گوید: «عبارت «دیه المرأة علی النصف من دية الرجل» در نامه عمرو بن حزم ضعیف است و اشتباهاً به نامه عمرو بن حزم نسبت داده شده است و مصنف یعنی صاحب «منار السبیل» در مورد آن از رافعی تبعیت نموده است.»^(۱) و در جای دیگر گفته است: «در نامه عمرو بن حزم چیزی مثل این عبارت که نوشته شده باشد: «دیه زن نصف دیه مرد است.» ندیدم.»^(۲)

وقتی برای ما ثابت شد این عبارت جزء حدیث عمرو بن حزم نیست، پس احتیاج این طایفه به آن در این مورد که دیه زن نصف دیه مرد است، ساقط می‌شود. از تمامی آنچه در این فصل ذکر نمودیم، روشن شد حتی یک حدیث که بیانگر نصف بودن دیه زن در برابر دیه مرد باشد، از پیامبر ﷺ نقل نگردیده است و این همان مطلوب و مقصود ماست.

۱. ناصرالدین البانی: «إرواء الغلیل»، حدیث شماره: ۲۲۵۰.

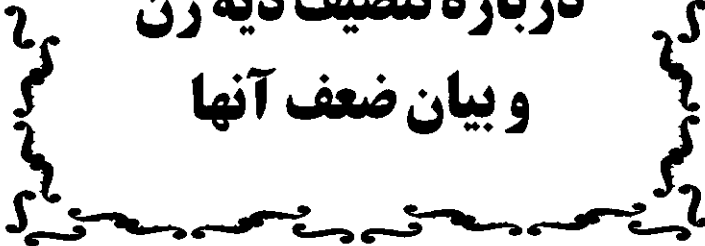
۲. همان، حدیث شماره: ۲۲۵۲.

فصل سوم:

آثار منسوب به صحابه

در باره تنصیف دیه زن

و بیان ضعف آنها



۳- آثار منسوب به صحابه درباره تنصیف دیه زن و بیان ضعف آنها

کسانی که معتقدند دیه زن نصف دیه مرد است به بعضی از احادیث موقوف بر صحابه^(۱) پیامبر ﷺ مانند عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، زید بن ثابت، عبدالله بن مسعود و حدیث تابعی^(۲) بزرگوار سعید بن مسیب استناد می کنند. در این فصل برای اینکه ثابت کنیم این احادیث حجت قائم و دلیل محکم و قاطعی نیستند که بتوان به آنها استناد نمود، می کوشیم تمامی این آثار، تحقیق و نقد آنها، اقوال علما، و بیان مواضع ضعف اسناد^(۳) و

۱. صحابه به کسانی گفته می شود که در حال مسلمان بودن پیامبر ﷺ را ملاقات کرده و با ایمان فوت کرده باشند. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: سعدی ابو حنیف: القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً صص ۲۰۸ - ۲۰۷.

۲. تابعی کسی است که در حالت مسلمان بودن صحابی را ملاقات نموده و در حال اسلام فوت نموده باشد. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: سعدی ابو حنیف: القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً، ص ۴۸.

۳. اسناد دارای دو معنی است:

اضطراب متون آنها را ذکر نماییم.

۳-۱- آثار موقوف بر حضرت عمر بن خطاب

۳-۱-۱- اثر یکم:

شافعی در مسند^(۱) خود و کتاب «الام»^(۲) و بیهقی در سنن کبری^(۳) در کتاب دیات، باب «ما جاء فی دية المرأة» از ابوالعباس محمد بن یعقوب، از ربیع بن سلیمان، از شافعی، از مسلم بن خالد زنگی، از عبیدالله بن عمر، از ایوب بن موسی، از ابن شهاب، از مکحول و عطا روایت کرده‌اند که: «به مردم گفتیم که دیه مرد مسلمان آزاد در زمان پیامبر ﷺ صد شتر بوده (اما به علت تغییر قیمت شتر و همچنین ایجاد هماهنگی در نحوه پرداخت دیه) حضرت عمر رضی الله عنه آن را برای مردم شهر ۱۰۰۰ دینار یا ۱۲۰۰۰ درهم قیمت‌گذاری نمود و دیه زن

→ ا. نسبت دادن حدیث به گوینده آن با ذکر سلسله سندها.

ب. سلسله راویانی که ما را به متن حدیث متصل می‌سازند که به این معنی مترادف با سند است. دو واژه مسند و مسند نیز در زیر مجموعه اسناد می‌گنجد که تعریف آنها ذکر می‌گردد.

مسند با کسر «ن»: کسی است که حدیث را با سندش روایت می‌کند حال چه به آن علم داشته باشد یا اینکه فقط آن را روایت کند. و مسند با فتح «ن» دارای سه معنی است: ۱- هر نوشته‌ای که روایت صحابی را به طور جداگانه در خود جمع کرده باشد. ۲- حدیث مرفوعی که سند آن متصل باشد. ۳- وقتی که منظور از آن سند باشد که در این صورت مصدر میمی است. ر.ک. به: معجم الحديث النبوی صص ۲۱-۲۱۵-۲۱۶.

۱. محمد بن ادريس الشافعی: المسند، ص ۳۴۸.

۲. محمد بن ادريس الشافعی: الام، ج ۶، ص ۹۲.

۳. البيهقی: السنن الكبرى، ج ۸، ص ۹۵.

مسلمان آزاد - شهری - ۵۰۰ درهم یا ۶۰۰۰ دینار و دینه زن بادیه نشین ۵۰ شتر و اگر قاتل او شخصی بادیه نشین باشد، نمی تواند طلا و پول بدهد بلکه باید ۵۰ شتر پرداخت نماید.»

این حدیث به خاطر وجود مسلم بن خالد زنگی فقیه مکه در سلسله اسناد آن ضعیف است. بخاری بر این اعتقاد است که: «مسلم بن خالد زنگی منکر الحدیث است.»^(۱) علی بن المدینی نیز می گوید: «مسلم بن خالد زنگی شخص معتبری نیست.»^(۲) ابوحاتم هم بر این باور است که: «مسلم بن خالد زنگی با اینکه خیلی معتبر نیست و منکر الحدیث است، حدیثش نوشته می شود، ولی به عنوان حجت قابل قبول نیست. یعنی وقتی سند^(۳) حدیث او را شناختند آن را انکار می کنند.»^(۴) ابن سعد هم می گوید: «مسلم (بن خالد زنگی) کثیر الحدیث است و در احادیثش غلط و اشتباه فراوان وجود دارد.»^(۵)

۱. البخاری: التاريخ الكبير، ج ۲، ص ۲۶۰؛ البخاری: الضعفاء الصغير، ص ۲۰۶؛ الذهبي: ميزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۲؛ ابن حجر العسقلانی: تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۲. البخاری: التاريخ الكبير، ج ۲، ص ۲۶۰؛ البخاری: التاريخ الصغير، ج ۲، ص ۲۶۳؛ الرازی: الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۱۸۳؛ ابن حجر العسقلانی: تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۳. بیان سلسله راویانی که ما را به متن حدیث متصل می سازند. ر.ک. به: معجم الحديث النبوي، صص ۲۱ - ۲۱۵ - ۲۱۶.

۴. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۱۸۳؛ الذهبي: ميزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۲؛ الذهبي: تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۲۹.

۵. ابن سعد: الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۴۹۹؛ ابن حجر العسقلانی: تهذيب التهذيب، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

عثمان دارمی نیز گفته است: «مسلم بن خالد زنگی در حدیث شخص معتبری نیست»^(۱)، ساجی گفته است: «مسلم (بن خالد زنگی) صدوق است ولی اشتباهات بسیاری دارد و به «قدریه»^(۲) اعتقاد داشته است.»^(۳)، نسائی هم گفته است: «مسلم (بن خالد زنگی) ضعیف است.»^(۴) امام ذهبی بر این باور است که: «مسلم (بن خالد زنگی) صادق است ولی گاهی اوقات دچار خطا شده است.» ابن معین و دیگران او را فردی ثقه و قابل اعتماد می دانستند. نسائی و جماعتی هم او را ضعیف می دانند. بخاری و ابوزرعه گفته اند: «او منکر الحدیث است.»^(۵)

ذهبی بعد از اینکه در کتاب «میزان الاعتدال»^(۶) احادیث منکری را از او ذکر نموده، گفته است: «به خاطر این احادیث و امثال آنها قوت این مرد (در علم حدیث) رد می گردد و تضعیف می شود.» علاوه بر این باید دانست که گفته ذهبی درباره مسلم بن خالد که گفته: ابن معین او را شخصی موثق و قابل اعتماد می داند به صورت مطلق نیست. زیرا

۱. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۲. طائفه ای از معتزله هستند که در روزگار بنی امیه پدید آمدند و قائل به قدرت انسان در اعمال خود شدند و گفتند آدمی را اراده آزاد است و آنان اولین فرقه ای بودند که براساس دینی فلسفی غیر سیاسی پدید آمدند. برای توضیحات بیشتر رک. به: دهخدا: لغت نامه، ج ۱۰، ص ۱۵۴۰۱.

۳. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۲؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۲۹.

۴. النسائی: الضعفا و المتروکین، ص ۹۸، شماره: ۵۶۹.

۵. الذهبی: المغنی فی الضعفا، ج ۲، ص ۶۵۵، شماره: ۶۲۰۶.

۶. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، صص ۱۰۲ - ۱۰۳.

ابن معین او را در جایی ثقه می‌داند و در جای دیگر از او به عنوان ضعیف یاد می‌کند و باز در جایی دیگر در مورد موثق یا ضعیف بودن او تردید می‌نماید.

از ابن معین در مورد مسلم بن خالد روایت شده که گفته است: «مسلم بن خالد موثق و قابل اعتماد است.» و در جایی دیگر گفته است: «اشکالی ندارد» و باز در جایی دیگر درباره او گفته است که: «ضعیف است.»^(۱) و ابو داود نیز او را ضعیف می‌داند.^(۲) حافظ در تقریب^(۳) گفته است: «مسلم بن خالد فقیه، صدوق و دارای اوهام بسیار است.» علاوه بر این مرحوم البانی نیز در کتاب «ارواء الغلیل»^(۴) به این حدیث اشاره نموده و گفته است: «شافعی و بیهقی این حدیث را روایت کرده‌اند، و رجال سلسله اسناد آن موثق هستند به جز مسلم بن خالد زنگی که ضعیف است.» و در جایی دیگر گفته است: «مسلم بن خالد زنگی ضعیف است.»^(۵)

۱. ابن معین: التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۱: الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۵۵: الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۲: الرازی: الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۱۸۳: ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۲۹.
۲. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۲: الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۵۵: البيهقي: السنن الكبرى، ج ۲، ص ۲۹۵.
۳. ابن حجر العسقلانی: التقریب، ج ۲، ص ۲۴۵.
۴. ناصرالدین البانی: ارواء الغلیل، ج ۷، ص ۳۰۵، حدیث شماره: ۲۲۴۹.
۵. همان، ج ۷، ص ۳۰۷. حدیث شماره: ۲۲۵۰: ناصرالدین البانی: السلسلة الضعيفة، ج ۳، ص ۳۶۸.

۳-۱-۲ اثر دوم

بیهقی در سنن کبری،^(۱) در کتاب دیات، باب «ما جاء في جراح المرأة» گفته است که: «حافظ ابوبکر اردستانی، از ابونصر عراقی، از بخاری، از سفیان بن محمد جوهری، از علی بن حسن درجردی، از عبدالله بن ولید، از سفیان، از جابر، از شعبی، از شریح روایت کرده‌اند که: «حضرت عمر رضی الله عنه در مورد پنج مسأله از قضایا و مسائلی که درباره آنها نصی وجود ندارد و حکم آنها تابع اجتهاد ائمه، والیان و قضات می‌باشد، نامه‌ای را به این صورت برای من نوشت که: «دیه دندانها یکسان، دیه انگشتان یکسان و دیه یک چشم چهارپا، یک چهارم قیمت آن می‌باشد. از انسان در مورد فرزندانش هنگام مرگ سؤال می‌شود و هر چه در دم مرگش بگوید درست است و تصدیق می‌شود. و جراحتهای مردان و زنان تا زمانی که به یک سوم برسد مثل هم است.»

این حدیث نیز به دلیل وجود جابر بن یزید جعفی کوفی^(۲) (متوفی به سال ۱۲۷ هـ) در سلسله اسناد آن ضعیف می‌باشد.

یحیی بن معین در مورد جابر گفته است: «نه حدیثی از این شخص

۱. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۶.

۲. جابر بن یزید بن حارث نخعی معروف به ابوعبدالله، تابعی و از فقه‌های شیعه است که در سال ۱۲۸ هجری در کوفه از دنیا رفت. عده‌ای از رجال حدیث از او تعریف نموده‌اند. ر.ک. به: الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۵؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۷۶؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۶.

نوشته می شد و نه کرامتی.»^(۱) و در جایی دیگر گفته است: «کسانی که جابر را دیده اند، فقط زوائد را از او روایت کرده اند، او کذاب بوده و شخص معتبری نمی باشد.»^(۲) ابوزرعه هم گفته است: «احادیث جابر جعفری سست و ضعیف است.»^(۳) ابوحنیفه هم گفته است: «در میان محدثانی که دیده ام، شخصی فاضل تر از عطا و دروغگوتر از جابر جعفری نمی شناسم. درباره هر چیز که نظر می دادم، جابر در آن مورد حدیث روایت می کرد و چنین می پنداشت که سی هزار حدیث نزد او وجود دارد که برای هیچ کس بیان ننموده است.»^(۴)

امام مسلم در مقدمه صحیح خود نقل نموده است که: «ابوغسان محمد بن عمر رازی از جریر الضبی روایت می کند که با جابر بن یزید جعفری دیدار نمودم، ولی احادیثش را ننوشتیم. او معتقد به رجعت^(۵) بود.» سفیان بن عیینه نیز گفته است: «مردم قبل از اینکه اعتقاد جابر به رجعت بر ایشان روشن شود، احادیثش را قبول می کردند، و چون به

۱. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۷۶؛ ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۷۰؛ ذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۷.
۲. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۷۶؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۱؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۷.
۳. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۴۹۸.
۴. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۷۶؛ ابن حبان؛ المجروحین، ج ۱، ص ۲۰۹؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۸.
۵. رجعیه: آنکه به رجعت کسی معتقد باشد، از فرق شیعه هستند که می گفتند: علی بن ابی طالب علیه السلام برخواهد گشت و انتقام خود را از دشمنان خویش خواهد گرفت. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: دهخدا: لغت نامه، ج ۷، ص ۱۰۵۷.

اعتقادش پی بردند، او را ترک نمودند.»^(۱) جریر هم گفته است: «روایت حدیث از جابر را حلال نمی دانم، زیرا او به رجعت ایمان داشت.»^(۲) ابن حبان از سفیان نقل نموده است که: «جابر به رجعت ایمان داشت.»^(۳) و ابن حبان گفته است: «با جابر جعفری و احادیش وداع نمودم.»^(۴) وزائدة بن قدامة ثقفی حدیث جابر جعفری را ترک نموده و گفته است: «او دروغگوست و به رجعت ایمان دارد.»^(۵) و در جایی دیگر از او روایت شده است که: «جابر جعفری رافضی»^(۶) بوده و به اصحاب پیامبر ﷺ توهین می نموده است.»^(۷) علاوه بر زائده، یحیی بن سعید قطان، عبدالرحمن بن مهدی و یحیی بن معین نیز حدیث او را ترک نموده اند.

امام احمد گفته است: «یحیی قطان حدیث جابر جعفری را ترک نموده است. عبدالرحمن نیز در گذشته از او حدیث روایت می کرد، ولی در

۱. مسلم بن حجاج: مقدمة صحيح مسلم، بشرح النووي، ج ۱، ص ۱۰۱ - ۱۰۳.
۲. الذهبي: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ ابن حجر العسقلاني: تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۴۹.
۳. الذهبي: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۱.
۴. همان.
۵. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۷۶؛ الذهبي: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ ابن حجر العسقلاني: تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۴۸.
۶. جماعتی از شیعیان هستند که بازید بن علی بن حسین بیعت نمودند و سپس به او گشتند از شیخین تبرأ کن. او خودداری کرد و گفت آنان وزیران جد من بودند، پس او را رفض کردند یعنی ترک نمودند و به این نام نامیده شدند. برای توضیحات بیشتر: رک. به: دهخدا: لغت نامه، ج ۷، ص ۱۰۳۳۵.
۷. الذهبي: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۳؛ ابن حجر العسقلاني: تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۴۹.

این اواخر او را ترک گفته، یحیی نیز به همین صورت در این اواخر حدیث جابر را ترک نموده است.» عمرو بن علی گفته است که: «یحیی و عبدالرحمن از جابر حدیث روایت نمی کردند. البته عبدالرحمن از جابر برای ما حدیث روایت می کرد، ولی بعدها او را ترک نموده است.»^(۱) سلام بن مطیع گفته است: «برای ایوب این قول جابر را که گفت: ۵۰۰۰۰ باب از علم حدیث نزد من وجود دارد که آن را برای هیچ کس روایت نکرده ام، بیان نمودم. گفت: «دروغ می گوید»^(۲) از شعبی روایت شده که به جابر گفت: «ای جابر! تا از پیامبر ﷺ حدیث جعل نکنی، نخواهی مُرد.» اسماعیل بن ابی خالد گفته است: «بیش از چند روز از این حرف نگذشت که جابر متهم به دروغگویی شد.»^(۳) از ثعلبه روایت شده است که: «زمانی که می خواستم از جابر حدیث روایت کنم، لیث بن ابی سلیم گفت «از او حدیث روایت نکنید، زیرا او کذاب است.»^(۴) ابوداود گفته است: «به نظر من جابر در روایت حدیث قوی نیست.»^(۵) ابراهیم جوزجانی در

۱. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ الرازی: الجرح والتعديل، ج ۲، ص ۴۹۸؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۸.

۲. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۰.

۳. البخاری: التاريخ الكبير، ج ۲، ص ۱۰۲؛ البخاری: الضعفاء الصغير، ص ۲۵؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۷.

۴. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۸.

۵. الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۱۲۶؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۰؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۹.

مورد او گفته است: «کذاب است و از احمد بن حنبل در مورد او سؤال نمودم. در جواب من گفت: «عبدالرحمن وقتی حدیث او را ترک نمود به آرامش رسید.»^(۱) ابن حبان هم گفته است: «او سبئی^(۲) و از اصحاب عبداللہ بن سبأ بود و معتقد است که حضرت علی علیه السلام به دنیا باز می‌گردد.»^(۳) از یحیی بن سعید روایت شده است: «حدیث جابر را قبل از اینکه ثوری نزد ما بیاید، ترک نمودیم.»^(۴) نسائی هم بر این باور است که: «او شخصی کوفی و متروک است.»^(۵) دارقطنی هم نام جابر را در کتاب «الضعفا و المتروکین» ذکر نموده است.^(۶) ابو احمد حاکم نیز گفته است: «حدیث او ارزشی ندارد.»^(۷) ابن سعد گفته است: «او مدلس بود و در رأی و روایتش جداً ضعیف است.»^(۸) عجللی هم با قول ابن سعد موافق است و گفته است: «او ضعیف بود، در تشیع زیاده‌روی می‌نمود و تدلیس هم می‌نمود.»^(۹) بیهقی گفته است:

۱. الذہبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۱؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۹.
۲. طرفداران عبداللہ بن سبأ هستند که معتقد به پیامبری حضرت علی علیه السلام می‌باشند. برای توضیحات بیشتر رک. به: دهخدا: لغت‌نامه، ج ۸، ص ۱۱۷۹۶.
۳. ابن حبان: المعروحين، ج ۱، ص ۲۰۸؛ الذہبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۸۳.
۴. البخاری: التاريخ الكبير، ج ۲، ص ۲۱۰؛ البخاری: التاريخ الصغير، ص ۲۵. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۷.
۵. النسائی: الضعفا و المتروکین، ص ۲۸؛ الذہبی: المغنی فی الضعفا، ج ۱، ص ۱۲۶؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۸.
۶. الدارقطنی: الضعفا و المتروکین، ص ۹۹.
۷. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۸.
- ۸ و ۴. همان، ج ۲، ص ۴۹.

«حدیث جابر به عنوان حجت قابل قبول نیست»^(۱).
 در جای دیگری گفته است: «متروک است»^(۲) و در جایی دیگر گفته است: «از او بدگویی نموده اند»^(۳) ابوحاتم رازی هم گفته است: «حدیث جابر به این عنوان که معتبر است نوشته می شود، ولی حجت نیست»^(۴) ابن حزم گفته است: جابر به کذب، فسق، شر و خروج از اسلام مشهور است، اما سفیان ثوری از این موضوع بی خبر بوده تا جایی که او را توثیق نموده است و مطلبی را درباره او گفته که برایش عیان بوده است»^(۵) حافظ ابن حجر در کتاب «التقریب»^(۶) گفته است: «جابر بن یزید جعفری کوفی ضعیف و رافضی است». شاید همین باعث شده که امام بیهقی پس از روایت این حدیث بگوید: «به احادیث جابر [و به ویژه این حدیث] احتجاج نمی شود، زیرا هم در لفظ حدیث و هم در حکم آن، با او اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. تمامی اقوال بیان شده دال بر این است که این حدیث ضعیف است و صلاحیت حجیت را ندارد.

۱. البیهقی: السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۶۶؛ و ج ۲، ص ۱۶۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۸۰؛ و ج ۱۰، ص ۱۵۱.

۳. همان، ج ۸، ص ۶۳.

۴. الرازی: الجرح و التعذیل، ج ۲، ص ۴۹۸.

۵. ابن حزم: الإحکام فی أصول الأحکام، ج ۱، ص ۱۶۹.

۶. ابن حجر العسقلانی: التقریب، ج ۱، ص ۱۲۳.

۳-۱-۳- اثر سوم

بیهقی در سنن،^(۱) در کتاب دیات، باب «ما جاء في الجراح المرأة»، از ابوالحسین بن فضل قطان، از عبدالله بن جعفر، از یعقوب بن سفیان، از سعید بن منصور، از هشیم، از مغیره، از ابراهیم روایت نموده است که: «نامه‌ای که عروه بارقی از طرف حضرت عمر رضی الله عنه برای شریح آورد، این است:

«دیه انگشتان - کوچک و ابهام - مثل هم است، جراحت زنان و مردان در دندان و زخم موضحه مثل هم است و غیر از آن نصف می‌باشد، دیه یک چشم چهار پا، یک چهارم قیمت آن است و بهترین زمانی که اظهارات شخص دربارهٔ فرزندانش مورد تصدیق واقع می‌شود، هنگام مرگ است؛ اگر به آنها اقرار نماید.» مغیره می‌گوید: مطلب پنجم را فراموش نموده بودم و عبیده آن را به من یادآوری نمود که: «زن سه طلاقه شده، مادامی که در عده^(۲) باشد، از شوهرش ارث می‌برد.» این حدیث به دلایل زیر ضعیف است:

أ. وجود هشیم^(۳) بن بشیر بن قاسم سلمی واسطی در سلسله اسناد

۱. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۸.

۲. عده در لغت جمع عدد را گویند که شمارش می‌شود و در اصطلاح مدتی است که زن بعد از جدایی از همسرش - به هر دلیلی باشد - برای برائت رحم او از نطفهٔ شوهر یا به جهت رعایت دستور الهی، درنگ می‌کند و با کسی ازدواج نمی‌کند. و دارای سه نوع است: عده بالاقراء، عده بلاشهر، عده بوضع الحمل. برای توضیحات بیشتر ر. ک. ب: موسوعة کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، صص ۵۷۹ - ۵۷۸.

۳. هشیم بن بشیر بن ابی حازم قاسم بن دینار السلمی معروف به ابو معاویه، در سال ۱۰۴

این حدیث که متهم به تدلیس و ارسال خفی است.

سفیان ثوری در مورد او گفته است: «از قول هشیم چیزی ننویسید.»^(۱) جوزجانی گفته است: «هشیم از افرادی که آنها را ندیده، حدیث روایت نموده است.»^(۲) ابن سعد هم گفته است: «هشیم موثق، کثیر الحدیث و قابل اعتماد است و تدلیس فراوان نموده است و هر جا در حدیثش لفظ «أنا» رابه کار برده، حدیثش حجت است و هر جا هم که آن را ذکر ننموده، حدیثش اعتبار ندارد.»^(۳) احمد بن حنبل گفته است: «روایت هشیم از یزید بن ابی زناد، حسن بن عبیدالله، عاصم بن کلیب، ابن ابی خالد، سیار، موسی الجهنی، علی بن یزید جدعان و... مدلس می باشد؛ زیرا هشیم از خود آنها حدیثی نشنیده است.»^(۴)

یحیی بن معین گفته است: «هشیم از حسن بن عبیدالله، زکریا بن ابی عتیک، خالد بن سلمه، زادن و قاسم بن ابی ایوب اعرج حدیث روایت نموده، در حالی که هیچ کدام از آنها را ندیده و سخن آنها را نشنیده است. (و وقتی) شخصی نزد هشیم می آمد و درباره حدیثی با

→ هجری در بخارا به دنیا آمد. او محدث اهل بغداد بود. «التفسیر، السنن فی الفقه، المغازی» از کتب مشهور او هستند. هشیم در سال ۱۸۳ وفات نمود. ر.ک. به: الاعلام، ج ۸، ص ۸۹. تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۲۹.
۱. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۰۷.
۲. همان.

۳. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۶۱.
۴. همان، ج ۱۱، ص ۶۲؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۰۶؛ الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۴۹؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۸۹.

او بحث و جدل می‌کرد، هشیم در مورد سلسله اسناد حدیث از او سؤال می‌نمود و بعد از اینکه آن مرد می‌رفت، هشیم از او آن حدیث را روایت می‌نمود.^(۱)

از ابن معین در مورد چگونگی احادیثی که هشیم از مغیره، از ابراهیم، روایت نموده، سؤال شد. او در جواب گفت: «هشیم از ابراهیم بن عطیه واسطی و از مغیره این حدیث را شنیده.» از یحیی سؤال شد که آیا ابراهیم از مغیره این احادیث را شنیده است؟

گفت: «ابراهیم اهمیتی ندارد و معتبر نیست. شاید این حدیث را از مغیره شنیده، اما در هر صورت هشیم این احادیث را از طریق ابراهیم از مغیره شنیده است.»^(۲) ابن معین باز هم گفته است: «هشیم از زاذان و ابی نجیح حدیث نشنیده، بلکه از آنها حدیث جعل نموده است.»^(۳)

ابو داود نیز گفته است: «از یحیی بن معین در مورد تساهل هشیم سؤال شد. در جواب گفت: «نمی‌فهمید که چه چیزی از مغزش بیرون می‌آید.»^(۴) اسحاق بن شاهین واسطی نیز گفته است: «هشیم از ابراهیم بن عطیه که دو سال بعد از او فوت کرده، حدیث جعل نموده است.»^(۵) عبدالله بن مبارک گفته است: «به هشیم گفتم: چرا جعل حدیث می‌کنی در حالی که آن را شنیده‌ای؟»

۱. برای توضیحات بیشتر رک به: ابن معین: *التاریخ*، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۶۲۰.

۳. همان.

۴. ابن حجر العسقلانی: *تهذیب التهذیب*، ج ۱۱، ص ۶۳.

۵. البخاری: *التاریخ الصغیر*، ج ۲، ص ۲۳۱.

گفت: «استادان تو، یعنی سفیان ثوری و اعمش حدیث جعل می نمودند.»^(۱)

احمد بن عبدالله عجللی هم گفته است: «هشیم ثقه و از جمله حافظان حدیث به شمار می رود ولیکن تدلیس می نمود.»^(۲) ابن حبان هم بر این باور است که: «هشیم تدلیس می نمود.»^(۳) صاحب کتاب «تذهیب التهذیب» گفته است: در روایت حدیث تساهل به خرج می داد و تدلیس می نمود.»^(۴) ابوالحسن قطان نیز معتقد بود که: «هشیم در جعل حدیث بسیار زیرک بوده است. حاکم ابو عبدالله جماعتی از اصحاب هشیم را ذکر نموده که روزی تصمیم گرفتند از هشیم حدیث جعلی اخذ نمایند. هشیم قصد و هدف آنها را فهمید، [آن روز] در هر حدیثی که ذکر می کرد، می گفت: «حصین از مغیره، از ابراهیم روایت نموده است» و هنگامی که جلسه درس تمام شد. از آنها پرسید: آیا امروز حدیث جعلی برای شما گفتم؟ گفتند: «نه»، هشیم گفت: «در میان آنچه روایت نمودم، حتی یک کلمه هم از مغیره نشنیده ام، ولی از حصین حدیث شنیده ام.»^(۵) ذهبی گفته است: «هشیم حجت است،

۱. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۰۷؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۶۲؛ ابن عدی: الکامل، مقدمه، ص ۱۵۴.

۲. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۶۱؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۹۰.

۳. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۶۳.

۴. الخزرجی: تذهیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۲۴.

۵. الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۰۷؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۶۲.

لکن تدلیس نموده و در روایتش از زهری تساهل نموده است.»^(۱) در جایی دیگر گفته است: «اختلافی بر سر اینکه هشیم از حافظان حدیث و ثقة است وجود ندارد. اما او کثیرالتدلیس بود و از گروهی که از آنها حدیث نشنیده، روایت نموده است.»^(۲) باز هم گفته است: «در مذهب او حدیث معنعن (که خود نوعی تدلیس است) جایز بود.»^(۳) در جای دیگری هم گفته است: «هشیم در حفظ حدیث سرآمد همه است، با اینکه احادیث جعلی فراوان دارد.»^(۴) حافظ (ابن حجر) در کتاب «التقریب»^(۵) گفته است: «هشیم ثقة، قابل اعتماد و کثیر التدلیس است.»

حافظ در کتاب «طبقات المدلسین»^(۶) نیز از او نام برده و گفته است: «با وجود اینکه ثقة است، به تدلیس مشهور می‌باشد و نسائی و دیگران نیز او را به این صفت، توصیف نموده‌اند.» و در مقدمه «الفتح»^(۷) نیز گفته است: «هشیم با وجود اینکه به تدلیس مشهور است، علما بر توثیق او اتفاق نظر دارند.»

ب. مغیره بن مقسم الضبی^(۸) که مشهور به تدلیس و ارسال خفی

۱. الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۷۱۲.

۲. الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۰۷.

۴. الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۲۸۹.

۵. ابن حجر العسقلانی: التقریب، ج ۲، ص ۳۲۰.

۶. ابن حجر العسقلانی: طبقات المدلسین، ص ۷۳.

۷. ابن حجر العسقلانی: مقدمه فتح الباری شرح صحیح البخاری، ص ۴۴۹.

۸. مغیره بن مقسم بن هشام الضبی، در کوفه به دنیا آمد، فقیه، علامه و مورد اطمینان

می باشد از جمله راویان این حدیث است.

یحیی بن سعید و ابن معین درباره او گفته اند: «حماد بن ابی سلیمان نزد ما از مغیره محبوب تر است.»^(۱) احمد بن حنبل، نسائی، ابوداود، ابن حبان، ابن فضیل، احمد بن عبدالله عجللی، ابوجعفر رازی و اسماعیل قاضی از جمله کسانی هستند که مغیره را به تدلیس و ارسال توصیف نموده اند.

احمد بن حنبل گفته است: «حدیث مغیره بن مقسم مدخول عامه است؛ زیرا آنچه را که از ابراهیم روایت نموده است، از حماد و یزید بن ولید و حارث عکلی و عبیده و دیگران نیز شنیده است و همین طور حدیث مغیره را خود ابراهیم تضعیف نموده است.»^(۲) احمد عجللی نیز معتقد است که: «مغیره از اصحاب ابراهیم و نابینا بود و با وجود اینکه از او حدیث مرسل روایت نموده، قابل اعتماد و فقیه است، لکن هرگاه حدیثش ممنوع می گردید، فقط از کسانی که حدیث شنیده بود، روایت می نمود.»^(۳) ابوجعفر رازی گفته است:

→ است. او نابینا بود و به صغار تابعین ملحق می شود. در تاریخ وفات او اختلاف هست عده ای سال ۱۳۳ و عده ای ۱۳۴ هجری را تاریخ وفات او دانسته اند. برای توضیحات بیشتر رک. به: الاعلام، ج ۷، ص ۱۰.

۱. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۲۲۹؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۰.

۳ و ۳. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۰، الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲.

«مغیره از ابراهیم فقط چهار حدیث شنیده است.»^(۱) ابوداود نیز گفته است: «بین ابراهیم و مغیره حدود ۲۰ نفر فاصله وجود دارد.»^(۲) ابن فضیل گفته است: «ما حدیث مغیره را زمانی می نوشتیم که می گفت: «حدثنا ابراهیم»، چون تدلیس می نمود.»^(۳) ابن حبان در «ثقات» از او نام برده و درباره اش گفته است که: «او مدلس است». اسماعیل قاضی گفته است: «در روایت حدیث از کسانی که آنها را دیده، قوی نیست؛ چه رسد به اینکه حدیث مرسل بیان نماید؛ زیرا تدلیس می نموده است.»^(۴) ذهبی گفته است: «امامی قابل اعتماد است، ولی تساهل نموده و در روایتش فقط از ابراهیم قابل قبول است.»^(۵) حافظ ابن حجر هم گفته است: «مغیره بن مقسم کوفی، نابینا، قابل اعتماد و موثق است، لکن تدلیس نموده است؛ مخصوصاً از ابراهیم.»^(۶) در طبقات المدلسین^(۷) آمده است: «عجلی از ابن فضیل روایت نموده که نسائی، ابراهیم را به تدلیس^(۸) توصیف نموده است». ابراهیمی که مغیره به جعل نمودن حدیث از او مشهور شده است، ابراهیم

۲. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲.

۳. ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۶؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۶۹.

۴. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۱.

۵. الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۶۷۳؛ الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۴۳.

۶. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۵.

۷. ابن حجر العسقلانی: التقریب، ج ۲، ص ۲۷۰.

۸. ابن حجر العسقلانی: طبقات المدلسین، ص ۲۷.

نخعی می‌باشد و در صحیحین^{(۱)*} روایت مغیره از ابراهیم آمده است. حافظ ابن حجر در مورد اینکه بخاری حدیث مغیره از ابراهیم را در صحیح خود آورده، گفته است: «مغیره از جمله ائمه است و علما بر توثیق او اتفاق نظر دارند»، ولی احمد بن حنبل روایت مغیره را مخصوصاً از ابراهیم نخعی ضعیف دانسته و گفته است: «مغیره حدیث ابراهیم را جعل نموده، در حالی که آنها را از حماد شنیده است». حافظ در ادامه می‌گوید: به نظر من، بخاری تا زمانی که با مغیره در مورد روایت حدیث از ابراهیم موافق نباشد، او را در صحیح خود، نمی‌آورد، ائمه نیز حدیث او را به عنوان حجت قبول دارند.^(۲) روایت مغیره بن مقسم از ابراهیم به خاطر وجود تدلیس و ارسال آن، ضعیف و غیر موثق می‌باشد.

ج. ابراهیم بن یزید نخعی کوفی^(۳) که معروف به ارسال کثیر در میان راویان حدیث است.

یحیی بن معین گفته است: «احادیث مرسل ابراهیم نزد من از احادیث

۱. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۶۵.

* منظور صحیح بخاری و مسلم می‌باشد. (محقق)

۲. ابن حجر العسقلانی: مقدمة فتح الباری شرح صحیح البخاری، ص ۴۶۷.

۳. ابراهیم بن یزید بن قیس بن الاسود بن عمر بن ربیعۃ نخعی کوفی در سال ۴۶ هجری در کوفه به دنیا آمد. از بزرگان تابعین و علمای مخلص از لحاظ صلاح و صدق روایت حدیث است. مفتی شهر عراق بود که مذهبی مستقل داشت. سعید بن حبیر در مورد او گفته: «تستفتونی و فیکم ابن النخعی»، در سال ۹۷ ه. در کوفه در حال خفا از مأموران حجاج از دنیا رفت. ر.ک. به: الاعلام، ج ۱، ص ۸۰. طبقات ابن سعد، ج ۶، صص ۱۹۹ - ۱۸۸.

مرسل شعبی پسندیده تر است.»^(۱) و نیز از طریق یونس بن بکیر از اعمش روایت کرده است که: «کسی را ندیدم که حدیثی روایت کند ولی آن را از ابراهیم نشنیده باشد.»^(۲)

شعبه نیز گفته است: «به ابراهیم گفتم: هر وقت از ابن مسعود حدیثی را برایم روایت نمودی، سلسله اسناد آن را بیان کن.»

گفت: هرگاه از مردی، از عبدالله برایتان حدیث گفتم، آن حدیث را شنیده‌ام و اگر گفتم: «قال عبدالله» آن حدیث از کس دیگری است.»^(۳)

شعبی گفته است: «ابراهیم آن را از مسروق روایت نموده، در حالی که آن حدیث را از او نشنیده است.»^(۴)

ابن المدینی گفته است: «از حارث بن قیس و عمرو بن شرحبیل حدیث نشنیده است.»^(۵)

حافظ ذهبی گفته است: «ابراهیم از بزرگان است، اما از جماعتی حدیث مرسل روایت نموده است.»^(۶) حافظ در «التقریب»^(۷) گفته است: «ابراهیم با وجود آنکه احادیث مرسل زیادی روایت کرده، ثقه است.»

۱. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۱۸؛ الذهبی، سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۲۲.

۲. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۵؛ الذهبی: سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۲۸.

۳. الترمذی: العلل، ص ۲۲۳، به شرح ابن رجب حبلی؛ الذهبی: سير اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۲۷.

۴. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۷.

۵. الذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۵.

۶. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۸.

۷. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۴.

۸. ابن حجر العسقلانی: تقریب، ج ۱، ص ۴۶.

در «طبقات المدلسین»^(۱) آمده است که: «حاکم گفته که ابراهیم تدلیس می نموده است.»

سیوطی هم بر این باور است که: «حاکم و دیگران نام او را در میان مدلسین آورده اند، خلف بن سلام از تعدادی از مشایخ روایت کرده که آنها از اینکه تدلیس ابراهیم بسیار پیچیده و غامض بود، تعجب می نمودند.»^(۲)

حافظ ابوسعید علایی گفته است: «بیشتر احادیث مرسل است»^(۳) چنانکه دیده شد این حدیث را شخصی مدلس از مدلسی دیگر و او هم از کسی که مشهور به ارسال است، روایت نموده است. علاوه بر این، خود حدیث نیز منقطع می باشد، بیهقی در سنن کبری^(۴) بعد از ذکر این حدیث به منقطع بودن آن تصریح نموده و گفته است: «این حدیث منقطع است.»

به نظر نگارنده در این حدیث احتمال چند انقطاع وجود دارد که آن را دچار مشکل می کند که ذیلاً به آنها اشاره می شود:

- ۱- عدم تصریح هشیم به سماع از مغیره.
- ۲- از روایت معنعن مغیره از ابراهیم روشن می شود که مغیره از ابراهیم حدیث نشنیده است.

۱. ابن حجر العسقلانی: طبقات المدلسین، ص ۴۴.

۲. السیوطی: اسماء المدلسین، ص ۹۳، شماره: ۱.

۳. ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۸.

۴. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۷.

۳- ابراهیم هم مشخص ننموده که حدیث را از چه کسی شنیده است: آیا از عروه یا شریح، یا از شخص سومی که فاصله بین آن دو است؟
 ۴- سومین کسی که از او روایت نموده، از جمله اشخاص مشهور به تدلیس و ارسال است.

این حدیث را ابن ابی شیبہ در مصنف خود به طریق دیگری آورده است، به این صورت که: «... جریر از مغیره، از ابراهیم، از شریح روایت نموده است که: عروه باریقی از طرف حضرت عمر رضی الله عنه نزد من آمد (و نامه‌ای به من داد که در آن نوشته شده بود): جراحات زنان و مردان در دندان و زخم موضعه یکسان است، ولی در مافوق آن دیه زن نصف دیه مرد است.»^(۱)

مرحوم البانی این اسناد ابن ابی شیبہ را در «إرواء الغلیل» ذکر نموده و آن را صحیح دانسته و انگار البانی در اینجا، تساهل به خرج داده است»^(۲)

حافظ ابن حجر نیز گفته است: «اگر نخعی از شریح آن را شنیده باشد، سلسله سندش صحیح است.»^(۳) قول حافظ راجح است، زیرا کثرت مراسیل ابراهیم نخعی، ما را از اینکه بخواهیم این روایت او را از شریح تصحیح نماییم، باز می‌دارد. علاوه بر این، مغیره بن مقسم

۱. ابن ابی شیبہ: المصنف، کتاب الدیات، باب ماجاء فی جراحات الرجل و النساء، حدیث شماره: ۲۷۴۹۶.

۲. ناصرالدین البانی: إرواء الغلیل، ج ۷، ص ۳۰۷، حدیث شماره: ۲۲۵۰.

۳. ابن حجر العسقلانی، فتح الباری شرح صحیح البخاری، ج ۱۲، ص ۲۲۳.

ضبی که به ارسال و تدلیس - مخصوصاً از ابراهیم مشهور است - در سلسله راویان این حدیث وجود دارد.

منظور از جریر: جریر بن عبد الحمید ضبی کوفی، ساکن و قاضی شهر ری است. جریر در مورد خودش گفته است: «احادیث عاصم الاحول با احادیث اشعث نزد من مخلوط شد و من قدرت شناسایی آنها را از هم نداشتم تا زمانی که «بهزالبصری» پیش ما آمد و آنها را از هم جدا نمود. پس از آن زمان من آن احادیث را روایت نمودم.»^(۱) در جای دیگری نیز گفته است: «احادیث اعمش را می شنیدم و آنها را قبول می نمودم، شما هم اگر خواستید، آنها را قبول کنید و اگر نخواستید، قبول نکنید.»^(۲)، در جایی دیگر گفته است: «آنچه ما از اعمش نقل کردیم متضمن لغزشهایی یا تلفیقاتی است.»^(۳)

ابوحاتم در مورد او گفته است: «صدوق است ولیکن قبل از مرگ حافظه اش تغییر نموده و اولادش او را (از مردم یا...) پنهان می کردند.»^(۴)

بیهقی گفته است: «در سالهای پایانی عمرش به سوء حفظ منسوب شده است.»^(۵)

امام احمد بن حنبل گفته است: «جریر در حدیث باهوش و ذکی نبوده

۱. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۸۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۸۲.

۳. الرازی: البحر و التعديل، ج ۲، ص ۵۰۶.

۴ و ۵. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۹۴؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب

التهذیب، ج ۲، ص ۷۷.

است و داستان اختلاط احادیث را نیز ذکر کرده است.^(۱) و در جای دیگری گفته است: «جریر کم خطا تر از شریک است.»^(۲) حافظ در «التقريب»^(۳) گفته است: «جریر شخصی ثقه و صحیح الکتاب می‌باشد، لیکن در سالهای پایانی عمر حافظه‌اش تغییر نموده است.»

منظور ما از این کلام این نیست که جریر موثق و قابل اعتماد نیست؛ زیرا اشخاصی از اهل علم به موثق بودن او اشاره نموده و حتی به او احتجاج کرده‌اند، بلکه منظور توضیح ابهامات و مواردی درباره این اسناد است که سلامت و صحت آن را تحت الشعاع خود قرار داده و احتمال درستی آن را زیر سؤال می‌برد.

۳-۱-۴- اثر چهارم

بیهقی در «سنن کبری»^(۴) در کتاب دیات، باب «ما جاء في جراح المرأة»، از محمد بن حسن، از محمد بن ابان، از حماد، از ابراهیم، از عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب روایت نموده که گفته‌اند: «عقل المرأة على النصف من دية الرجل في النفس و فيما دونها» «دیه زن در نفس و مادون آن، نصف دیه مرد است.»

۱. الذهبي: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۹۵؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۷۶.

۲. همان؛ الذهبي: سير اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۷.

۳. ابن حجر العسقلانی: التقريب، ج ۱، ص ۱۲۷.

۴. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۶.

این حدیث به دلایل زیر ضعیف است:

أ. بین ابراهیم نخعی و عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب انقطاع وجود دارد. توضیح اینکه سماع ابراهیم که از صفار تابعین است، از هیچ کدام از صحابه پیامبر ﷺ به ثبوت نرسیده است.

ابوزرعه گفته است: ^(۱) «حدیث نخعی از علی و سعید مرسل ^(۲) است.»

علی بن المدینی در کتاب «العلل» گفته است: «ابراهیم هیچ کدام از صحابه پیامبر ﷺ را ندیده است، سؤال شد. پس حضرت عائشه چه می شود؟» گفت: این کلام را سعید بن ابی عروه، از ابی معشر، از ابراهیم روایت نموده است و ابراهیم ضعیف است. لکن ابراهیم، ابا جحیفه، زید بن ارقم، ابن ابی اوفی را دیده، ولی از آنها حدیثی نشنیده است» ^(۳)

حافظ ذهبی گفته است: «سماع حدیث از صحابی برای ابراهیم به ثبوت نرسیده است» ^(۴) باز در جای دیگری گفته است: «تصمیم بر این شد که ابراهیم حجت باشد، لکن حدیث مرسل او از ابن مسعود و

۱. ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۷۸.

۲. مرسل اسم مفعول از (ارسل الشيء) می باشد و عبارتست از حدیثی که در میان سلسله راویان آن صحابی وجود ندارد و سلسله اسناد آن از تابعی مستقیماً به پیامبر ﷺ رسیده است. ر.ک. به: معجم الحدیث النبوی، صص ۲۰۹ - ۲۰۷؛ علوم الحدیث و

مطلعه، صص ۱۶۸ - ۱۶۶؛ علوم الحدیث، صص ۵۶ - ۵۱.

۳. علی بن المدینی: العلل، ص ۶۰، شماره: ۷۷.

۴. ذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۷۴.

دیگران حجت نیست»^(۱)

حافظ از ابوحاتم نقل کرده است که: «ابراهیم هیچ یک از صحابه پیامبر ﷺ به جز حضرت عائشه را ندیده و البته از او هم حدیثی نشنیده است»^(۲) ابراهیم احادیث مرسل بسیاری را مخصوصاً از ابن مسعود و کسانی مثل انس و غیره روایت نموده است.

ذهبی گفته است: «ابراهیم از صغار تابعین است؛ زیرا از صحابه متأخری که در کوفه بودند، حدیث نشنیده است»^(۳) و بعد در ادامه ذهبی قول احمد بن عبدالله عجللی را نقل نموده است که گفته است: «با وجود اینکه جماعتی از اصحاب پیامبر ﷺ و حضرت عائشه را دیده، از هیچ کدام از آنها حدیث روایت ننموده است»^(۴) در حین بحث از حدیث سوم نیز قول حافظ در «التقریب» را در مورد کثرت ارسال ابراهیم نقل نمودیم و علاوه بر اینها بیهقی بعد از ذکر این حدیث حکم به «انقطاع» آن داده است»^(۵)

۱. همان، ج ۱، ص ۷۵.

۲. ابن حجر العسقلانی: طبقات المدلسین، ص ۴۴.

۳. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵۲۰.

۴. همان، ج ۴، ص ۵۲۱.

۵. البیهقی: السنن الکبریٰ، ج ۸، ص ۹۲.

ب. ضعف محمد بن حسن شیبانی^(۱) امام فقیه و صاحب ابوحنیفه یحیی بن معین گفته است: «محمد بن حسن فرد قابل توجه و مورد استنادی نیست.»^(۲) محمد بن سعد عوفی هم گفته است: «از یحیی بن معین وقتی در مورد محمد بن حسن سؤال شده بود، شنیدم که گفت: او کذاب است.»^(۳)

از عبیده بن عبدالله خراسانی روایت شده که مردی از ابن مبارک پرسید: ابویوسف و محمد بن حسن کدام یک صادق ترند؟ گفت: «نگو کدام یک صادق ترند، بلکه پرس کدام یک کذابتر است.»^(۴) عبدالله بن مبارک گفته است: «از شمایل او خوشم نمی آید.»^(۵) عبدالله بن احمد بن حنبل گفته است: «از پدرم در مورد محمد بن حسن «صاحب الرأی» سؤال نمودم.» گفت: «من چیزی از او روایت نمی کنم.»^(۶)

۱. محمد بن حسن بن واقد از موالی بنی شیبان و معروف به ابو عبدالله می باشد. در سال ۱۳۱ هجری در واسط به دنیا آمد. دوران جوانی اش را در کوفه و در مصاحبت ابوحنیفه گذراند. و سرانجام در سال ۱۸۹ هجری در همانجا وفات نمود. از کتابهای معروف او: «الجامع الصغیر، الموطأ، الامالی، الحجة علی اهل المدینه، المبسوط» می باشد. رک. به: الاعلام، ج ۶، ص ۸۰؛ البدایه و النهایه، ج ۱۰، ص ۲۰۲؛ تاریخ بغداد، ج ۲، صص ۱۸۲ - ۱۷۲.

۲. ابن معین: التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۱؛ الرازی: الجرح و التعذیل، ج ۷، ص ۲۲۷.

۳. ابن حبان: المجروحین، ج ۲، ص ۲۷۶؛ الخطیب البغدادی: مسأله الاحتجاج بالشافعی، ص ۱۰۰؛ الخطیب البغدادی: تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۸۰.

۴. الخطیب البغدادی: مسأله الاحتجاج بالشافعی، ص ۷۰؛ الخطیب البغدادی: تاریخ بغداد، ج ۱۴، ص ۲۵۷.

۵. ابن حبان: المجروحین، ج ۲، ص ۲۷۶.

۶. الرازی: الجرح و التعذیل، ج ۷، ص ۲۲۷.

ابراهیم بن اشعث نقل کرده است که: «فضیل بن عیاض وارد مسجد شد در حالی که محمد بن حسن آنجا نشسته بود. پس گفت: «والله، او قابل اعتماد و مؤتمن نیست».^(۱) ابن حبان نیز گفته است: «مدت زمان اندکی مصاحب ابوحنیفه بوده است و از او حدیث روایت کرده است. مرجئی و داعی مردم به آن بوده است. در حدیث شخص مشهوری نیست. محمد بن حسن از اشخاص ثقه حدیث روایت می‌نمود، ولی در روایت از آنها دچار اشتباه می‌گردید و چون اشتباهاتش که در آنها انگیره دعوت به مرجئی‌گری بود، زیاد شد، علما او را ترک نمودند. محمد بن حسن و کسایی در یک روز در شهر ری وفات یافتند».^(۲) ذهبی گفته است: «دیگران به خاطر سوء حفظش او را سرزنش نموده‌اند».^(۳)

حافظ ابن حجر گفته است: «در نقد آرای امام مالک قوی بوده است (از مخالفان جدی امام مالک بوده است) ولیکن به خاطر حافظه‌اش تضعیف گردیده است».^(۴)

ج. ضعف محمد بن ابان بن صالح جعفری قرشی کوفی

یحیی بن معین گفته است: «محمد بن ابان جعفری ضعیف است».^(۵) و

۱. ابن حبان: *المجروحین*، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲. همان.

۳. *الذهبی: میزان الاعتدال*، ج ۳، ص ۵۱۳؛ *الذهبی: المغنی فی الضعفاء*، ج ۲، ص ۵۶۷.

۴. ابن حجر العسقلانی: *لسان المیزان*، ج ۵، ص ۱۲۱.

۵. ابن معین: *التاریخ*، ج ۲، ص ۵۰۳؛ ابن حبان: *المجروحین*، ج ۲، ص ۲۶۱؛ الرازی:

باز گفته است: «حدیث اعتبار چندانی ندارد.»^(۱)

بخاری گفته است: «از حماد بن سلیمان حدیث روایت نموده است. لیکن قوی نیست.»^(۲) و در جای دیگری گفته است: «در میان اهل کوفه حدیث روایت نموده، در حالی که در مورد حفظش از او بدگویی نموده‌اند و به حدیث او اعتماد نداشتند. و باز در جای دیگری گفته است: «محمد بن ابان به عقیده آنها حافظ نبوده است.»^(۳) نسائی گفته است: «او ضعیف و کوفی است.»^(۴)

ابن حبان گفته است: «محمد بن ابان جزو کسانی است که احادیث را مقلوب می‌نمود و در اخبار و روایات او وهم فراوانی وجود دارد.»^(۵) ابوحاتم گفته است: «حدیث قوی نیست و تنها از روی مجاز نوشته می‌شود. این است که به آن احتجاج نمی‌شود.»^(۶) ذهبی هم گفته است: «ابوداود و ابن معین او را ضعیف دانسته‌اند و گفته‌اند: مرجئی بوده است.»^(۷)

→ الجرح والتعديل، ج ۷، ص ۱۹۹.

۱. ابن معین: التاريخ، ج ۲، ص ۵۰۳.

۲. البخاری: الضعفاء الصغیر، ص ۹۸.

۳. البخاری: التاريخ الصغیر، ج ۲، صص ۱۵۹ و ۲۵۹؛ البخاری: التاريخ الكبير، ج ۱، ص ۳۴.

۴. النسائی: الضعفاء والمتروکین، ص ۹۱.

۵. ابن حبان: المجروحین، ج ۲، ص ۲۶۰.

۶. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۷، ص ۱۹۹.

۷. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۵۳؛ الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۵۴۷.

د. ضعف حماد بن ابی سلیمان کوفی فقیه^(۱)

حماد فقه را نزد ابراهیم آموخته است و از بزرگترین و معروفترین شاگردان و اصحاب اوست. شعبه بن حجاج، سفیان ثوری، حماد بن سلمه و محمد بن ابان جعفری از حماد روایت کرده‌اند.

شعبه گفته است: «حماد صدوق اللسان است، ولی به حفظ حدیث اهتمام نورزیده است.»^(۲) ابن ابی حاتم گفته است: «منظور گفته شعبه این است که بیشتر او فقیه بود و در صدد یادگیری و حفظ احادیث نبوده است.»^(۳) از ابوداود نقل شده است که: «از ابا عبدالله احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: «حماد از حدیث پردازان جدید (و متأخر) است و پیش‌کسوتانی نظیر سفیان بن عیینه و شعبه از او حدیث روایت نکرده‌اند. کسانی هم که از او حدیث روایت کرده‌اند، احادیث عجیب و غریبی را از او روایت نموده‌اند.»^(۴)

احمد بن حنبل گفته است: «حماد متهم به مرجئی‌گری است.»^(۵) اعمش از حماد خوشش نمی‌آمد و از وقتی متهم به ارجاء شد، هر وقت او را می‌دید به او سلام نمی‌کرد. ابوبکر بن عیاش از او روایت کرده است که: «حماد از ابراهیم برای من حدیثی روایت نمود، ولی او

۱. اصلش از اصبهان است، در زمان خود علامه و فقیه عراق بود و در سال ۱۲۰ هجری وفات نمود. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: الاعلام، ج ۵، صص ۲۳۹ - ۲۴۱.

۲. رازی: الجرح والتعديل، ج ۳، ص ۱۴۷؛ ذهبی: سير اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳۴.

۳. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۳، ص ۱۴۷.

۴. همان؛ الذهبی؛ سير اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳۶؛ ابن حجر العسقلانی: تهذيب

التهذيب، ج ۳، ص ۱۶.

۵. ابن حجر العسقلانی، تهذيب التهذيب، ج ۳، ص ۱۶.

ثقه نیست.» در جای دیگری آمده است که: «ما به او اعتماد نداشتیم.» و در جای دیگری آمده است: «ما او را تصدیق نمی نمودیم.»^(۱)

ابن سعد گفته است: «حماد در حدیث ضعیف است و در سالهای پایانی عمرش احادیث را با هم قاطی می نمود و نیز مرجئی و کثیرالحديث می باشد.»^(۲) ابوبکر بن ابی شیبہ هم گفته است: «در روایت حدیث اشتباه می نمود و مرجئی بود.»^(۳)

ابن عدی هم معتقد است که: «در روایت حماد احادیث آحاد^(۴) و غریب^(۵) وجود دارد. او اشکالی ندارد و متماسک الحدیث می باشد.»^(۶) مغیره گفته است: «حماد مبتلا به جنون بود.» و معمر هم گفته است که: «حماد مبتلا به بیماری صرع (غش) بود.»^(۷)

از حماد برای مغیره حدیثی ذکر نمودند. گفت: «دروغ است.»^(۸)

مالک بن انس گفته است: «مردمان عراق نزد ما افرادی آگاه و مورد

۱. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۷؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، صص ۵۹۵ و ۵۹۶؛ الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳۴.

۲. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۷.
۳. همان.

۴ و ۵. حدیث آحاد حدیثی است که شرایط حدیث متواتر را نداشته باشد، گاهی یک راوی آن را نقل می کند که در این صورت غریب گفته می شود و گاهی دو راوی که عزیز نامیده می شود و گاه به حد مستفیض می رسد که مشهور نامیده می شود. ر. ک. به: معجم الحديث النبوی، صص ۱۳ - ۱۲؛ علوم الحديث و مصطلحه، ص ۲۲۵.

۶. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۹۵؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۷؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳۶.

۷. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۹۵؛ الذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳۵.
۸. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳۴.

اعتماد بودند تا زمانی که مردی به نام حماد از میان آنها برخاست و به این دین اعتراض نمود و با رأی خودش در آن نظر داد.»^(۱)

ابوحاتم رازی هم گفته است: «حماد صدوق است، اما حدیثش حجت نیست. در فقه شخص آگاهی است، ولی وقتی که حدیث روایت کند، مضطرب است.»^(۲)

ذهبی هم گفته است: «دارای خطا و وهم فراوانی است.»^(۳) بیهقی نیز گفته است: «به حدیث او احتجاج نمی‌شود.»^(۴)

ذهلی گفته است: «در کُتُب سنن، حدیث حماد آمده است، اما بخاری حدیث او را بیان نکرده است و مسلم هم از او فقط یک حدیث آورده است که ملحق به شخص دیگری می‌باشد.»^(۵)

حافظ (ابن حجر) گفته است: «حماد فقیه و صدوق و دارای اشتباهاتی می‌باشد و به ارجاء متهم گردیده است.»^(۶)

با توجه به بررسیهایی که درباره آثار منسوب به صحابه انجام شد، نتیجه گرفته می‌شود که از حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه قول و یا حکمی مبنی بر اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، ثابت نگردیده

۱. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۸.

۲. الرازی: الجرح و التعذیل، ج ۳، ص ۱۴۷؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۶؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۵۹۵؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳۴.

۳. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۷.

۴. البیهقی: السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۳۸.

۵. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۲۳۴.

۶. ابن حجر العسقلانی: التقریب، ج ۱، ص ۱۹۷.

است و حتی بخاری رحمه الله دریاب قصاص بین زنان و مردان در جراحات از کتاب دیات در صحیح خود از حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه روایتی نقل می‌کند که از همه روایات منقول، راجح‌تر است و عمر بن عبدالعزیز، ابراهیم نخعی و ابو زناد از اصحاب او (ابراهیم) آن را روایت کرده‌اند که: «مرد در برابر زن در قتل عمدی - نفس و مادون نفس در جراحات - قصاص می‌شود.»

به نظر می‌آید اگر ثابت شود که حضرت عمر رضی الله عنه بین زن و مرد در همه جراحات به مساوات قائل باشد. پس تساوی زن و مرد در دیه به طریق اولی ثابت می‌گردد.

۳-۲- آثار موقوف بر عثمان بن عفان

بیهقی در کتاب دیات، باب «ما جاء في دية المرأة» از ابو سعید بن ابی عمرو، از ابوالعباس محمد بن یعقوب، از ربیع بن سلیمان، از شافعی، از سفیان بن عیینه، از ابن نجیح، از پدرش روایت نموده است که: «مردی در مکه زنی را به قتل رسانید. حضرت عثمان حکم داد که باید قاتل یک دیه کامل و ثلث آن را یعنی هشت هزار درهم پرداخت نماید.»^(۱)

شافعی معتقد است که: «حضرت عثمان به خاطر وقوع قتل در حرم مکه رأی به تغلیظ در دیه داده است.»

استاد این حدیث به دلایل زیر، «حسن» می باشد:

۳-۲-۱- وجود امام شافعی^(۱) مجدد دین در قرن دوم هجری

یحیی بن معین گفته است: «شافعی صدوق است و در مورد او اشکالی وجود ندارد.» و در جای دیگر گفته است: «ایرادی ندارد و خوب است.»^(۲)

ابوحاتم رازی گفته است: «شافعی فقیهی راستگوست.»^(۳) ذهبی نیز از او نام برده و گفته است: «ثقه و امام است.»^(۴) ابن الشرقی هم گفته است: «ابن معین و ابو عبیده نظر خوبی در مورد او نداشتند.»

امام شافعی از بزرگان اسلام است که به عدالت، توثیق و حجت در میان اهل علم مشهور است و بنابه گفته «احمد شاکر» شهرت امام

۱. محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبيد بن يزيد بن هشام بن عبدالمطلب بن عبد مناف قرشي مطلبی مکنی به ابو عبدالله در سال ۱۵۰ هـ در غزه به دنیا آمد. او لغت عربی فصیح را در کنار بادیة نشینان آموخت و در محضر سفیان بن عیینة، مسلم بن خالد زنگی و مالک بن انس شاگردی نمود و او امام شافعی مذهبان است. الام و الرسالة مهمترین کتابهای او در فقه و اصول هستند و در سال ۲۰۴ در مصر وفات یافت. ر.ک. به: الاعلام، ج ۶، صص ۱۷-۱۶: تذکرة الحفاظ، ج ۱ ص ۳۲۹: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۵.

۲. الخطیب البغدادی: مسألة الاحتجاج بالشافعی، ص ۱۰۳: البیهقی: المناقب، ج ۲، ص ۲۴۶: ابن کثیر: البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۵۳: الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۶۲: الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۷: ابونعیم: حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۹، ص ۹۷: ابن عدی: مقدمة الکامل، ص ۱۸۶.

۳. الخطیب البغدادی: مسألة الاحتجاج بالشافعی، ص ۱۰۳: ابن ابی حاتم: أداب الشافعی و مناقبه، ص ۸۹: ابن کثیر: البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۲۵۳: الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۳۶۲: الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۸.

۴. الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۲، ص ۵۵۲.

شافعی به هوشیاری و درستکاری در میان اهل علم به اندازه‌ای است که هیچ‌گاه از عدالت او سؤال نمی‌شود.^(۱)

۳- ۲- ۲- وجود ربیع^(۲) بن سلیمان مرادی صاحب امام شافعی، شاگرد،

راوی کتب و ناقل علم ایشان

نسائی گفته است: «ربیع اشکالی ندارد.»^(۳)

ابن ابی حاتم نقل کرده است که: «از پدرم در مورد او سؤال شد. در جواب گفت: راست‌گوست.»^(۴) مسلمة نیز گفته است: «ربیع از بزرگان اصحاب شافعی است که نسبش به قبیلۀ مراد می‌رسد. ولی به غفلت شدید توصیف گردیده است.»^(۵)

هرگاه عالمان به علم جرح و تعدیل در مورد راوی بگویند: «صدوق، لا بأس به، لیس به بأس»، نشانه این است که راوی از نظر درجه صحت و توثیق در طبقۀ چهارم راویان می‌گنجد و همین‌طور دلالت می‌کند بر اینکه نزد غالب عالمان علم حدیث، از نظر صحت در درجه دوم است و آن نزد ترمذی «حسن» و نزد ابی داود مسکوت عنه است و

۱. السیوطی: الفیه فی علم الحدیث، بشرح احمد شاکر، ص ۹۸.

۲. نام کامل او ربیع به سلیمان بن عبد الجبار بن کامل مرادی و کنیه اش ابو محمد است. در سال ۱۷۴ هـ. ق چشم به جهان گشود. موزن مسجد جامع و از اصحاب نزدیک امام شافعی بود. اکثر کتب امام شافعی را او روایت نموده است. تاریخ وفات او را ۲۷۰ هجری ذکر نموده‌اند. ر. ک. به: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۵؛ و قیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۳۱.

۳. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۶.

۴ و ۵. الرازی: الجرح و التعدیل، ج ۳، ص ۴۶۴.

غالباً منظور ابی داود از مسکوت عنه، حَسَن می باشد. و در سنن نیز به همین معتقد است و البته این مسأله جای بحث دارد.^(۱)

۳-۲-۳- وجود عبدالله بن ابی نجیح^(۲) که معتزلی^(۳) و قدری است و مردم را به آن دعوت می نمود. یحیی بن قطان گفته است: «عبدالله معتزلی است.»^(۴) و باز گفته است: «ابن المؤمل از ابن صفوان برای من روایت نمود که ابن ابی نجیح به من گفت: «تو را به رأی حَسَن یعنی قدریه دعوت می نمایم.»^(۵)

بخاری گفته است: «عبدالله به اعتزال و قدر متهم می باشد.»^(۶) علی بن المدینی نیز گفته است که از یحیی بن سعید شنیدم که می گفت: «ابن نجیح رئیس مبلغین بود.»^(۷)

احمد بن حنبل نیز گفته است: «در اواخر عمرش به خاطر همنشینی با

۱. ابن کثیر: الباعث الحثیث شرح اختصار علوم الحدیث، بشرح احمد محمد شاکر، ص ۴۱.

۲. ابن ابی نجیح در مکه به دنیا آمده و امام و مورد اطمینان است. یکصد حدیث مرفوع از او روایت شده است. او در سال ۱۳۱ هجری دنیا را وداع گفت. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵؛ الجرح و تعدیل، ج ۵، ص ۲۰۳؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۱۵.

۳. فرقه ای از فرق اسلامی هستند که از اول قرن دوم هجری در اواخر عهد بنی امیه ظهور کرد. مؤسس این فرقه یکی از شاگردان حسن بصری به نام واصل بن عطا بود که با استاد خود بر سر، سرنوشت مرتکب معاصی کبیره و تعیین حدود کفر و ایمان اختلاف نظر یافت که در فارسی آنان را عدلی مذهب نیز گفته اند. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: دهخدا، لغت نامه: ج ۱۳، صص ۱۸۶۵۲ - ۱۸۶۵۱.

۴. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۱۲۵.

۵. همان، ج ۶، ص ۱۲۶.

۶ و ۴ و ۵. همان؛ ج ۶، ص ۱۲۶؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۱۵.

عمرو بن عبید منحرف گردیده است.»^(۱) و بار دیگر گفته است: «اصحاب ابن ابی نجیح قَدَری هستند.»^(۲) ابن المدینی هم گفته است: «از جهت روایت حدیث ثقه است ولیکن در رأی قَدَری است.»^(۳)

ابوحاتم نیز می‌گوید: «گفته‌اند که ابن ابی نجیح اعتقاد به قدریه داشته ولیکن صالح الحدیث است.»^(۴) نسائی ابن ابی نجیح را در میان افرادی که به تدلیس معروفند، نام برده است.^(۵)

حافظ در طبقات المدلسین گفته است: «بیشتر احادیث ابن ابی نجیح از مجاهد است و از او حدیث جعل می‌کرده است.»^(۶) نسائی هم او را به تدلیس توصیف نموده است و در تقریب می‌گوید: «ابن ابی نجیح موثق است ولی به قدریه متهم شده و بیشتر حدیث جعل نموده است.»^(۷)

قدریه گروهی هستند که قدر را انکار می‌کنند و معتقدند که: «هر انسانی خالق افعالی خودش است.»^(۸) و اگر به شری دچار شود، به

۲. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۴؛ ابن حجر العسقلانی، مقدمه فتح الباری، ص ۴۳۶.

۳. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۱۵.

۴. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۵، ص ۲۰۳؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۴؛ ابن حجر العسقلانی: مقدمه فتح الباری، ص ۴۳۶.

۵. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۵؛ ابن حجر العسقلانی: مقدمه فتح الباری، ص ۴۳۶.

۶. ابن حجر العسقلانی: طبقات المدلسین، ص ۶۲.

۷. ابن حجر العسقلانی: التقریب، ج ۱، ص ۴۵۶.

۸. مجمع اللغة العربیة بالقاهرة: المعجم الوسیط، ج ۲، ص ۷۱۸.

خاطر عمل خود اوست.»^(۱)

با این وصف ابن معین، ابوزرعه، یعقوب السدوسی و ابن المدینی او را توثیق نموده و جماعت محدثین نیز در آثار و کتب خود به او احتجاج نموده‌اند.

در کتاب «تاریخ الثقات» ابن حبان آمده است: «در میان ائمه حدیث اختلافی در این باره وجود ندارد که می‌توان به اخبار و روایات یک شخص «صدوق» و «متقن» احتجاج نمود، حتی اگر در او بدعتی هم موجود باشد؛ مشروط بر اینکه به تبلیغ این بدعت خود نپردازد. و هرگاه به تبلیغ بدعت خود پرداخت و دیگران را به آن دعوت نمود، مسأله احتجاج به اخبار او ساقط می‌گردد.»^(۲)

حافظ در مقدمه «الفتح» می‌گوید: «شخص موصوف به بدعت یا به واسطه آن بدعت تکفیر می‌گردد و یا تفسیق می‌شود: شخص با اتفاق اصول تکفیر می‌شود. به عبارت دیگر یک شخص زمانی تکفیر می‌شود که تمام ائمه (با وجود اختلافات روشی و... که دارند) در مورد مسأله تکفیر او اتفاق نظر داشته باشند. مانند عده‌ای از غلاة روافض که ادعا می‌کنند الهیت در حضرت علی و افراد دیگر حلول کرده است، یا اینکه به رجوع دوباره او به دنیا قبل از قیامت ایمان دارند و... البته در میان کتابهای صحیح حدیثی از این افراد نیامده است.

۱. ابن حجر العسقلانی: مقدمه فتح الباری، ص ۴۸۳.

۲. ابن حبان: تاریخ الثقات، ترجمه جعفر بن سلیمان الضبعی.

یک شخص زمانی تفسیق می شود که دچار بدعت‌هایی از نوع: بدعت‌های خوارج و روافضی شود که در غلو به پای دسته اول نمی‌رسند و یا کسانی که ظاهراً با اصول سنت مخالف هستند لکن به تأویل ظاهری استناد می‌کنند»^(۱)

اهل سنت در مورد قبول احادیثی که از این دو طریق (تکفیر آور، تفسیق‌پذیر) روایت شده‌اند اما در عین حال دارای ویژگی‌هایی نظیر اشتها به دوری از کذب، سالم و عاری از توهین به شخصیت افراد و متصف به دیانت و عبادت باشند، اختلاف دارند: عده‌ای معتقدند: «این احادیث مطلقاً قابل قبول است، عده‌ای معتقدند: مطلقاً رد می‌گردد و دسته سوم به تفصیل اعتقاد دارند به این صورت که آیا آن شخص محدث مردم را به آن [بدعت] دعوت می‌نموده است یا نه؟ اگر دعوت نکرده باشد، حدیثش قبول است، و در غیر این صورت حدیثش پذیرفته نیست. قول سوم درست است و گروهی از ائمه هم آن را پذیرفته‌اند و ابن حبان نیز اجماع اهل نقل را برای آن ذکر نموده است. اما باز هم جای تأمل و نظر دارد. امام ترمذی^(۲) در تعریف حدیث حسن می‌گوید: «حدیث حسن هرگونه حدیثی است که در سلسله اسناد آن کسی که متهم به کذب باشد وجود نداشته باشد و

۱. ابن حجر العسقلانی: مقدمه فتح الباری، ص ۴۰۴.

۲. محمد بن عیسی بن سورة در سال ۲۰۰ و به قولی در سال ۲۰۹ در ترمذ (از توابع مرو) به دنیا آمد. مهمترین اثر او صحیح ترمذی است. که حدود ۵۰۰۰ حدیث در آن آمده است. ایشان در سال ۲۷۵ و به قولی ۲۷۹ از دنیا رفت. برای توضیحات بیشتر ر. ک. به: الاعلام، ج ۸، ص ۲۳۲.

شاذهم نباشد و از طریقی غیر از آن هم روایت شده باشد»^(۱)

ابن الجوزی در تعریف این نوع حدیث گفته است: «حدیث حسن حدیثی است که ضعفِ قریب محتملی در آن وجود دارد»^(۲)

ابوعمر و بن صلاح معتقد است که حدیث حسن دو گونه است:

۱- حدیثی است که در میان سلسله اسناد آن شخص و یا اشخاص مجهول الاهلیت که مغفل، کثیر الخطا و متهم به کذب نیستند، وجود دارد و متن حدیث در جاهایی دیگر به وجهی غیر از آن نیز روایت شده است.

۲- راوی آن از اشخاص معروف به صدق و امانت است، ولی از نظر حفظ و اعتماد به درجهٔ رجال صحیح نرسیده است»^(۳)

حدیث حَسَن در واقع حد وسط میان حدیث ضعیف و صحیح می‌باشد و ما از جمع بین این تعاریف و تطبیق مفاد آنها با حدیث مذکور به این نتیجه می‌رسیم که: سلسله اسناد این حدیث ظاهراً حسن می‌باشد ولیکن به دو دلیل به ضعف نزدیکتر است تا به صحت:

۱- از جمله راویان این حدیث عبدالله بن ابی نجیح است که متهم به قدریه و تدلیس می‌باشد. عبدالله فقط مبتدع نیست بلکه سخت از آن جانب‌داری می‌نموده و بنابه گفتهٔ یحیی بن سعید قطان او از داعیان بزرگ قدریه بوده است. علما معتقدند کسی که دارای چنین صفتی

۱. الترمذی: *العلل*، ج ۱۰، ص ۵۱۹ (تحفه).

۲. ابن کثیر: *الباعث الحثیث شرح اختصار علوم الحدیث*، ص ۳۹.

۳. همان، صص ۳۹ - ۴۰.

باشد، مطلقاً رد می شود و حدیثش قابل قبول نیست، بنابه تعبیر حافظ ابن حجر که طوایفی از ائمه هم به آن معتقدند، این قول، درست ترین اقوال است. قول صحیح این است که هر چند حدیث ابن ابی نجیح صحیح نمی باشد، ولی بخاری، مسلم و سایر اصحاب سنن، گاهی آن را به دلیل وجود مرجحی خاص - مثلاً ذکر حدیث از کسی که به درجه علو توثیق و احتجاج رسیده است و یا ذکر آن از طریق دیگری یا وجود مرحجات دیگری که هر یک از این ائمه به آن معتقدند و بالذات موجب قبول روایت و دوری از آن می گردد. - روایت نموده اند.

اما در حدیث مورد بحث چیزی از موارد مذکور که موجب تشجیع ما برای قبول آن گردد، وجود ندارد. زیرا اوج و نهایت امری که در توصیف یکی از راویان آن آمده است عبارت: «صدوق، لا بأس به» است و علاوه بر آن به غفلت شدید هم توصیف شده است.

۲- عدم وجود طریق دیگری که مسأله زیادت در این روایت و حکم حضرت عثمان به هشت هزار درهم را تقویت نماید، و اگر این روایت از طریق دیگری هم نقل می شد حتماً قضاوت ما در مورد آن فرق می نمود و رویه دیگری را برای مواجهه با آن در پیش می گرفتیم.

این حدیث از حضرت عثمان از دو طریق دیگر که اسنادش صحیح تر است، روایت شده است:

أ. از ابی حازم حافظ، از ابی فضل بن حمیروه، از احمد بن نجدة، از سعید بن منصور، از سفیان، از ابن ابی نجیح، از پدرش روایت شده

است که: «مردی در ماه ذی القعدة و در شهر مکه (حرم مکه) زنی را کشت، حضرت عثمان رضی الله عنه در مورد او حکم به پرداخت یک دیه کامل و ثلث آن نمود.» بیهقی این حدیث را در سنن کبری در کتاب دیات، باب «تغلیظ دیه فی الخطا فی الشهر الحرام و البلد الحرام و ذی الرحم» آورده است. (۱)

ب. ابن ابی شیبیه، از ابن عیینه، از ابن ابی نجیح، از پدرش روایت نموده است که: «حضرت عثمان در مورد زنی که در حرم کشته شده بود حکم به یک دیه کامل و ثلث آن داده است.» (۲) البانی معتقد به صحت اسناد این دو حدیث است. (۳)

با این حال میان طریق روایت اول و این دو طریق مذکور چند تفاوت وجود دارد: یکی وجود زیادتی است که در روایت ربیع از شافعی که در روایت اول وجود دارد و در روایت های دیگر نیامده است و دیگری تعیین هشت هزار درهم به عنوان مقدار دیه از سوی حضرت عثمان. اسناد حدیث از طریق اول بیشتر به ضعف متمایل می باشد و نیز شامل یک طریق روایت اضافی است که به دو دلیل مقبول نیست:

۱- حدیث مذکور از طریق دیگری که این زیادت هم در آن آمده باشد، روایت نشده است.

۱. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۷۱.

۲. ابن ابی شیبیه: المصنف، کتاب دیات، باب «الرجل یقتل فی الحرم»، حدیث شماره: ۲۷۶۰۹.

۳. ناصرالدین البانی: إرواء الغلیل، حدیث شماره: ۲۲۵۸.

۲- زیادت، زمانی مقبول است که از طرف شخص ثقة و مورد اعتمادی عنوان شود، اما شخصی که نزد علمای محقق جرح و تعدیل به «صدوق، لا بأس به، لیس به بأس» توصیف می شود، اصلاً ثقة و مورد اعتماد نیست، و اگر با عبارت «غفلت شدید» هم از او نام برده شود، دیگر وضع او کاملاً مشخص است.

امام ترمذی رحمه الله گفته است: «چه بسا یک حدیث به واسطه زیادتی که در آن است، در مرتبه حدیث غریب قرار گیرد و یا برعکس یعنی آن زیادت از کسی باشد که بتوان بر حفظ او اعتماد نمود و حدیث در مرتبه صحت واقع شود.»^(۱)

حال که این «اثر» با دو طریق روایت اخیر آن، صحیح الاسناد است همین امر برای رفع طریق اول به درجه «حسن لغیره»^(۲) کفایت می کند. اما این بدون در نظر گرفتن زیادتی است که مقدار دیه را هشت هزار درهم ذکر می کند، البته ما قولی که این گفته را تأیید نماید و آن را از سطح متنازل آن بالاتر ببرد، نیافتیم.

اکنون شما نیز به وضوح می بینید که حدیث روایت شده از حضرت عثمان افاده تعیین دیه زن مقتول در حرم را نمی نماید، بلکه منظور این است که حضرت عثمان معتقد بود، اگر قتل خطایی در حرم مکه یا در

۱. الترمذی: *العلل*، ج ۱۰، ص ۵۲۴، (التحفة).

۲. خبر ضعیفی است که طرق روایت آن زیاد باشد ولی ضعف آن از فسق یا کذب راوی ناشی نمی شود. به این نوع از اخبار هم می توان احتجاج نمود. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: *معجم علوم الحديث النبوی*، ص ۹۶؛ *علوم الحديث*، صص ۲۹ - ۴۰.

ماه حرام واقع شود، باید قاتل به خاطر تعظیم حرم مکه و ماه حرام دیه مغلظه پرداخت نماید و دیگر قولی از حضرت عثمان مبنی بر اینکه به نصف بودن دیه زن قضاوت نموده، یا به آن اعتقاد داشته باشد، ذکر نگردیده است. و بنابراین احتجاج به این حدیث باطل می‌باشد و عجیب آن است که حافظ ابن حجر در تلخیص الحبیر به عدم وقوف به این حدیث از طریق اول یعنی از طریق شافعی و بیهقی تصریح نموده و گفته است: «حدیث عثمان در عدم مساوات مرد و زن در دیه را ندیدم»^(۱)

۳-۳- آثار موقوف بر علی بن ابی طالب

از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در مورد تنصیف دیه زن دو حدیث ذکر شده است:

۳-۳-۱- اثر یکم

بیهقی در السنن الکبری^(۲)، در کتاب دیات، باب «ما جاء في جراح المرأة»، از ابوسعید بن ابی عمرو، از ابوالعباس الاصم، از ربیع بن سلیمان، از شافعی، از محمد بن حسن، از ابو حنیفه، از حماد، از ابراهیم نخعی، از علی بن ابی طالب روایت نموده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

۱. ابن حجر العسقلانی: تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۲۴.

۲. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۶.

(عقل المرأة على النصف من عقل الرجل، في النفس و فيمادونها)

این حدیث به دلایل زیر ضعیف است:

أ- انقطاع: زیرا ابراهیم نخعی از حضرت علی حدیثی نشنیده و نیز از هیچ کدام از صحابه حدیثی روایت ننموده است.

حافظ در تلخیص الحبیر گفته است: «حدیث حضرت علی را بییهقی از طریق ابراهیم نخعی روایت نموده که منقطع می باشد.»^(۱) شوکانی هم حکم به انقطاع آن داده است.^(۲)

در نصب الرایه تخریج احادیث الهدایه، تالیف الزیلعی آمده است: «مصنف گفته: «دیه زن نصف دیه مرد است و ذکر نموده که این حدیث موقوف به حضرت علی و مرفوع به پیامبر ﷺ است و حدیث موقوف را بییهقی، از ابراهیم، از حضرت علی روایت نموده که فرمود: «دیه زن در نفس و مادون آن نصف دیه مرد است.»^(۳) گفته شده این حدیث منقطع است، زیرا ابراهیم از هیچ کدام از صحابه پیامبر ﷺ حدیث روایت ننموده است و ما در حدیث چهارم - از جمله احادیث موقوف به حضرت عمر - این مسئله را شرح و توضیح دادیم. (می توانید به آنجا رجوع کنید).

۱. ابن حجر العسقلانی، تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۲۴.

۲. الشوکانی: نیل الاوطار، ج ۴، ص ۶۷.

۳. الزیلعی: نصب الرایه تخریج احادیث الهدایه، ص ۳۵۲.

ب: ضعف ابوحنیفه نعمان بن ثابت فقیه مشهور^(۱)

بخاری، مسلم، نسائی، ابن عدی، احمد بن حنبل، عبدالله بن مبارک، ثوری، ابن معین، دارقطنی، ابن حبان و غیره با وجود عظمت فقهی امام ابوحنیفه، او را از نظر حفظ ضعیف می دانند.

بخاری در تاریخ الکبیر گفته است: «در مورد او سکوت اختیار نموده اند.»^(۲) عماد بن کثیر منظور بخاری از «سکتوانه» و «فیه نظر» را این گونه تفسیر می کند که: «شخص مورد جرح و تعدیل نزد بخاری در پایین ترین مراحل است و لیکن بخاری در جرح عبارتهای لطیف و زیبا به کار می برد.»^(۳)

حافظ عراقی گفته است: «بخاری این عبارت را برای کسی به کار می برد که حدیثش را ترک نموده اند.»^(۴) یحیی بن معین در مورد ابو حنیفه تردید داشته است، در یک جا گفته است: «در حدیث ثقه است» و در جایی دیگر گفته است: «اشکالی ندارد و از او بدگویی هم نکرده اند.» و در جایی هم گفته است: «او را از اهل صدق به شمار می آوریم.»^(۵)

۱. نعمان بن ثابت بن قیس بن مرزبان بن زوطی بن ماه متوفی سال ۱۵۰ هجری، پیشوای مذهب حنفی است. در کوفه زندگی می نمود لکن ایرانی الاصل می باشد. برای توضیحات بیشتر. ر.ک. به: الاعلام، ج ۹، ص ۴.

۲. البخاری: التاريخ الكبير، ج ۸، ص ۸۱.

۳. ابن کثیر: الباعث الحثیث شرح اختصار علوم الحديث، ص ۱۰۶.

۴. الکنوی: الرفع والتکمیل، صص ۱۸۲ - ۱۸۳.

۵. الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج

۱۰، ص ۴۵۰؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۹۵.

ابن عبدالبر در کتاب «جامع بیان العلم و فضله»، از حافظ موصلی نقل می‌کند که او در آخر کتاب «الضعفاء» خود از یحیی بن معین نقل می‌کند که «افراد صالحی از ابوحنیفه حدیث روایت نموده‌اند، و ابوحنیفه اهل کذب نیست، او راستگو بود لکن احادیث وی از نظر من قانع کننده نیست.»^(۱)

محمد بن عثمان بن ابی شیبیه گفت: «زمانی که در مورد ابوحنیفه از یحیی بن معین سؤال شده بود، شنیدم که گفت: «او در حدیث ضعیف است.»^(۲)

از ابوحنیفه نزد ثوری زمانی که در حجر^(۳) بود، سؤال نمودند: «گفت: قابل اعتماد و مأمون نیست، قابل اعتماد و مأمون نیست، و همچنان این حرف را تکرار می‌کرد تا طوافش تمام شد.»^(۴)

محمد بن کثیر عبدی گفته است: «من نزد سفیان بودم که حدیثی روایت نمود، «مردی از میان جمع گفت: «شخص دیگری، این حدیث را به گونه‌ای دیگر برای من روایت کرده است.» پرسید: او کی است؟» گفت: «ابوحنیفه.»

سفیان گفت: «مرا به شخصی ضعیف ارجاع دادی.»^(۵)

۱. ابن عبدالبر: جامع بیان العلم و فضله، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲. الخطیب البغدادی: مسألة الاحتجاج بالشافعی، ص ۸۷۷؛ الخطیب البغدادی: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۱۷.

۳. حجر یا حطیم، دیواری است در خانه کعبه که به دیوار اسماعیل مشهور است.

۴. الرازی: الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۴۴۹؛ الخطیب البغدادی: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۱۸.

۵. المعقلى: الضعفاء، ص ۴۳۲.

عقیلی در الضعفا از عبدالرحمن بن احمد بن حنبل، از پدرش روایت کرده است که: «ابوحنیفه ضعیف است.»^(۱) اسحق بن ابراهیم بن هانی گفته است: «از ابا عبدالله احمد بن حنبل که از او در مورد اینکه آیا از ابوحنیفه حدیث روایت می شود یا نه؟ سؤال شد، شنیدم که گفت: نه»^(۲)

عبدالله بن مبارک در اوایل عمر از ابوحنیفه حدیث روایت می نمود، ولی در اواخر عمرش حدیث او را ترک نموده^(۳) و در مورد او گفته است: «ابوحنیفه در حدیث مسکین است.»^(۴) و در جای دیگر گفته است: «ابوحنیفه در حدیث یتیم است.»^(۵)

علی بن المدینی گفته از یحیی بن سعید شنیدم که می گفت: «در بازار کوفه بودم که ابوحنیفه از کنارم گذشت، لکن از او چیزی نپرسیدم، و در حالی که در کوفه همسایه ام بود، نزد او نمی رفتم و چیزی از او سؤال نمی نمودم.»^(۶)

امام مسلم گفته است: «ابوحنیفه مضطرب الحدیث است و حدیث طولانی صحیحی از او روایت نشده است.»^(۷) نسائی هم گفته است:

۱. الخطیب البغدادی: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۴۱۸.
۲. الخطیب البغدادی: مسألة الاحتجاج بالشافعی، ص ۸۸.
۳. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۴۴۹؛ ابن حبان: المجروحین، ج ۳، ص ۷۱.
۴. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۸، ص ۴۵۰.
۵. ابن حبان: المجروحین، ج ۳، ص ۷۱.
۶. الرازی: الجرح والتعديل، ج ۸، صص ۴۴۹ - ۴۵۰.
۷. مسلم بن حجاج: الکنی والاسماء، ج ۱، ص ۲۷۶، شماره: ۹۶۳.

«در حدیث قوی نیست»^(۱)

عبدالرحمن بن مقری گفته است: «ابوحنیفه برای ما حدیث روایت می نمود و چون تمام می کرد، می گفت: «همه چیزهایی که شنیدید بیهوده و باطل است.»^(۲)

ابن حبان معتقد است که: «کار ابوحنیفه روایت حدیث نیست و از او تنها ۱۳۰ حدیث روایت شده که در ۱۲۰ حدیث از آن اشتباه نموده، به این شکل که یا اسناد آن را قلب نموده است، یا متن آن را تغییر داده است که حتی خودش هم نمی دانسته و چون خطای او بر صوابش غلبه یافته، پس شایسته است که در احتجاج به او در حدیث دوری شود.»^(۳)

از زیاد بن ایوب نقل شده است که از احمد بن حنبل در مورد روایت از ابوحنیفه و ابویوسف سؤال نمودم، گفت: «معتقد به روایت از آنها نیستم.»^(۴)

ابن عدی گفته است: «همه احادیثی که ابوحنیفه روایت نموده، در اسناد، متون و رجال آنها، اشتباه و زیادت وجود دارد و حدود ۳۰۰ حدیث مشهور و غریب از او روایت شده که فقط تعداد اندکی از آن صحیح می باشد و این به خاطر این است که ابوحنیفه اهل حدیث

۱. النسائی: الضعفا و المتروکین، ص ۱۰۰.

۲. ابن حبان: المجروحین، ج ۳، ص ۶۳.

۳. همان.

۴. همان، ج ۳، ص ۷۱.

نبوده [تخصص در حدیث] و به کسی هم که چنین وضعی داشته باشد، اهل حدیث اطلاق نمی شود. (۱)

ابن سعد در طبقات معتقد است که: «ابوحنیفه در حدیث ضعیف است». (۲)

ابن ابی حاتم در «الجرح و التعديل» از محمد بن جابر یمامی نقل کرده است که «ابوحنیفه کتابهای حماد را از من دزدیده است»، عبدالله بن مبارک این مطلب را تأیید نموده و گفته است: «اصحابم مرا به خاطر روایت حدیث از ابوحنیفه سرزنش می نمودند، زیرا او کتاب حماد بن ابی سلیمان را از محمد بن جابر دزدید و از حماد حدیث روایت نموده، در حالی که از او چیزی نشنیده است». (۳)

این حدیث ابوحنیفه نیز از جمله آنهايي است که عبدالله بن مبارک ذکر نموده است؛ زیرا از حماد بن سلیمان روایت کرده، در حالی که چیزی از او نشنیده است و چیزی که گفته ابن حبان و ابن عدی را تأیید می کند، سخن «حماد بن زید» است که گفت: «از ابوحنیفه شنیدم که می گفت: «به جز هشام بن عروة به محض اینکه شیخی را می دیدم، حدیثی از او روایت می نمودم، هر چند که آن را روایت ننموده بود». (۴)

۱. ابن عدی: الکامل، ج ۷، ص ۲۴۷۹.

۲. ابن سعد: الطبقات، ج ۶، ص ۲۵۶.

۳. الرازی: الجرّح و التعديل، ج ۸، ص ۴۵۰.

۴. ابن حبان: المجروحین، ج ۳، ص ۷۲.

دارقطنی در «سنن» حدیث: (من كان له امام فقرأه الامام له قراءة) را ذکر نموده و گفته است: «فقط به ابوحنیفه و حسین بن عمار استناد داده شده و هردوی آنها ضعیف هستند.»^(۱)

ج. ضعف محمد بن حسن شیبانی صاحب ابوحنیفه نعمان بن ثابت و حماد بن ابی سلیمان شیخ و استاد ابوحنیفه در مورد ضعف این دو نفر و جرح و تعدیل آنها در حین بحث از اثر چهارم از آثار وارده بر حضرت عمر بحث نمودیم. (برای اطلاع بیشتر به آنجا رجوع کنید).

۳-۲- اثر دوم

بیهقی در السنن الکبری، در کتاب دیات، باب «ما جاء في جراح المرأة» از ابو حازم حافظ، از ابو الفضل خمیره، از احمد بن نجده، از سعید بن منصور، از هشیم، از شیبانی، از ابن ابی لیلی و زکریا، از شعبی روایت نموده که حضرت علی فرمود:

(جراحات النساء على النصف من دية الرجل، فيما قلّ و کثر)^(۲)

این اثر به دلایل زیر ضعیف است:

أ. هشیم بن بشیر سلمی که به کثرت تدلیس و ارسال خفی^(۳) مشهور

۱. الدارقطنی: السنن، ج ۱، ص ۳۲۳، (تعلیق المغنی).

۲. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، صص ۹۵ - ۹۶.

۳. راوی از شخصی که با او هم عصر بوده و او را دیده ولی هرگز از او حدیث نشنیده

است، از جمله راویان این حدیث است و ما در حدیث سوم از آثار وارده بر حضرت عمر در مورد ضعف او سخن گفتیم.

ب. محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری کوفی قاضی^(۱) از جمله راویان این حدیث است.

ابن معین در مورد او گفته است: «آن طوری که باید، نیست.»^(۲) یکبار نیز نزد او از ابن ابی لیلی و محمد بن سالم نام برده شد، گفت: «هردوی آنها ضعیف هستند.»^(۳) امام احمد هم گفته است: «ابن ابی لیلی ضعیف الحدیث است»،^(۴) بار دیگر هم گفته است: «سیء الحفظ (بدحفظ) و مضطرب الحدیث است.»^(۵)

ابوداود طیالسی از شعبه روایت کرده است که «شخصی سیء الحفظ تر از ابن ابی لیلی ندیده‌ام.»^(۶) از احمد روایت شده که یحیی

→ است. با لفظی که در آن احتمال سماع حدیث وجود دارد، حدیث روایت نماید. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: معجم الحدیث و مصطلحه: ص ۱۷۸؛ معجم علوم الحدیث النبوی، ص ۲۰۸.

۱. محمد بن عبدالرحمن بن ابی لیلی یسار کوفی قاضی و فقیه و از اصحاب رأی می‌باشد. او در اواخر بنی امیه و اوائل بنی عباس تولیت امر قضا را در کوفه بر عهده داشت. در سال ۷۴ هجری دنیا آمد و در شهر کوفه در سال ۱۴۸ وفات نمود. برای توضیحات بیشتر. ر.ک. به: الاعلام، ج ۷، ص ۶۰.

۲. الرازی: الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۳۲۳؛ النسائی: الضعفاء و المتروکین، ص ۹۲.

۳. ابن حبان: المجروحین، ج ۲، ص ۲۴۵.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۴۴؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۰۲.

۵. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۰۲؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۳؛ الرازی: الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۳۲۳؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۱۱.

۶. ابن حبان: المجروحین، ج ۲، ص ۲۴۴؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج

۹، ص ۳۰۲؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۴.

بن سعید قطان، ابن ابی لیلی را ضعیف می دانست. (۱)

یحیی بن قطان هم گفته است: «جداً سیء الحفظ بود.» (۲) احمد بن یونس نیز گفته است: «از ابن ابی لیلی که حدیثش ترک شده، چیزی روایت نشده و اضافی می باشد.» و از یحیی بن یعلی محاربی نیز عین همین گفته روایت شده است. (۳)

ابوزرعۀ رازی نیز گفته است: «او صالح است ولی آن طوری که باید قوی نیست.» (۴)

ابن حاتم گفته است: «صادق است ولی سیء الحفظ می باشد، از او بدگویی نشده، حدیث او به خاطر کثرت خطا انکار شده البته نوشته می شود، اما به آن احتجاج نمی شود.» (۵)

دارقطنی هم گفته است: «ردیء الحفظ (نامقبول، ناپسند) و کثیر الوهم می باشد.» (۶)

۱. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۰۲؛ الرازی: الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۳۲۲.
۲. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۴.
۳. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۱۱ و ص ۳۱۴؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۴.
۴. الرازی: الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۳۲۳؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۱۲؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۰۲؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۴؛ الذهبی: تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۷۱.
۵. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۰۲؛ الرازی: الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۳۲۳؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۱۲.
۶. الرازی: الجرح و التعديل، ج ۷، ص ۳۲۳؛ النسائی: الضعفاء و المتروکین، ص ۹۲؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۴؛ ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۰۳.

ابو احمد حاکم نیز گفته است: «عموم احادیث ابن ابی لیلی مقلوب می باشند.»^(۱)

ابن حبان نیز معتقد است که «او، ردیء الحفظ، کثیرالوهم و فاحش الخطا بود و از روی توهم و ظن حدیث روایت می نمود، چون امور منکر و نامقبول حدیثش زیاد شد، مستحق ترک گردید. احمد بن حنبل و یحیی بن معین هم او را ترک نموده اند.»^(۲)

بیهقی گفته است: «به عنوان حجت پذیرفته نیست.»^(۳) و در جای دیگر گفته: «قوی نیست»^(۴) بار سوم گفته است: «احادیثی که خود او به تنهایی ذکر کرده، موجب شادی و خرسندی نیستند.»^(۵) نسائی در الضعفا و المتروکین گفته است: «در حدیث قوی نیست.»^(۶) ذهبی هم معتقد است که: «راستگو و سبیء الحفظ است.»^(۷)

ج. در سلسله اسناد این حدیث زکریا بن ابی زائده کوفی که مشهور به تدلیس است، مخصوصاً از شعبی، وجود دارد.

۱. النسائی: الضعفا و المتروکین، ص ۹۳؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۴؛ ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۳۰۳؛ الرازی: الجرح و التعذیل، ج ۷، ص ۳۲۳؛ الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۱۱.
۲. ابن حبان: المجروحین، ج ۲، ص ۲۳۲.
۳. البیهقی: السنن الکبری، ج ۲، ص ۷۷ و ج ۳، ص ۳۲۹.
۴. همان، ج ۵، ص ۷۳.
۵. همان، ج ۲، ص ۳۵۵.
۶. النسائی: الضعفا و المتروکین، ص ۹۲.
۷. الذهبی: المغنی فی الضعفا، ج ۲، ص ۶۰۳؛ الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۱۳.

ابن المدینی گفته است: از یحیی بن سعید در مورد زکریا سؤال کردم، گفت: «اشکالی ندارد.»^(۱) یحیی بن معین هم گفته است: «زکریا صویلح است.»^(۲)

ابوحاتم گفته است: «زکریا در حدیث تساهل به خرج می داد و تدلیس هم می نمود.»^(۳)

از ابو زرعه در مورد زکریا سؤال شد، گفت: «صویلح است، ولیکن از شعبی احادیث زیادی جعل نموده است.»^(۴) ابوداود هم گفته است: «ثقه است، لکن تدلیس نموده است.»^(۵) حافظ نیز در تهذیب التهذیب گفته است: «نقل کرده اند که احادیثی که از شعبی روایت نموده از خود او شنیده، بلکه آنها را از ابن حریر اخذ نموده است.»^(۶)

پس، ابو اسحاق شیبانی که شخص ثقه و قابل اعتمادی است، می تواند به عنوان پشتیبانی برای حدیث «ابن ابی لیلی» و «ابن ابی زائده» که ضعیف و مدلس هستند به شمار بیاید، اما وجود «هشیم بن

۱. الرازی: الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۵۹۳: البخاری: التاريخ الكبير، ج ۳، ص ۴۲۱.

ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۳۰.

۲. الرازی: الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۵۹۴.

۳ و ۶. الرازی: الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۵۹۴: الذهبی: سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص

۲۰۲: الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۷۳: الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص

۲۳۹: ابن حجر العسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۳۰.

۵. الذهبی: میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۷۳: ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳،

ص ۳۳۰: الذهبی: المغنی فی الضعفاء، ج ۱، ص ۲۳۹.

۶. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۳۰.

بشیر» مانع از این کار است و آن را از دایرهٔ روایت ضعیف خارج نمی‌سازد.

بنابر این معلوم می‌شود که از حضرت علی بن ابی طالب حدیثی مبنی بر نصف بودن دیهٔ زن و یا غیر آن که دارای سند صحیح باشد، به اثبات نرسیده است.

۳-۴- آثار موقوف بر زید بن ثابت^(۱) و عبدالله بن مسعود^(۲)

بیهقی در سنن کبری، کتاب دیات، باب «ما جاء في جراح المرأة»: از ابو الفتوح عمری، از عبدالرحمن بن ابی شریح، از ابوالقاسم بغوی، از علی بن جعد، از شعبه، از حکم، از شعبی، از زید بن ثابت روایت نموده که:

«دیهٔ جراحات مردان و زنان تا یک سوم یکسان است ولی بیشتر از یک سوم، دیهٔ زن نصف دیهٔ مرد است.»^(۳)

۱. زید بن ثابت بن الضحاک الانصاری الخزرجی از بزرگان صحابی و از کاتبان وحی است که در سال ۱۱ قبل از هجرت در مدینه به دنیا آمد و در مکه نشأت یافت. و در قضاوت، قرائت، فتوی و فرائض ید طولایی داشت. ۹۲ حدیث از او و روایت شده و در سال ۴۵ هـ وفات یافت. ابوهریره در روز وفات او گفت: «اليوم مات جرهمه الامه». ر.ک. به: الاعلام، ج ۷، ص ۵۷.

۲. عبدالله بن مسعود بن غافل بن حبیب الهذلی متوفای سال ۳۲ هجری، معروف به ابو عبدالرحمن و از بزرگان صحابه است. از سابقین اسلام و خادم حضرت رسول است. بعد از پیامبر ﷺ مسؤولیت بیت المال کوفه را بر عهده گرفت و در زمان حضرت عثمان به مدینه آمد و در همانجا وفات یافت.

برای توضیحات بیشتر، ر.ک. به: حلیه الاولیا، ج ۱، ص ۱۲۴؛ الاعلام، ج ۴، ص ۱۳۷.
۳. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۶.

ابن مسعود معتقد است که: «دیه جراحات مردان و زنان در دندان و زخم موضعه یکسان است و بیشتر از آن نصف می‌گردد.» علی بن ابی طالب نیز معتقد است که: «در همه چیز دیه زن نصف دیه مرد است.» نقل شده که قول حضرت علی بن ابی طالب برای شعبی خوشایند بوده است. این حدیث که از حضرت علی، زید بن ثابت و ابن مسعود روایت شده ضعیف و محکوم به انقطاع است. بیهقی در سنن خود، به انقطاع آن، حکم نموده و گفته است: «لفظ حدیث عمری و حدیث ابراهیم نخعی که از زید بن ثابت و ابن مسعود آن را روایت نموده، همه منقطع می‌باشند.»

ابن حزم در «المحلی» گفته است: «حدیث زید بن ثابت صحیح نیست.»^(۱)

این حدیث همان گونه که از کلام علما فهمیده می‌شود، منقطع است و نمی‌تواند به عنوان حجت و دلیل محسوب گردد، اما ابن ابی شیبہ در مصنف، به صورت دیگر این حدیث را از علی بن مسهر، از هشام، از شعبی و از شریح روایت می‌کند که ابن مسعود معتقد بود که: «دیه زن در قتل خطا نصف دیه مرد است لکن در دندان و زخم موضعه یکسان است.»^(۲) زید بن ثابت نیز می‌گوید: «دیه زن و مرد در قتل خطا تا یک سوم یکسان است، ولی در بیشتر از یک سوم نصف

۱. ابن حزم: المحلی، ج ۱۰، صص ۴۱۲ - ۴۱۳.

۲. ابن ابی شیبہ: المصنف، کتاب دیات، باب «ما جاء في جراحات الرجال والنساء»، حدیث شماره: ۲۷۴۹۷.

می‌گردد.»

به نظر بنده، در این روایت هشام بن عروه بن زبیر هست که در زمینه تدلیس مورد سؤال می‌باشد و در روایتش از اهل عراق جای تأمل و نظر وجود دارد.

يعقوب بن شيبه گفته است: «هشام ثقه و مورد اعتماد بود و هيچ كس او را انكار ننمود تا وقتی كه به عراق رفت، در آنجا احاديث زيادی را روايت كرد و از پدرش احاديثي را روايت نمود كه از كس ديگري غير از پدرش شنیده بود. يعنى به نقل از كس ديگري كه آن شخص از پدرش شنیده بود. و خود مستقيماً آن را نشنیده بود.»^(۱)

عبدالرحمن بن خراش گفته است: «به من خبر داده‌اند كه مالك احاديث هشام بن عروه را برای اهل عراق انكار می‌نمود و از آنها خوشش نمی‌آمد.»^(۲)

ابوالحسن بن القطان گفته است: «با اینکه سلف چنین انتظاری از هشام نداشتند، در اواخر عمرش تغيير نموده است.»^(۳)

يحيى بن سعيد قطان گفته است: «شبی مالك را در خواب دیدم و از او در مورد هشام سؤال نمودم. گفت: «احاديثي را كه در مدینه روايت

۱. الذهبي: سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۶: الذهبي: تذكرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۴۴: ابن حجر العسقلاني: تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۵۰.

۲. ابن حجر العسقلاني: تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۵۰: الذهبي: سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۵.

۳. ابن حجر العسقلاني: تهذيب التهذيب، ج ۱۱، ص ۵۱: الذهبي: سير اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۵.

نموده، صحیح هستند. اما احادیثی که بعد از خروج از مدینه روایت نموده، ضعیف هستند.»^(۱)

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء»، گفته است: «همان طوری که در حدیث معمر از اهل عراق اشتباهاتی وجود دارد، در حدیث هشام نیز اشتباهاتی محتمل هست.»^(۲)

این قول ذهبی باعث شده که حافظ در تقریب بگوید: «هشام بن عروه ثقه، قابل اعتماد و فقیه است، ولی گاهی احادیث را جعل نموده است.»^(۳)

هشام بن عروه قابل اعتماد و ثقه است و به حدیثش در دوران جوانی و قبل از سفر به عراق احتجاج می‌شود، اما در مورد این حدیث که از او روایت شده، چند مسئله وجود دارد:

۱- تدلیس و ارسال احادیثی از پدرش که آنها را از او نشنیده است.

۲- در اواخر عمرش تغییر پیدا کرده است.

۳- روایت اهل عراق از او آمیخته با اشتباه و اوهام است.

البته ما طی بحث از این روایت به چند اشکال آن مثل عراقی و متأخر بودن، او اشاره نمودیم و علاوه بر آن «علی بن مسهر کوفی» راوی دیگر این حدیث، قاضی شهر موصل [عراق] بوده است، پس قول راجع بر ضعیف بودن حدیث می‌باشد.

۱. ابن حجر العسقلانی: تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۵۰.

۲. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۴۱۶.

۳. ابن حجر العسقلانی، تقریب، ج ۲، ص ۳۱۹.

۳-۵- اثر منسوب به سعید بن مسیب^(۱)

مالک در «الموطأ»^(۲)، بیهقی در «السنن الکبری»^(۳) و ابن ابی شیبہ در «المصنف»^(۴) از ربیعہ بن ابی عبدالرحمن، روایت کرده‌اند کہ: «از

سعید بن مسیب پرسیدم: دیہ یک انگشت زن چقدر است؟

- ده شتر.

- دو انگشت؟

- بیست شتر.

- سه انگشت؟

- سی شتر.

- چهار انگشت.

- بیست شتر.

- چرا با اینکه مصیبت سنگین‌تری به زن وارد می‌شود، دیه‌اش کم

می‌شود؟!

- آیا تو عراقی هستی؟

۱. سعید بن مسیب بن حزم بن ابی وهب المخزومی القرشی معروف به ابو محمد است که در سال ۱۳ هـ. در مدینه چشم به دنیا گشود، از بزرگان تابعین و از فقهای سبعه است. عده‌ای از صحابه و پیامبر ﷺ را دیدار کرد و از آنها حدیث آموخته و در فقه تبصر داشت اهل زهد و ورع بود. در وفات او بین سالهای ۹۸ - ۹۱ میان علما اختلاف است. ر.ک. به: الاعلام، ج ۳، ص ۱۰۲؛ طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۸۸.

۲. مالک بن انس: الموطأ، کتاب دیات، باب «ما جاء في عقل الاصابع»، حدیث شماره: ۱۵۶۶.

۳. البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۶.

۴. ابن ابی شیبہ: المصنف، کتاب دیات، باب «ما جاء في جراحات الرجال و النساء»، حدیث شماره: ۲۷۵۰۴.

- من دانایی در پی حقیقت و یا نادانی در پی آموختنم.

- ای پسر برادر، این سنت است.

سعید بن مسیب براین عقیده است که دیه زن و مرد تا یک سوم یکسان است و بعد از آن نصف می‌گردد به همین خاطر دیه یک انگشت زن را ده شتر، دوانگشت را بیست شتر، سه انگشت را، سی شتر تعیین نموده است؛ زیرا کمتر از یک سوم دیه مرد می‌باشد و چون از او در مورد دیه چهار انگشت سؤال می‌شود، می‌گوید: بیست شتر؛ زیرا از یک سوم دیه مرد تجاوز نموده و دیه چهار انگشت مرد چهل شتر می‌باشد. پس لازمه‌اش این است که دیه انگشتان زن نصف آن یعنی بیست شتر باشد. این درست همان چیزی است که «ربیع بن عبد الرحمن» گفته است: «زن با اینکه مصیبت سنگین‌تری به او وارد می‌شود و زخمش بیشتر می‌شود، دیه‌اش کاهش می‌یابد.»^(۱)

البانی این حدیث «سعید» را ذکر کرده و گفته است: «مالک و بیهقی این حدیث را روایت نموده‌اند و این سلسله اسناد صحیح می‌باشند. و منظور «سعید» از سنت، سنت پیامبر ﷺ و سنت اصطلاحی نمی‌باشد، بلکه منظور سنت اهل مدینه است، و البته قبل از این اشاره نمودیم که امام شافعی نیز مفهوم قول سعید بن مسیب را فهمید.»^(۲) بیهقی از شافعی روایت نموده است که: «وقتی سعید بن مسیب گفته آن سنت است، مثل این است که از طرف خود پیامبر ﷺ یا از عامه

۱. الشوکانی: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۶۸.

۲. ناصرالدین البانی: إرواء الغلیل، حدیث شماره: ۲۵۵۵.

اصحاب آن حضرت باشد، و زید نگفته که آن فقط از روی رأی بوده؛ زیرا نمی‌توان آن را حمل به رأی نمود، و در چیزی که سعید گفته سنت است، هر چند مخالف قیاس و عقل هم باشد باید بی‌چون و چرا به آن عمل نمود، و ما (امام شافعی) نیز این را به همان معنا پذیرفته بودیم، ولی بعد از آن برگشتیم و از خدا طلب خیر نمودیم، زیرا ما کسانی از آنها را می‌دیدیم که می‌گفتند فلان امر سنت است، ولی مطابق حرف آنها در سنت پیامبر ﷺ چیزی نمی‌دیدیم. به همین خاطر ما در مورد آن به قیاس عمل نمودیم و البته از زید بن ثابت چیزی جز گفته حضرت علی رضی الله عنه به اثبات نرسیده است.»^(۱)

حافظ ابن حجر در تلخیص الحبیر از شافعی نقل نموده که: «مالک گفته آن سنت است و من نیز از او در این کار متابعت نمودم ولی باز هم نسبت به آن احساس خاصی داشتم، اما بعد از اینکه فهمیدم منظور مالک سنت اهل مدینه است، از آن رجوع نمودم.»^(۲)

همانطور که دیدید: امام شافعی در ابتدا فکر می‌کرد که منظور سعید بن مسیب که به ربیعة الرای گفت: «این سنت است ای پسر برادر.» سنت پیامبر ﷺ می‌باشد. ولی بعد که فهمید منظور او سنت زید بن ثابت یا سنت اهل مدینه است، نه سنت پیامبر ﷺ؛ از خدا طلب خیر نمود و از آن قول رجوع نمود و در آخر کلامش تأیید نموده که چنین حدیثی از زید بن ثابت ثبت نگردیده است و همان‌طور نیز نسبت آن

۱. البیهقی، السنن الکبری، ج ۸، ص ۹۶.

۲. ابن حجر العسقلانی: تلخیص الحبیر، ج ۴، ص ۲۵.

را به حضرت علی رد می نماید.»

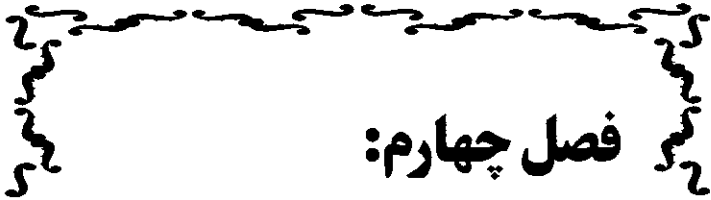
شوکانی نیز همین نظر را دارد و گفته است: «رأیی که سعید بن مسیب نقل نموده، اگر سند آن برای زید بن ثابت، ثبت گردد، مرسل خواهد بود. بنابر این چون این حدیث از سعید بن مسیب تابعی است، همچنان حکم مقطوع را دارد و به درجه موقوف نمی رسد.»^(۱)

همچنین شوکانی گفته است: «اگر فتوایی که سعید بن مسیب داده است مفهومی مثل حدیث عمرو بن شعیب داشته باشد، پس غیر مسلم است و اگر منظورش از سنتی که بیان نموده است، سنت اهل مدینه باشد، آن هم حجت نیست، ولی اگر منظورش سنت ثابت از طرف پیامبر ﷺ باشد، قابل قبول است، لکن احتمال این هم وجود دارد که منظورش سنت پیامبر ﷺ نباشد، مخصوصاً بعد از قول امام شافعی که فهمیده منظور سعید از سنت «سنت، اهل مدینه» بوده، پس در این صورت این حدیث مرسل خواهد بود و حدیث مرسل هم به عنوان حجت، محسوب نمی گردد.»^(۲)

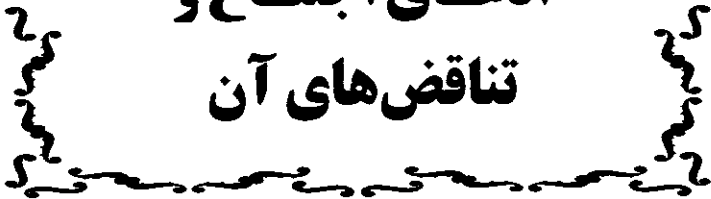
از تمامی آنچه ذکر نمودیم، روشن شد که حتی از یک صحابی هم قول به اینکه «دیه زن نصف دیه مرد است» ثابت نگردیده است و احادیثی که ذکر شده واهی، ضعیف و بی اساس هستند و برای اقرار چنین حکمی و یا اثبات آن نمی توان حتی به یکی از آنها استناد نمود.

۱. الشوکانی: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۶۷.

۲. همان.

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical scrollwork and floral patterns on all four sides.

فصل چهارم:

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical scrollwork and floral patterns on all four sides.

ادعای اجماع و تناقض های آن

۴- ادعای اجماع و تناقض‌های آن

فرق مسلمین در دوره‌های مختلف بر این مسأله اتفاق نظر دارند که اجماع بعد از کتاب و سنت، سومین دلیل معتبر شرعی است. عده‌ای از علما، مانند شافعی، ابن منذر، ابن عبدالبر و...، بر این باورند که بر سر این مسأله که «دیة زن نصف دیة مرد می‌باشد»، اجماع منعقد گردیده است.^(۱) اما قبل از پرداختن به این موضوع و بیان نقاط ضعف آن، باید به بعضی از مقدمات ضروری در خصوص اجماع که موجب روشن شدن مطلب و وصول سریع به نتیجه می‌گردد، اشاره نماییم:

۱- اجماع حقیقی و عینی - که اختلافی هم در آن نیست - اجماعی است که مبتنی بر نص صحیح صریح از کتاب و سنت باشد و البته این اجماع به صورت فعلی در اموری که ضرورتاً جزء دین هستند مثل شرط شهادتین برای ورود به دین اسلام، وجوب نماز، روزه، زکات، حج، نمازهای پنجگانه، وجوب حج یکبار در طول عمر برای

۱. الصنعانی: سبل السلام، ج ۳، ص ۲۵۰؛ شوکانی: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۶۸؛ ابن قدامه: المغنی، ج ۷، ص ۷۹۷.

شخصی که قادر به انجام آن است و استطاعت دارد، قتل مرتد، قطع دست سارق، شلاق شارب خمر، حرمت خمر، میسر، انصاف و ازلام، زنا، ربا و... صورت گرفته است. امام احمد گفته است: «اجماع، تبعیت از پیامبر ﷺ و اصحاب آن حضرت ﷺ می‌باشد. ولی در مورد تبعیت از تابعین شخص مخیر است.»^(۱)

ابن حزم هم گفته است: «هرکس از نص قرآن و سنت صحیح پیامبر ﷺ که از افراد ثقه و مورد اعتماد روایت شده، تبعیت نماید، از اجماع تبعیت نموده است و هرکس از محدوده آنها خارج شود، تابع اجماع نیست.»^(۲) منظور امام احمد از تبعیت از پیامبر ﷺ؛ اطاعت آنچه در کتاب و سنت آمده و تبعیت از صحابه؛ تبعیت از اجماعی است که همه صحابه آن را قبول داشته‌اند.

۲- اتفاق نظر جمیع صحابه (رضی الله عنهم) یعنی پرچم‌داران سپاه اسلام که، امانتداران شریعت الهی و مژدرکان اهداف دین و مقومات آن، به خاطر دریافت مستقیم احکام از پیامبر ﷺ و معاصر بودن آنها بانزول یکایک آیات قرآن هستند و کسی در کُل به درجه آنها نمی‌رسد و کتاب و سنت نیز به فضیلت و برتری آنها شهادت داده است، در امری از امور اجماع - اصطلاحی - محسوب می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

۱. الشوکانی، ارشاد الفحول، ص ۸۲.

۲. ابن حزم: الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۶۴۰.

تَوَلَّيْ مَا تَوَلَّيْ وَ نُضْلِيْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيْرًا^(۱)

«کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند، بعد از آنکه (راه) هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است، و (راهی) جز راه مؤمنان در پیش گیرد، او را به همان جهنمی که (به دوزخ منتهی می شود و) دوستش داشته است رهنمود می گردانیم (و با همان کافران همدم می نمایم که ایشان را به دوستی گرفته است) و به دوزخش داخل می گردانیم و با آن می سوزانیم، و دوزخ چه بد جایگاهی است!»

راه و روش صحابه، همان راه مومنین است؛ زیرا آنها نسل سعادت‌مندی بودند که اسلام واقعی را درک و آن را در زندگی عملی، و به صورت عینی و گام به گام پیاده نمودند. حدیثی که عبدالله بن عمر روایت نموده شاهی مناسب برای این قول است. او روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمودند: «مصیبتی که بنی اسرائیل دچار آن شد، دامن امت مرا نیز فرا خواهد گرفت و همان طوری که در میان آنها امتی مشخص پدیدار شد و به هفتاد و دو گروه تقسیم شدند، در میان امت من هم چنین گروهی خواهند آمد و امت من به هفتاد و سه دسته تقسیم خواهند شد، که غیر از یک گروه، همه در آتش جهنم خواهند بود.

مردم پرسیدند: یا رسول الله آن امت واحد چه کسانی هستند؟ فرمودند: آنها امتی هستند که از راه و روش من و اصحابم تبعیت

می‌نمایند.»^(۱)

اجماع صحابه به این اعتبار که روش مستقیم، صحیح و مطابق سنت پیامبر ﷺ برای تطبیق احکام دین و اجرای مقتضیات شرع در زندگی واقعی می‌باشد، واجب است و مخالفت با آن شایسته هیچ کسی نمی‌باشد.

۳- اجماع صحابه (رضوان الله علیهم) بعد از وفات پیامبر ﷺ به خاطر پراکندگی آنها در شهرها و کشورهای مختلف کار آسان و ساده‌ای نبوده است؛ زیرا عده‌ای به یمن، عده‌ای به عمان، بعضی به بحرین، عده‌ای به طائف، عده‌ای به نجد و بطنی و عده‌ای هم به مکه رفتند و با گسترش سرزمینهای اسلامی این پراکندگی بیشتر پدیدار شد و صحابه به شرق (هند و سند)، غرب (سرزمینهای بربر و مغرب)، جنوب (سواحل یمن و حضرموت)، شمال (مرزهای ارمنستان و اناتول) مهاجرت نمودند و در آنجا ساکن شدند. بنابراین با وجود این پراکندگی اجتماع آنها برسر چنین مسئله‌ای تقریباً غیر ممکن است، به طور خلاصه می‌توان گفت این امر دو دلیل دارد: یکی افزایش شمار صحابه و کثرت آنها، و دیگری، دوری سرزمینها و موطن آنها از همدیگر.

اگر یکی از صحابه، یا تعدادی از آنها قولی را که نص قاطعی در مورد آن وجود ندارد، بیان نمود ما نمی‌توانیم، بگوییم که حکم حقیقی و

۱. به روایت الترمذی: الصحيح، کتاب الایمان، باب «افتراق هذه الامة» حدیث شماره: ۲۷۹۲، ۲۱۲۹. و قال الالبانی: الجامع الصغير، حدیث شماره: ۵۳۴۳. حسن، صحیح.

قول واقعی همان است و لاغیر؛ زیرا نمی‌دانیم که آیا سایرین هم با این قول موافق بوده‌اند یا نه؟ اگر چنین ادعایی داشته باشیم، یا از عالم غیب خبر داده‌ایم و یا به چیزی که نسبت به آن علم نداریم، حکم نموده‌ایم.^(۱)

۴- تقسیم اجماع

أ. اجماع مبتنی بر نص ثابت محکم از کتاب و سنت.

ب. اجماعی که مبتنی بر نقل ثابت متواتر باشد به این صورت که اجتماع صحابه پیامبر ﷺ را بر حکمی مشخص در مورد مسئله‌ای مخصوص و معین بذات بیان نماید، و اگر غیر از این دو شکل باشد بر سر آن میان اهل علم جدل و اختلاف وجود دارد. عده‌ای معتقدند که: «اجماع مبتنی بر قیاس صحیح به عنوان حجت مورد قبول است»، اما گروهی دیگر با آنها مخالفت نموده‌اند و گفته‌اند: «چگونه بر سرمسئله‌ای که اجماعی بر آن صورت نگرفته است، اجماع می‌نمایند؟»^(۲) ابن جریر طبری معتقد است: «قیاس به عنوان حجت و دلیل شرعی مقبول است، اما اجماعی که مبنی بر قیاس باشد، صحت آن قطعی نمی‌باشد.»^(۳)

۱. ابن حزم: *الاحکام فی اصول الاحکام*، ج ۱، صص ۶۴۹ - ۶۵۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۶۵۱. منظور قیاس، می‌باشد زیرا طائفه‌ای از علمای اصول و ظاهریه آن را انکار می‌نمایند.

۳. الشوکانی: *ارشاد الفحول*، ص ۷۹.

عده‌ای هم در مورد چگونگی انعقاد اجماع معتقدند: «اجماع فقط یعنی اجماع صحابه و اجماع کسانی که پس از آنها آمده‌اند، اجماع محسوب نمی‌شود.»

عده‌ای دیگر معتقدند: «اجماع یعنی اجماع اهل هر عصر و زمان.» دسته‌ای دیگر هم گفته‌اند: «هر چه بین امتها بر سر آن اختلافی نباشد، اجماع است و مخالفت با آن جایز نمی‌باشد.»

گروه دیگری گفته‌اند: «آنچه جمهور بر سر آن اتفاق دارند، اجماع صحیح می‌باشد، و حتی اگر یک نفر از علما با آنها مخالفت نماید، هیچ توجهی به او نمی‌شود. مالکيه نیز معتقدند که: «اجماع یعنی اجماع اهل مدینه.» حنفیه هم در تعریف اجماع گفته‌اند: «اجماع یعنی اجماع اهل کوفه.» و حتی عده‌ای معتقدند که: «قول یکی از صحابه، یا بیشتر از یکی اگر کسی با آن مخالفت ننموده باشد، اجماع محسوب می‌گردد.» گروهی نیز معتقدند که: «اتفاق علمای یک مذهب در یک مسأله بر یک رأی مشخص و معین اجماع محسوب می‌گردد.»

پس نتیجه می‌گیریم اینکه بسیاری از علما ادعای اجماع در مسائل زیادی نموده‌اند، در واقع اجماعی در مورد آنها منعقد نشده است و هر یک از علما بر حسب تفسیر خودش از مفهوم اجماع، مدعی این امر گردیده است، البته این امر شایسته توجه و دقت فراوان می‌باشد.

۵- همان‌طور که ماهیت و مفهوم اجماع مورد اختلاف واقع شده است، حجیت آن نیز مورد اختلاف می‌باشد. عده‌ای معتقدند:

«اجماع به عنوان حجت قطعی و قائم به ذات به شمار می‌آید» و عده‌ای دیگر معتقدند: «اجماع فقط افاده ظن می‌نماید». عده‌ای هم بر این عقیده‌اند که: «اجماع سکوتی افاده ظن می‌نماید که البته مخالفان آن کم نیستند»^(۱) عده‌ای از علما گفته‌اند: خود انعقاد اجماع حتی اگر مبنی بر دلیل هم نباشد، حجت محسوب می‌گردد، اما عده‌ای با این قول مخالفت نموده و گفته‌اند: انعقاد اجماع بدون دلیل حجت نیست، زیرا قول در دین خدا بدون دلیل جایز نیست.

پس اجماع صحابه (رضوان الله علیهم) اجماعی است که ذاتاً حجت محسوب می‌شود هر چند که مبنی بر دلیلی از کتاب و سنت هم نباشد، البته به دو شرط: یکی صحت نقل اجماع از صحابه پیامبر ﷺ به صورت نقل ثابت متواتر و دیگری عدم وجود مخالفی بر اجماع آنها.

جمهور معتقدند اتفاق نظر خلفای راشدین اجماع محسوب نمی‌شود؛ زیرا آنها بعضی از امت هستند نه کل آنها. امام احمد گفته است: «اجماع خلفای راشدین به خاطر اینکه مقید شده، حجت محسوب می‌شود»؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده‌اند:

(علیکم بسنتی و سنة الخلفا الراشدين المهديين، عَصُوا اليها بالنواجز)^(۲)

«از سنت من و سنت خلفای راشدین هدایت یافته تبعیت کنید. دندان برهم

۱. الشوکانی: إرشاد الفحول، ص ۷۹.

۲. به روایت الترمذی: کتاب العلم، باب الاخذ بالسنة و اجتناب البدعة، حدیث شماره: (۲۸۲۸/۲۱۵۷)؛ أبوداود: کتاب السنة، باب في لزوم السنة، حدیث شماره: (۴۶۰۷/۳۸۵۱)؛ ابن ماجه: في المقدمة، اتباع سنة الخلفاء الراشدين و اللفظ له، حدیث شماره: (۴۲/۴۰)؛ أحمد، ج ۴، ص ۱۲۶.

بفشارید و از این سنت دست بردارید.»

(اقتدوا باللذین من بعدی من اصحابی: ابی بکر و عمر)^(۱)

«بعد از من از سیره دو صحابی من ابی بکر و عمر پیروی کنید.»

جواب این است که این دو حدیث دلایل خوبی هستند از این لحاظ که اولاً، برای بیان اینکه آنها اهلیت و شایستگی اقتدا را دارند، نه اینکه قول آنها برای دیگران حجت محسوب شود. ثانیاً، شخص مجتهد موظف است تا زمان وصول به این نتیجه که آنچه او نسبت به آن ظن دارد، حقیقت می‌باشد، تحقیق نماید.

پس، اگر چنین احادیثی حجیت قول خلفای راشدین یا عده‌ای دیگر از صحابه را افاده نماید، لذا این اقوال پیامبر ﷺ که فرموده است:

(لکل امة أمين و أمين هذه الامة ابو عبیدة بن الجراح)^(۲)

«هر امتی را امین و معتمدی است. امین و معتمد این امت ابو عبیده جراح است.»

(رضیت لامتی ما رضی لها ابن ام عبد)^(۳)

۱. به روایت الترمذی: کتاب المناقب، باب مناقب عبدالله بن مسعود، حدیث شماره: (۴۰۷۵/۲۹۹۲)؛ ابن ماجه: فی المقدمة، فی فضائل اصحاب رسول الله ﷺ، حدیث شماره: (۹۲/۷۸)؛ أحمد، ج ۵، ص ۳۹۹.

۲. به روایت البخاری: فی فضائل الصحابه؛ من فضائل أبی عبیده، حدیث شماره: (۳۷۴۴)؛ مسلم: فی فضائل الصحابه، و من فضائل أبی عبیده، حدیث شماره: (۲۴۱۹)؛ الترمذی: کتاب المناقب، باب مناقب أبی عبیده و اللفظ له؛ حدیث شماره: (۱۵۴/۱۲۵)؛ أحمد، ج ۳، ص ۱۲۵؛ الحاکم، ج ۳، ص ۲۶۷؛ ناصرالدین البانی الصحیحه، احادیث شماره: ۱۲۱۴ و ۱۹۲۴.

۳. به روایت الحاکم: المستدرک، ج ۳، ص ۳۱۷؛ ناصرالدین البانی: الصحیحه، حدیث شماره: ۱۲۲۵.

«هر چه این ام عبد برای اتمم بیسندد من هم آنرا می‌پسندم.»

افاده حجیت «ابی عبیده و عبدالله بن مسعود» را می‌نماید، در حالی که هیچ کس چنین چیزی نگفته است.

نوع دیگر اجماع، اجماع سکوتی می‌باشد و آن عبارت است از اینکه تعدادی از علمای مجتهد در مورد مسئله‌ای حکمی صادر نمایند و آن حکم در میان تمام مجتهدان آن عصر و زمان منتشر گردد و آنها در مقابل آن حکم سکوت کنند؛ به نحوی که نسبت به آن نه اعتراض کنند و نه آن را انکار نمایند. گروهی از اهل علم گفته‌اند که اجماع سکوتی به عنوان اجماع و حجت محسوب نمی‌شود، زیرا ما نمی‌دانیم آیا کسانی که سکوت نموده‌اند موافق این قول هستند و در میان آنها مخالف و معارضی وجود ندارد؟ و این قول امام شافعی و داود ظاهری می‌باشد.

۶- اگر بر سر مسئله‌ای اجماع صورت بگیرد و یک نفر با آن مخالفت نماید، آیا این اجماع با وجود مخالفت آن شخص حجت محسوب می‌شود یا نه؟

جمهور بر این باورند که چنین اجماعی نه اجماع محسوب می‌گردد و نه حجت می‌باشد. شاطبی گفته است: «مخالفت اگر در امور مقطوع شرعی باشد، توجهی به آن نمی‌شود و اگر در مسائل غیر مقطوع شرعی باشد، اقوال مخالفین مورد توجه قرار می‌گیرد.»^(۱) صیرفی نیز

گفته است: «به چنین مخالفی، شاذ گفته نمی‌شود؛ زیرا شاذ به کسی اطلاق می‌شود که ابتدا هم رأی و هم عقیده با جمع باشد، اما بعد از آنها جدا می‌شود و با آنها مخالفت می‌نماید، چگونه با آنها حجت ارائه می‌دهد در حالی که بدون حضور او آن مسأله اجماعی نخواهد بود، و علاوه بر این احتمال دارد که حق با او باشد و او راست بگوید.»^(۱) ابن جریر طبری گفته است: «امام شافعی ۴۰۰ مسأله را بیان نموده که با اجماع مخالف هستند.»^(۲)

چطوری این مسائل اجماعی محسوب می‌شوند در حالی که امام شافعی با آنها مخالفت نموده است؟ پس معلوم می‌شود که این مسائل، مسائل اجماعی نبوده‌اند، بلکه صرفاً ادعای اجماع نموده‌اند و گرنه چگونه ممکن است که امام شافعی با آنها مخالفت نموده باشد؟

امام شوکانی قول کسانی همچون ظاهریه را که توجه به اجماع را منع نموده‌اند به دلیل اینکه آنها فقط به ظاهر نصوص توجه داشته‌اند، رد نموده و گفته است که:

«آنها وقت خود را صرف مسائلی نموده‌اند که ترک و دوری از آنها برایشان شایسته‌تر است، اما اینکه دیگر مذاهب گفته‌اند حتی اگر اجماع مبنی بر دلیل هم نباشد باید به آن عمل نمود بسیار کم است و

۱. الشوکانی: ارشاد القحول، صص ۸۸ - ۸۹.

۲. ابن حزم: الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۷۰۳.

حتی شاید واقع نشده باشد.»^(۱)

۷- کسانی که به این قول استناد کرده‌اند: «لا اعلم خلافاً بین اهل العلم في المسألة» هر چند که ما علم به عدم مخالفت با آن داریم، لکن چون مخالفت با آن جایز است، نمی‌تواند به عنوان حجت و اجماع محسوب گردد، امام احمد، شافعی، ابن حزم، صیرفی و شوکانی هم این مسأله را تأیید نموده‌اند. شوکانی گفته است: «این قول عده‌ای که معتقدند اگر شخص عالم گفت: «لا اعلم خلافاً» اجماع محسوب می‌شود، فاسد است، همان‌طوری که امام شافعی در مورد زکات گاو گفته است: «اختلافی در اینکه در کمتر از سی گاو زکات وجود ندارد میان علما ندیدم، در حالی که اختلاف بر سر این مسأله مشهور و معروف می‌باشد، زیرا عده‌ای معتقدند حد نصاب زکات گاو هم مثل شتر است»، و همین‌طور امام مالک در کتاب «الموطأ» در مورد حکم به رد یمین به مدعی در زمان نکول مدعی علیه گفته است: «اختلافی بر سر این مسأله در میان هیچ احدالناسی و در میان هیچ شهری وجود ندارد. در حالی که اختلاف بر سر این مسأله مشهور و معروف است و حضرت عثمان و نیز ابن عباس و تابعینی مثل حکم و ابن ابی لیلی، ابوحنیفه، و اصحابش و دیگران که همه در زمان خودشان قضات مشهوری بودند، معتقد به عدم رد یمین به مدعی و قضاوت در مورد آن مسأله از روی نکول مدعی علیه بودند. پس وقتی کسانی که ذکر

نمودیم نسبت به خلاف بی اطلاع بوده‌اند، چگونه می‌توان به دیگران توجه نمود؟»^(۱)

شافعی در «الرسالة» می‌گوید: «هر چه نسبت به اختلاف در مورد آن علم نداریم، اجماع محسوب نمی‌شود.»^(۲)

از همه آنچه گفتیم، نتیجه می‌گیریم: اجماعی، اجماع صحیح محسوب و مخالفت با آن جایز نیست که مبنی بر نص صحیح صریح از کتاب و سنت و در مورد مسائل معلوم و ضروری دینی باشد و همین‌طور اتفاق نظر جمیع صحابه رضوان الله علیهم بر امری از امور بعد از وفات پیامبر ﷺ به شرط اینکه به صورت نقل ثابت متواتر برای ما روایت شده باشد و هیچ کس هم با آن مخالفتی نداشته باشد مثل اتفاق نظر صحابه بر جنگ با مرتدانی که از پرداخت زکات در زمان خلافت حضرت ابوبکر سرباز زدند و نیز اتفاق نظر آنها بر جمع قرآن و ترتیب آن، اجماع محسوب می‌گردد، و اگر قولی از جمعی از صحابه مشهور و معروف گردد و هیچ کس هم با آن مخالفت ننماید، این اجماع محسوب نمی‌گردد. زیرا اجماع برای زمانی است که همه صحابه و نه تعدادی از آنها در مورد مسأله‌ای اتفاق نظر داشته باشند. ابن حزم گفته است: «پس اگر اقوال مشهور صحابه و تابعین که اختلافی بر سر آن نیست، اجماع باشد، کسانی که در دینشان از مالک، ابوحنیفه، و شافعی تقلید نموده‌اند، شدیدترین مخالفت را با اجماع

۱. همان، ص ۹۰.

۲. ابن حزم: الإحكام في أصول الاحكام، ج ۱، ص ۷۰۳.

نموده‌اند، زیرا ائمه بر نهی تقلید اجماع نموده‌اند. این در حالی است که من دویست مسأله اجماعی از آنها دیدم که کسی با آنها مخالفت ننموده و هیچ کس هم قبل از این سه شخص به طرح آنها نپرداخته بود.^(۱)

این اجماع، همان اجماعی است که به عنوان دلیل و حجت در دین خدا محسوب می‌شود، اگر چنین اجماعی منعقد شود، امور غیر آن فقط ادعای محال نمودن است که مثال واقعی هم در روی زمین برای آن وجود ندارد. شاید ادعای وقوع اجماع در مسائل زیادی که اجماع هم به صورت فعلی در مورد آنها صورت نگرفته، موجب شده که امام احمد بگوید: «هر کس ادعای اجماع نماید، دروغ‌گوست و او چه می‌داند شاید مردم نسبت به آن مسأله با همدیگر اختلاف داشته باشند.»^(۲)

این حزم برای این نوع از اجماع مدعی و غیر مستند به دلیل، حجت ثابت و نقل متواتر که مخالف نصوص ثابت کتاب، سنت و عمل صحابه است، مثالهای فراوانی ذکر نموده است.^(۳)

دربارۀ مسأله مورد بحث ما یعنی دیه زن نیز عده‌ای ادعا نموده‌اند که بر سر این مسأله که: دیۀ زن نصف دیۀ مرد است «اجماع» صورت

۱. همان.

۲. رواه عنه ابنه عبدالله فی مسائله، ص ۳۰۹؛ ابن حزم: الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۷۰۲.

۳. ابن حزم: الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۱، ص ۶۶۹ به بعد.

گرفته است. ولی ما می‌گوییم این قول به دلایل زیر فقط ادعای محض است ولا غیر:

۱- نص واحد صحیح و صریحی از کتاب و سنت که بیان کند دیه زن نصف دیه مرد است و بتواند به عنوان اساس و پایه‌ای برای انعقاد اجماع باشد، وجود ندارد. این کتاب خداوند و این هم احادیث حضرت رسول ﷺ که البته چیزی هم که در مورد این مسأله باشد، در آنها ذکر نگردیده است.

۲- نقل ثابت متواتری که دال بر نصف بودن دیه زن در برابر دیه مرد باشد، از صحابه روایت نگردیده است و آنچه در دسترس ما می‌باشد، مجموعه احادیثی از تعدادی از صحابه است که حتی یک اثر از آنها هم ثبت نگردیده است. پس چگونه می‌توان ادعا نمود که صحابه در این باره اجماع دارند، در حالی که حتی از بعضی از صحابه هم قول به نصف بودن دیه زن به اثبات نرسیده است؟»

۳- ادعای انعقاد اجماع علمای اسلام بعد از عصر صحابه برسر این مسئله که دیه زن نصف دیه مرد است، به دلایل زیر رد می‌گردد:

یکم: خبری که دلالت بر انعقاد چنین اجماعی از طرف آنها نماید، اثبات نگردیده است.

دوم: اجتماع علما برای تأیید چنین مسأله‌ای به خاطر دوری سرزمین‌های آنها از همدیگر و کثرتشان بعد از عصر صحابه محال است.

سوم: وجود مخالفانی مثل: اسماعیل بن عُلَیَّه^(۱) (شیخ شافعی)، احمد، ابوبکر اصم، ابن حزم و همه ظاهریه. این اشخاص معتقدند که دیه زن مثل دیه مرد است و گفتیم که جمهور معتقدند حتی اگر یک نفر هم با اجماع مخالفت نماید، این اجماع مورد قبول و حجت نیست، پس حالا که بیشتر از یک نفر با آن مخالف هستند چه؟

چهارم: اختلاف علمای اسلام - با فرض وجود چنین اجماعی - بر سر اینکه آیا این اجماع، اجماع حقیقی به شمار می‌آید و در صورت وقوع آیا حجت محسوب می‌گردد؟

قول راجح این است که چنین اجماعی چون مبتنی بر نصی از کتاب و سنت و یا قول جمعی از صحابه که اتفاقشان بر آن برای ما ثابت شده باشد. نیست و به عنوان اجماع حقیقی و حجت در دین خدا محسوب نمی‌گردد، و تاکنون وقوع چنین اجماعی از طرف علمای اسلام در هیچ عصر و دوره‌ای اثبات نگردیده است و اتفاق ائمه مذاهب اربعه بر اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، اجماع محسوب نمی‌گردد، زیرا از زمانی که پایه‌های مذاهب و ریشه‌های آن تاسیس گردیده قول لاحق مؤید قول سابق بوده است و به همین خاطر ندای

۱. ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن مقسم الاسدی مشهور به ابن عُلَیَّه است که در سال ۱۵۱ هـ. چشم به جهان گشود از رجال حدیث و قائل به خلق قرآن بود و با امام شافعی مناظراتی داشته است. مذهب وی مهجور و در فقه دارای تصنیفاتی می‌باشد که بیشتر به جدل شباهت دارد. که از آنها «الرد علی المالك» می‌باشد که ابو جعفر ابهری روی آن نوشته در سال ۲۱۸ در بغداد و به قولی در بصره وفات یافت. برای توضیحات بیشتر. ر.ک. به: الاعلام، ج ۱، ص ۳۲؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۰.

همه علمای یک مذهب در حقیقت همان صدای امام آن مذهب است و نمودار (تجسم) قولِ امام آن مذهب می‌باشد و لاغیر، پس اتفاق نظر مذاهب اربعه در مورد این مسأله در حقیقت اتفاق نظر چهار نفر از ائمه مسلمانان می‌باشد؛ زیرا آنها نیز تعدادی از علمای این امت هستند نه کل آنها، و هیچ کس هم نگفته که اتفاق آنها بر یک امری اجماع محسوب می‌شود و فی حد ذاته هم حجت نیست.

به طور کلی کلام مجتهد بی قید و بندی که تمام تواناییهایش را در راه جستجو و تحقیق به کار برده و خود را ملزم و متعهد نموده که قولی مخالف قول خدا و سنت رسول و اجماع سلف صالح و بزرگوار نگوید، دارای اعتبار و ارزش می‌باشد و قول شخص مقلد هر چند که به مراتب عالیه علمی رسیده باشد بی ارزش و غیر معتمد می‌باشد. ابن قیم بر این باور است که: «مردم اختلافی بر سر این مسئله که تقلید علم نیست، ندارند و به شخص مقلد هم عالم اطلاق نمی‌گردد.»^(۱) شوکانی گفته است: «تقلید جهل است نه علم.»^(۲) از سیوطی و دیگران هم چنین اقوالی و حتی شدیدتر از آن نقل گردیده است.

با وجود تمامی این اقوال ادعای اجماع بر سر این مسئله حجتی واهی و بدون داشتن اساس متین و محکم است و همین که مبتنی بر نص صحیح صریح یا اجماع صحابه نیست، شاهد خوبی برای این ادعاست و قول امام شافعی در مورد این مسأله برای ما کفایت می‌کند که فرمود:

۱. ابن قیم الجوزیه: اعلام الموقعین عن رب العالمین، ج ۱، ص ۵.

۲. شوکانی: ارشاد الفحول، ص ۲۳۶.

«مسأله‌ای که برسر آن اتفاق نظر و اجماع نموده‌اند یا به این صورت است که می‌گویند آن از طرف رسول خدا ﷺ نقل گردیده (و سنت اوست)، ولی آنچه که از طرف پیامبر ﷺ گفته نشده باشد، احتمال دارد که بگویند از طرف رسول خدا ﷺ و یا غیر ایشان می‌باشد. (البته) این قول پیامبر ﷺ به شمار نمی‌آید، زیرا کسی که از طرف پیامبر ﷺ خبر نقل می‌کند باید از خود آن حضرت شنیده باشد. چون روایت حدیثی که نسبت به گوینده آن ظن وجود دارد، جایز نیست»^(۱) و آیا از پیامبر ﷺ یک حدیث که دلالت بر تنصیف دیه زن در برابر دیه مرد نماید، ثابت گردیده تا آنها اجماع موهومشان را براساس آن بنا نمایند؟»

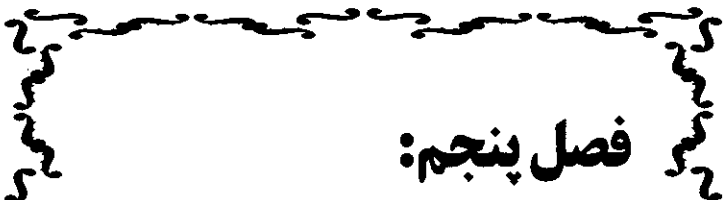
اگر چنین حدیث ثابتی وجود داشت، با توجه به اینکه روش ما التزام به نصوص کتاب و سنت و وقوف در ظواهر آن بدون خیانت، پیچیدگی و ابهام می‌باشد، دیگر احتیاج به چنین مناظره و محاجه‌ای نداشتیم. زیرا خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^(۲)

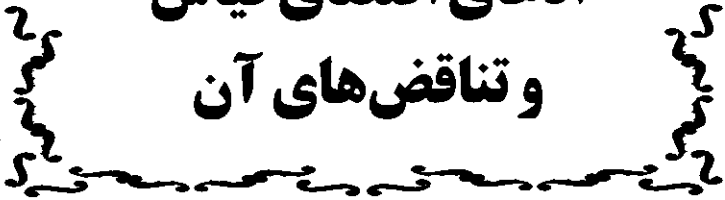
«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده ایشان باید تابع اراده خدا و رسول باشد).»

۱. محمد بن ادریس الشافعی: الرسالة، ص ۴۷۲، شماره ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱.

۲. الاحزاب (۳۳): ۳۶.

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical scrollwork and floral patterns at the corners and midpoints.

فصل پنجم:

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical scrollwork and floral patterns at the corners and midpoints.

ادعای اقتضای قیاس
و تناقض های آن

۵- ادعای انتضای قیاس و تناقض های آن

اگر عده ای از علما برای بیان نظریه تنصیف دیه زن به احادیث و روایاتی که ذکر آنها گذشت استناد نموده اند، همچنین اگر عده ای نیز ادعا نموده اند که برای این مسأله اجماع منعقد شده است که با ارائه دلیل، ضعف آنها را بیان نمودیم و صحت مطلب بر ایمان روشن شد، عده ای دیگر از علما، دیه زن را با مسائلی چون: شهادت، میراث، ملکیت نکاح و منفعت عمومی قیاس نموده و گفته اند چون سهم زن در این امور کمتر از سهم مرد است، پس باید دیه او هم نصف دیه مرد باشد. در این فصل تمام تلاش خود را برای بررسی مسائل قیاسی آنها و بیان نقاط ضعف آنها به کار می بریم.

۵-۱- شهادت

قائلان نظریه تنصیف دیه زن می گویند خداوند متعال در قرآن می فرماید:

﴿وَأَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَبِغُلٍّ وَأَمْرَاتَانِ مَعَنْ

تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدُهُمَا فَتَذْكُرَ إِحْدَهُمَا الْآخَرَىٰ» (۱)

«و دو نفر از مردان خود را به گواهی گیرید، و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن، از میان کسانی گواه کنید که مورد رضایت و اطمینان شما هستند (این دو زن به همراه یکدیگر باید شاهد قرار گیرند). تا اگر یکی انحرافی پیدا کرد، دیگری به او یادآوری کند»

شهادت زن در این آیه نصف شهادت مرد است. بنابراین دیه به شهادت قیاس می شود و آن هم نصف می باشد.

در جواب باید گفت که این آیه به موضوع شهادت اختصاص دارد و بر چیز دیگری غیر از آن دلالت نمی کند. و دلیل آن هم این است که خداوند متعال می فرماید:

﴿... أَنْ تَضِلَّ إِحْدُهُمَا فَتَذْكُرَ إِحْدَهُمَا الْآخَرَىٰ...﴾ (۲)

«تا اگر یکی انحرافی پیدا کرد، دیگری به او یادآوری کند».

فراموشی در این آیه علتی است که نشانگر عدم اهلیت زن برای شهادت به صورت دقیق و کامل می باشد که (البته) این علت در مسأله دیه وجود ندارد. شهادت در امور مالی مثل بیع، قرض، دین، اجاره، رهن، اقرار، غصب و نیز در امور جسمی مانند: نکاح، رجعت، طلاق و... می باشد، تمامی این امور متناسب با حال مرد است و هیچ تناسبی با حال زنی که مأمور ایجاد آرامش، امنیت و نظم در امور داخلی منزل برای ساختن یک خانوادهٔ مسلمان صالحی که پایه های

۱. البقره (۲): ۲۸۲.

۲. همان.

جامعه اسلامی بر آن بنا می‌شود و هنگامی که مرد مشغول انجام وظیفه برای امرار معاش و مبارزه با سختیها و تحمل ناملايمات زندگی است، ندارد.

زن طبیعتاً توانایی انجام کارهایی مثل امور مالی، معاملات، قضاوت و منازعات را هر چند تمام تلاش خودش را هم به کار ببرد، ندارد؛ زیرا زن عنصر ضبط دقیقی را که برای شهادت در چنین اموری لازم است، ندارد. به همین دلیل خداوند تعالی شهادت دو زن را مثل شهادت یک مرد، برای اینکه اگر یکی از آنها چیزی را فراموش نمود، دیگری یادآوری نماید، قرار داده است.

زن بیشتر دقت خود را صرف اموری مثل خانه‌داری، تربیت فرزندان و...، که اختصاص به او دارد، می‌کند و کمتر به امور مورد توجه مرد اهتمام می‌ورزد. به همین خاطر فراموشی بیشتر از مردان بر او غالب می‌شود و البته مقتضای طبیعت آدمی نیز همین است که اموری که برایش مهم نیستند و مرتبط با او نمی‌باشند، زود از یاد می‌برد. در حالی که می‌بینیم در اموری مثل مسائل مربوط به زنان، ولادت، طهر، حیض، رضاع، استهلال^(۱)، بکارت، ثبوت، جرایم و جنایاتی که در اجتماعات زنانه واقع می‌شود و مردان از شهادت در آنها معذورند، چون این‌گونه امور با طبیعت زن سازگار هستند، شهادت زن پذیرفته

۱. گریه کردن نوزاد را در هنگام ولادت استهلال گویند.

استهلال الصبی استهلالاً: رفع صوته بالبكاء و صاح عند الولادة، سعدی، ج ۱، القاموس الفقهي، ص ۳۶۸.

می‌شود و این سنت خداوند سبحان است که زن در اموری که مرتبط با خود اوست، شهادتش کامل پذیرفته می‌شود، اما در جاهایی مثل حاکمیت و قضاوت که حوزه‌های ورود او نیستند، شهادتش دچار نقصان می‌شود. زن در اموری که مربوط به خود اوست شهادتش کامل می‌باشد ولی زمانی که پا از این دایره فراتر گذارد، چون در حوزه‌ای که محل فعالیت او نیست، وارد شده است، از درجه صلاحیتش کاسته می‌شود و شهادتش ناقص خواهد بود. اما چیزی که مورد نظر این آیه است ادای شهادت برای اقرار حقوق، ایقاع حدود، دفع مظالم، و کاستن بدهی‌های افراد برای اجرای عدالت، رفع ظن و اتهام می‌باشد و این کار مرد است و جزو حوزه اعمال زن به خاطر رعایت حالات شخصی و عاطفی و طبیعی‌اش به حساب نمی‌آید و زن در این مورد حالت یک شخص بدوی را دارد که شهادت او در مورد شخص شهری پذیرفته نمی‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است که: (لاتجوز شهادة البدوی علی صاحب قرية)^(۱)

«شهادت بدوی برای شخص شهری جایز نیست.»

شخص بدوی چون از شهر دور است و به اموری که در شهر واقع می‌شود، آگاهی ندارد، شهادتش در مورد شخص شهری قابل اعتماد و دقیق نمی‌باشد. همین‌طور علما معتقدند که «شهادت شخص فاسق، شخص کزولالی که توانایی نوشتن ندارد، صبی و کسی که به

۱. به روایت ابو داود: کتاب الاقضية، باب شهادة البدوی علی اهل الامصار، حدیث شماره (۳۶۰۲/۳۰۶۹). ابن ماجه: فی الاحکام، باب من لاتجوز شهادته، عن ابی هريرة.

سوء حفظ و کثرت سهو و اشتباه معروف است، به خاطر عدم اعتماد به قول آنها و عدم اطمینان به سلامت آنها پذیرفته نیست.^(۱)

آیا دیه شخص بدوی، فاسق، صبی، احرس^(۲) و کسی که به غفلت و سوء حفظ مشهور است را به خطراتی که شهادتشان کامل و یا اصلاً قابل قبول نیست، نصف دیه انسان سالم قرار داده‌اند؟ اگر حتی یک نفر هم چنین قولی بیان می‌نمود ما در برابر حجت و برهان آنها تسلیم و حرفشان را می‌پذیرفتیم.

۵-۲- میراث

کسانی که قائلند دیه زن نصف دیه مرد است، دیه را با این قول خداوند متعال قیاس می‌نمایند که در مورد میوات می‌فرماید:

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ خَظِّ الْأُنثَيْنِ﴾^(۳)

«خداوند درباره (ارث بردن) فرزندان (و پدران و مادران) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مردید و دخترانی و پسرانی از خود به جا گذاشتید) بهره یک مرد به اندازه بهره دوزن است.»

در جواب این مسئله هم باید گفت که مرد موظف به تأمین نفقه، انجام امور منزل، پرداخت بدهی، قبول تعهدات، پرداخت مهریه زن، تأمین وسایل منزل و... می‌باشد. بنابراین سهم او دو برابر سهم زن قرار داده

۱. سید السابق: فقه السنه، ج ۳، صص ۴۳۹ - ۴۳۲.

۲. از خرس و به معنای گنگ و لال می‌باشد. آذرنوش، فرهنگ معاصر.

۳. النساء (۴): ۱۱.

شده، لکن زن هیچ‌گونه مسؤولیتی در قبال خانواده و افراد آن از لحاظ تأمین نفقه و... ندارد و جز با طیب نفس و رغبت موظف به انجام هیچ‌کدام از امور مذکور نمی‌باشد. در نتیجه برای کاهش مسؤولیتهای مالی ای که بردوش مرد است و یاری او در انجام آنها، اگر سهم او در ارث دو برابر سهم زن قرار داده شود، مناسبت دارد و مشکلی پیش نمی‌آید. نصیبی که از ارث به زن می‌رسد سهم اختصاصی اوست و هرگونه که خواست می‌تواند در آن دخل و تصرف نماید و هیچ‌کس نمی‌تواند چیزی از او بخواهد؛ زیرا این سهم برای بزرگداشت، دلجویی و تقدیر از نقش به‌سزای زن در ساختن فرد، خانواده و جامعه به او اختصاص داده شده و اموری چون پرداخت مهر، نفقه افراد تحت تکفل، دیه و پرداخت قرض و وظیفه مرد است و زن در هیچ‌کدام از این امور به خاطر استقلال مالی و سهمی که اسلام به خاطر نقش سازنده‌اش و وفاداری در برابر حق او به زن عطا نموده، شرکت نمی‌کند. و اگر کسی بگوید: چون زن در پرداخت دیه شرکت نمی‌کند، واجب است که دیه‌اش نصف باشد.

در جواب می‌گوییم: پس چرا شما دیه صبی و مجنون را که در پرداخت دیه شرکت نمی‌کنند به واسطه قیاسی که ارائه نموده‌اید نصف دیه کامل قرار نمی‌دهید؟! در حقیقت دیه زن که این افراد اصرار بر تنصیف آن در برابر دیه مرد دارند به خود زن تعلق نمی‌گیرد؛ زیرا زن خوددش کشته می‌شود و آن دیه به عنوان ارث به ورثه مقتول تعلق می‌گیرد، پس چگونه با اجتهادی که مبتنی بر سند و دلیل

محکمی نمی‌باشد ورثه این زن مقتوله را از نصف ارث محروم می‌نمایید؟! بنابراین قیاس دیه زن به مقدار سهم الارثی که به او تعلق می‌گیرد، فاسد است؛ زیرا درمسأله ارث، زن موظف به انجام اموری که برعهده مرد است، نمی‌باشد، ولی در مسئله دیه، زن می‌میرد و دیه‌ای که به او تعلق می‌گیرد به ورثه‌اش به عنوان ماترک می‌رسد و اگر حکم کنیم دیه زن نصف است به ورثه و نه کس دیگری ضرر وارد نموده‌ایم و در واقع در حق ورثه نقصان پیش می‌آید و حقشان به سببی غیر شرعی ضایع می‌گردد.

۵-۳- ملکیت نکاح

قائلان به عدم مساوات زن و مرد در دیه، این بار به ملکیت نکاح استناد نموده و گفته‌اند: چون ملکیت نکاح فقط در دست مرد است و مرد اهلیت مالکیت در نکاح و همه امور مالی را دارد و زن هیچ‌گونه حق تملکی در نکاح ندارد، ولی در امور مالی حق تملک دارد بنابراین زن نصف مرد است، و دیه را نیز با آن مقایسه نموده و گفته‌اند که: «دیه زن نصف دیه مرد است»،^(۱) اما این اقوال آنها به دلایل زیر رد می‌شود:

أ. علمای اصول بر خلاف کسانی که آنوئت (زن بودن) را از جمله موارد نقص اهلیت می‌دانند، آن را از جمله عوارض اهلیت به شمار

۱. جماعة من علماء الهند: الفتاوی الهندیه، صص ۲۶ - ۲۷؛ السرخسی: المبسوط، ص ۸۰؛ الجمیلی: الدیه و احکامها، صص ۳۶۸ - ۳۶۹.

نیاورده‌اند و این دلالت بر کمال اهلیت زن می‌نماید. همان‌طور که می‌دانید عوارض اهلیت دو دسته‌اند:

یکم: **عوارض سماوی**: که از جانب انسان و در اختیار خود او نیست، مثل جنون، عته^(۱)، نسیان، نوم، اغماء و... .

دوم: **عوارض اکتسابی**: اموری هستند که در اختیار انسان می‌باشند و خود آنها دو دسته می‌باشند:

۱ - عوارض اکتسابی از طرف خود شخص مانند سکر، هزل، سفر، خطا و....

۲ - عوارض اکتسابی از طرف دیگران مانند اکراه و...»^(۲)

همان‌طوری که دیده شد، انوئت (زن بودن) از جمله عوارض اهلیت قلمداد نشده است.

ب. خداوند سبحان ملکیت زن را در طلاق به خاطر شدت غضب زن و انجام اعمال غیر ارادی در هنگام عصبانیت و متغیر شدن حال او و عطوفت شدید مقید نموده است و چون عکس العمل زن در این گونه مسائل سریعتر از مرد است، خداوند علیم اولاً، به خاطر حفظ مصلحت زن و اینکه در برابر هوای نفس قرار نگیرد. و ثانیاً، برای حفظ حریم خانواده از فروپاشی به خاطر مسائل کوچک و پیش پا افتاده مالکیت طلاق را در دست مرد قرار داده است.

۱. نوعی اختلال عقلی است که فرد را کم فهم، خُل و یاوه‌گو می‌کند. دکتر زیدان - الوجیز، ص ۱۰۴.

۲. محمد الخضری بک: اصول الفقه، صص ۹۴ - ۱۱۰.

ج. مالکیت مرد در نکاح و طلاق از جمله اصول مقررۀ اسلام می‌باشد؛ زیرا مرد آقای خانه و متصرف در امور منزل می‌باشد و زن مؤظف است که یار و غمخوار و همراه مرد باشد و هرگاه که مرد از او چیزی خواست، از مرد خود اطاعت نماید و هر وقت به او نگاه کرد، خوشحال و مسرورش گرداند و از مال و ناموسش در هنگام غیبت مرد محافظت نماید، البته این هیچ منافاتی با امر «ریاست» (قوامت)، مرد ندارد و اگر چنین قوامتی به دست زن داده شود موجب نقصان در کمال اهلیت او می‌گردد.

د. قول به عدم اهلیت زن در ملکیت نکاح مطلق نیست، زیرا خداوند متعال این مالکیت را به منظور حکمتی که خودش می‌خواهد و برای هدایت زندگی به مسیر صحیح آن در دست مرد قرار داده و اگر بگوییم که دلیل آن فقط و فقط عدم اهلیت زن است به دو سبب درست نمی‌باشد:

یکم: درست است که شارع مالکیت نکاح را به دست مرد داده ولی این مالکیت به جلب رضایت زن مقید گردیده و اگر زن با آن موافقت نماید، مسئله تمام می‌شود و اگر موافقت ننماید، هیچ‌کس نمی‌تواند او را مجبور به چنین کاری بکند.

ابن تیمیه در این باره می‌گوید: «با استناد به فعل پیامبر ﷺ و دستور ایشان هیچ‌کس اجازه ندارد زنی را بدون جلب رضایت و کسب اجازه از او به عقد نکاح دیگری در بیاورد، اگر زن در این حالت مخالفت نمود، هیچ‌کس حق ندارد او را مجبور به نکاح نماید. لکن پدر

می تواند دختر صغیر باکره اش را بدون جلب رضایت و کسب اجازه او شوهر بدهد، ولی در مورد دختر بالغ ثیب، نه پدر و نه کس دیگری به اجماع مسلمین حق چنین کاری را ندارد و کسی به جز پدر و جد نمی توانند دختر باکره بالغ را به اجماع مسلمین بدون اذن او به عقد نکاح دیگری در بیاورد. البته بهتر است که پدر و جد از او کسب اجازه نمایند و توجه و رضایتش را در این کار جلب کنند.^(۱)

ابن تیمیه درباره اجبار پدر در نکاح می گوید: «مردم (علماء) در مورد مظنه اجبار به این صورت که آیا بکارت است یا صغریا هردوی آنها با همدیگر اختلاف دارند؟

قول صحیح با استناد به این حدیث پیامبر ﷺ که فرمودند:
(لا تنکح البکر حتی تستأذن ولا الثیب حتی تستأمر)

«بکر بدون استئذان و بیوه بدون مشورت و موافقت تزویج نمی شود»
این است که مظنه اجبار، صغری می باشد و هیچ کس نمی تواند، دختر بالغ را مجبور به نکاح (ازدواج) نماید. زیرا پیامبر ﷺ از این کار نهی نموده و نهی مقتضی فساد می باشد و البته نهی شامل «أب و غیر أب» می گردد. این قول به واسطه حدیث دیگری که از پیامبر ﷺ روایت شده و فرموده است: (البکر یستأذنن أبوهما)

«پدر از بکر اذن نکاح می گیرد»

تأیید می گردد.^(۲)

۱. ابن تیمیه: مجموع الفتاوی، ج ۳۲، صص ۳۹ - ۴۰.

۲. همان، ج ۳۲، صص ۲۲ - ۲۳.

دوم: زن اگر ضمن عقد شروطی تعیین نماید و زوج هم آنها را بپذیرد، باید به مفاد آن شروط عمل نماید و اگر خلف وعده نماید و یا اخلاقی در آن شرط به وجود بیاورد، زن مختار است، می‌تواند با او به زندگی ادامه دهد، یا اینکه از او جدا شود.

از ابن تیمیه در مورد زنی که ضمن عقد شرط نموده، شوهرش حق تجدید فراش (ازدواج مجدد) ندارد و نیز نباید او را از شهری که در آن است، منتقل نماید، اگر همسرش برخلاف این شرط عمل کند، آیا نکاح فسخ می‌شود یا نه؟ سؤال شده، ابن تیمیه در جواب گفتند: «بله، این شروط و تمام آنچه که در معنای شرط است با استناد به این حدیث پیامبر ﷺ که فرمودند:

(ان احق الشروط ان توفوا به ما استحلتم به الفروج)

و نیز قول حضرت عمر که فرمودند: «مقاطع الحقوق عند الشروط» صحیح می‌باشد. زیرا پیامبر ﷺ وفا به شروطی را که موجب حلالیت زن و شوهر برای همدیگر می‌گردند را لازم و واجب دانسته و در این مورد اگر مثلاً زوج در مثال قبل الذکر ازدواج مجدد نماید و یا اینکه زن را منتقل کند، نکاح فسخ می‌شود. قول صحیح‌تر آن است که این فسخ همچون «عنه»^(۱) است و به حکم حاکم هم احتیاج ندارد و هر وقت که به حاکم مراجعه شود، اگر خواست آن را تأیید می‌نماید و اگر خواست آن را باطل اعلام می‌کند.»^(۲)

۱. ناتوانی جنسی، برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: معجم متن اللغة، ج ۴، ص ۲۲۸.

۲. ابن تیمیه: مجموع الفتاوی، ج ۳۲، صص ۱۶۴ - ۱۶۵.

ابن تیمیه در جایی دیگر نیز گفته است: «اگر زن در ضمن عقد شرط نماید که شوهرش نباید ازدواج مجدد نماید و او بر خلاف شرط مورد توافق عمل نمود، زن مختار است، اگر خواست به زندگی با آن مرد ادامه می دهد و اگر نخواست از او جدا می شود.»^(۱)

فائلان به نظریه عدم مساوات زن و مرد در دیه در مورد این مسأله دچار تناقض شده اند؛ زیرا یک بار انوئت (زن بودن) را همچون جنون، رقی و کفر از جمله امور مُنْقِضِ دیه می دانند و ذکورت (مرد بودن) را جزء یکی از شش فضیلتی که قاتل بر مقتول دارد، به حساب می آورند، اما در جای دیگری گفته اند: «فضیلت ذکورت (مرد بودن) در مورد قصاص اعتبار ندارد و مرد در برابر زن کشته می شود»، این اقوال بسیار عجیب به نظر می رسد.

در اینجا این سؤال مطرح می شود که به چه دلیلی انوئت (زن بودن) را در مورد دیه به کار می برید ولی در قصاص آن را معتبر نمی دانید و معتقدید که مرد در برابر زن کشته می شود؟

اگر جواب آنها این باشد: به خاطر اینکه نص صریح بر قصاص مرد در برابر زن دلالت می کند. باز می گوئیم: آیا نص صریحی که دلالت بر نصف بودن دیه زن در برابر دیه مرد نماید، می توانید ارائه دهید، یا اینکه دلیل شما فقط قیاس است؟

پس نتیجه می گیریم: نصی که بر این موضوع دلالت نماید، وجود

ندارد و قیاسی هم که مطرح نموده‌اند، فاسد است و جای بحث ندارد.

۵-۴- نقص منفعت زن

قائلان به نصف بودن دیه زن آن را با منفعتی که زن و مرد در جامعه دارند قیاس نموده و گفته‌اند: «منفعت مرد (برای جامعه) بیشتر از منفعت زن است. زیرا مرد اموری چون مناصب دینی، حکومتداری، پاسداری از مرزها، جهاد، پاسداری از ناموس مردم، آبادانی زمین، کارهای صنعتی، دفاع و حمایت از امور دینی و دنیوی را در دست دارد و علاوه بر آن ضایعه فقدان یک مرد بیشتر از ضایعه فقدان یک زن می‌باشد. به همین خاطر حکمت اقتضا می‌نماید که دیه زن به دلیل تفاوت بین این دو قشر نصف دیه مرد باشد.»^(۱)

بله، درست است که مرد عهده‌دار اموری چون مناصب ولایت، قضا، پاسداری از مرزها، کارهای صنعتی و آبادانی زمین می‌باشد، لیکن اینها باعث نمی‌شوند که حق زن را ضایع نماییم و یا اینکه از نقش سازنده او در جامعه بکاهیم و یا آن را نادیده بگیریم؛ زیرا نقشی که زن در صحنه زندگی بازی می‌کند کمتر از نقش مرد نیست، اما تنها این فرق را با هم دارند که نقش مرد به خاطر **اقتضای** جامعه بزرگتر، بارزتر و روشن‌تر از نقش زن می‌باشد، نقش زن در حفظ ناموس و اموال مرد،

۱. ابن القيم: *اعلام الموقعین عن رب العالمین*، ج ۱، ص ۱۴۹؛ برهان الدین المرغانی: *الهدایه فی شرح البدایه*، ج ۹، ص ۲۱۰.

ایجاد آرامش در منزل، تربیت و پرورش اولاد صالحی که سازنده جامعه‌ای صالح باشند، است. در چنین حالتی اگر منفعت زن مساوی منفعت مرد نباشد، کمتر از آن نخواهد بود و در واقع مرد در جبهه خارجی مشغول مبارزه و تلاش برای ساختن زندگی‌ای بهتر است و زن در جبهه داخلی به این مهم می‌پردازد. البته همان‌طور که گفتیم در همه این امور به خاطر اقتضای دوران و جامعه نقش مرد روشن و مشخص، و نقش زن مستور و پوشیده می‌باشد. در چنین مواردی هرگاه خواستیم نقش زن را در جامعه نادیده بگیریم کافی است که به مردی فکر بکنیم که آرامش روحی در منزل و آرامش اجتماعی در جامعه و محل کارش ندارد، چنین شخصی اسرار و رموز زندگی‌اش بر ملا می‌گردد، اولادش نابود می‌شوند و اموالی هم که بخواهد از آنها نگهداری نماید، نخواهد داشت، و بدون شک او مردی شکست خورده، مضطرب، عقده‌ای و روانی خواهد شد که صلاحیت اداره و سرپرستی زندگی را نخواهد داشت و همین‌طور فردی مثرثر برای جامعه نخواهد بود. وقتی که مرد مشغول کار و تلاش برای زندگی و تنظیم امور مربوط به آن و سیاست‌گذاری در اداره آن می‌باشد، زن پشتیبان و حامی مرد است، اگر او چنین کاری نکند پشت مرد خالی می‌گردد و حتی در کوچکترین مسائل زندگی می‌توان او را به آسانی بر زمین زد، در نتیجه تمام تلاشهای مرد به باد فنا خواهد رفت.

اگر زن و وجود او نباشد مرد توانایی انجام اموری چون رهبری جامعه، حفاظت از مرزها، جهاد در راه خدا، فتح سرزمین‌ها، ترسیم

نقشه‌ها، برپایی تمدن‌ها، و بنای شهرها و... را نخواهد داشت. پس آیا نقشی که خداوند متعال مرد را موظف به انجام آن نموده و با نام سنت قیمومت از آن یاد می‌کند، یعنی اینکه ما زن را از کلیه حقوقی که متعلق به اوست به این بهانه که قیمومت به دست او نیست و در ید اختیار مرد است، محروم نماییم؟

علاوه بر این آیا کسی به این موضوع فکر کرده که چون صبی صغیر کاری جز خوردن، آشامیدن، پوشیدن، و بازی کردن ندارد. و نفعش به حال جامعه کمتر از ضررش می‌باشد؛ پس بهتر است که دیه‌اش نصف دیه شخص بالغ عاقل باشد؟! و شاید یک مرد از میان هزاران متفکر و عالمی که وجود دارد، منفعتش برای جامعه به اندازه هزاران مرد باشد؟ آیا کسی گفته است که دیه شخصی که نفع بیشتر دارد، با دیه شخصی که اصلاً نفع ندارد و یا نفع کمتری دارد، با هم فرق می‌کند؟ همه این قیاس‌ها اموری ظنی هستند و دین خدا بر چنین امور قیاس ظنی‌ای بنا نمی‌شود. و کعب از ابوحنیفه نقل نموده است که:

(البول في المسجد احسن من بعض القياس)^(۱)

«دفع ادرار در مسجد چندان قبیح نیست که بعضی از قیاس‌ها!»

البته این با علم به این مسئله است که علمای اصول بر سر اینکه آیا حدود و کفارات حمل بر قیاس می‌شوند یا نه؟ اختلاف دارند. گروهی معتقدند: «کفارات و حدود حمل بر قیاس نمی‌شوند» و گروه

دیگر معتقدند: «جایز است.» مانعان گفته‌اند: «حدود و کفارات شامل تقدیرات و حکمتهایی است که قابل فهم نیستند و عقل از درک حکمت آنها عاجز می‌باشد، مثل عدد ۱۰۰ در زنا و ۸۰ در قذف.»^(۱) در جواب آنها می‌گوییم: «دیه هم كفاره است، كفاره‌ای که مقدار آن صد شتر و به صورت مغلظه^(۲)، مخففه^(۳)، پنجاه شتر، یا غُرّه، یا عبودامه می‌باشد و عقل نیز از درک حکمت اعداد آن عاجز می‌باشد، چگونه در این حالت دیه در زیر مجموعه قیاس می‌گنجد، به نحوی که حتی در آن اعمال نظر می‌نماید؟

امام شافعی در مورد قیاس می‌گوید: «در احکامی که صادر می‌نماییم، ابتدا به اجماع و سپس به قیاس حکم می‌کنیم در حالی که اجماع از قیاس ضعیف‌تر است، لکن آن به منزله ضرورت می‌باشد، زیرا زمانی که خبر وجود داشته باشد عمل به قیاس جایز نیست، مثلاً در سفر وقتی کسی به دنبال آب بگردد و پیدا نکند، تیمم به منزله طهارت است و اگر آب پیدا کرد، دیگر تیمم طهارت محسوب نمی‌شود؛ زیرا

۱. الشوکانی: *ارشاد الفحول*، ص ۲۲۳.

۲ و ۳. دیه: مالی است که در اثر جنایت بر نفس واجب می‌شود. دیه خود دو نوع است: مغلظه و مخففه.

۱- مغلظه: تغلیظ تشدید در دیه است که ممکن است از چند جهت باشد: ۱- از نظر نوع و سن شترانی که باید پرداخت شود. ۲- در زمان بندی پرداخت دیه ۳- اینکه بر عهده چه کسی باشد. دیه مغلظه: در مورد قتل عمد و شبه عمد وجود دارد.

۲- دیه مخففه: در آن از جهات مختلف تخفیف وجود دارد و در مورد قتل خطا می‌باشد. سید سابق، فقه السنه، ج ۲، صص ۵۲۱ - ۵۲۰.

شرط طهارت در تیمم گشتن و نیافتن آب می‌باشد.»^(۱)

پس نتیجه می‌گیریم: کاربرد قیاس برای موارد ضروری و موافعی است که دیگرگریزی از آن نداشته باشیم، اما در قضیه مورد بحث ما یعنی دیه زن ضرورتی برای قیاس نیست، زیرا احکام دیه واضح و روشن است و در مرد و زن یکسان می‌باشد و زمانی که نص قرآنی‌ای که دلالت بر این موضوع نماید وجود دارد، دیگر چه احتیاجی به قیاس هست؟؟؟

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical scrollwork and floral patterns at the corners and midpoints.

فصل ششم:

A decorative rectangular border with intricate, symmetrical scrollwork and floral patterns at the corners and midpoints.

**دلایل مساوات زن و مرد
در مسئلهٔ ديه**

عـدلائل مساوات زن و مرد در مسئله ديه

از رهگذر بررسی وسيع و فراگیر مسئله ديه زن در کتاب، سنت، آثار منسوب به صحابه و تابعین و نیز از طریق بررسی تناقض اجماع و قیاس در مورد این مسئله، اکنون با اطمینان کامل به اینکه ديه زن همانند ديه مرد است و هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند، به بیان دلایل و مرجحاتی می پردازیم که این مطلب را تأیید می کند.

۱- خداوند سبحان در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَّةٌ مُسْلَمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾^(۱)

«هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا. کسی که مؤمنی را به خطا کشت باید که برده مؤمنی را آزاد کند و خونیهایی هم به

کسان کشته بپردازد مگر اینکه آنان در گذرند (و از دریافت خونبها که صد شتر است، چشم پوشی کنند). اگر هم کشته، مؤمن و متعلق به کافرانی بود که میان شما و ایشان جنگ و دشمنی بود، آزاد کردن برده مؤمنی دیه او است (و دیگر خونبهایی به ورثه کشته داده نمی شود). و اگر کشته، از زمره قومی بود که (کافر بودند و) میان شما و ایشان پیمانی برقرار بود (همچون اهل ذمه و هم پیمانان مسلمان) پرداخت خونبها به کسان مقتول و آزاد کردن بنده مؤمنی دیه او است. اگر هم دسترسی (به آزاد کردن برده) نداشت باید دو ماه (قاتل) پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد. خداوند (این را برای) توبه (شما) مقرر داشته است، و خداوند آگاه (از بندگان خود و) حکیم است (در آنچه مقرر می دارد).»

تنها آیه ای است که در قرآن کریم بر مشروعیت دیه آن هم به صورت عام دلالت می کند همین آیه می باشد که به اجماع فقها و مفسرین هیچ تفاوتی بین زن و مرد قائل نشده و احکام آن شامل زن و مرد می شود. پس قائلان به تنصیف دیه زن چگونه برای اثبات قولشان به قرآن کریم استناد نموده اند؟

۲- در سنت مطهر حتی یک حدیث صحیح صریح که به بیان عدم مساوات دیه زن و مرد بپردازد، به اثبات نرسیده است. قائلان به عدم مساوات دیه زن و مرد به احادیث زیر استناد نموده اند:

أ. حدیث معاذ بن جبل که می گوید: (... دية المرأة على نصف من الدية الرجل)

ب. حدیث عمرو بن شعیب از پدرش، از جدش که می گوید: (عقل

المرأة مثل عقل الرجل، حتى يبلغ الثلث من ديتها) البته علما حکم به ضعف هردوی آنها داده‌اند.

ج. حدیث عمرو بن حزم که قائلان به عدم مساوات گفته‌اند: عبارت «دیه المرأة نصف دية الرجل» نیز در آن حدیث ذکر شده است. ما تمامی روایات مربوط به این حدیث را بررسی نمودیم و دست آخر به این نتیجه رسیدیم که چنین عبارتی در حدیث طولانی عمرو بن حزم در عقول نیامده است.

با بررسی تمام این احادیث روشن شد که قول قائلان به تنصیف دیه زن مبتنی بر هیچ حدیث صحیحی نیست. زیرا کتب سنن و احادیث [برای بررسی مجدد] در دسترس می‌باشد، اگر حتی یک حدیث صریح صحیح که بر نصف بودن دیه زن دلالت نماید در آن کتب موجود باشد ما از گفته خود برمی‌گردیم و قول آنها را می‌پذیریم. لیکن اگر آن را نیافتند - و ما مطمئنیم که نمی‌یابند - حق، شایسته پیروی است و باید از حق پیروی نمود.

۳- آثاری که از حضرت عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، علی بن ابی طالب، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت و تابعی بزرگوار سعید بن مسیب روایت نموده‌اند، با توجه به اینکه به بررسی سلسله اسناد یکایک آنها پرداختیم یک اثر صحیح صریح که براینکه دیه زن نصف دیه مرد است، دلالت کند، در آن نیافتیم بلکه بیشتر ضعف آن آثار برایمان روشن شد. با این توضیحات چگونه می‌توانیم این قول را منسوب به همه صحابه بدانیم در حالی که حتی از تعدادی از آنها

درستی آن به اثبات نرسیده است؟

۴- ادعای اجماع بر اینکه دیه زن نصف دیه مرد است به دلایل زیر رد می شود:

أ. نقل صحیح ثابتی که از وقوع چنین اجماعی و چگونگی آن خبر دهد، وجود ندارد.

ب. اتفاق و اجماع صحابه رضوان الله علیهم بعد از وفات پیامبر ﷺ در مورد این مسئله و مسائلی نظیر آن به دلایل زیر مشکل و دشوار به نظر می رسد:

۱- افزایش شمار صحابه.

۲- پراکندگی آنها در شهرها و کشورهای مختلف.

۳- سختی اتصال و ارتباط میان آنها.

حتی بیان چنین قولی از تعدادی از صحابه نیز به اثبات نرسیده در چنین شرایطی چگونه می توان ادعا نمود که همه آنها بر سر این مسأله به توافق رسیده اند؟

ج. ادعای اجماع، با وجود مخالفانی که مخالفتشان مورد اعتنا و اجتهادشان قابل اعتماد و تقلید است، پذیرفتنی نیست، مخالفانی چون امام حافظ اسماعیل بن علیّه شیخ شافعی، و بنابه تعبیر شعبه^(۱) سید محدثین، ابوبکر اصم، ابن حزم و به طور کلی مذهب ظاهریه. از نظر این گروه از علما دیه زن و مرد در نفس و عضو مساوی است.^(۲)

۱. الذهبی: سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۱۰۹.

۲. ابن قدامه: المغنی، ج ۷، ص ۷۹۷؛ الجمیلی، الدیه و احکامها، ص ۳۷۴.

ابن حزم در المَحَلی، باب «افضاء الرجل المرأة» می‌گوید که: حضرت علی (ع) فرموده است: «اگر زوج بدون قصد مرتکب این عمل شده باشد، ضامن نیست و ذمه‌اش بری می‌گردد، زیرا خداوند متعال هم‌خواهی زوج‌ها را برای او حلال نموده است و او هم از حدود خداوند سبحان تجاوز ننموده است و اگر زوج این کار را عمداً انجام داده باشد - با آگاهی به اینکه زوج‌ها را تحمل آن را ندارد - و یا با کنیزش یا شخصی اجنبی مرتکب این عمل شد، باید با یک شیء یا وسیله آهنی قصاص گردد و متضمن پرداخت جریمه نخواهد بود یا اگر زوج به صورت خطایی این کار را انجام داد و همسرش مُرد، باید دیه کامل پرداخت نماید، و ما نیز به این اقوال معتقدیم.»^(۱)

هـ- قائلان به عدم مساوات دیه زن و مرد، دیه زن را با شهادت، سهم الارث زن، نقص اهلیت زن در نکاح و نقص منفعت زن قیاس نموده‌اند. در فصل گذشته با منطقی صحیح دلایل آنها را رد و فساد قیاسشان را اعلام نمودیم.

و- اقرار و تأکید بر اصل مساوات بین مسلمانان بدون هیچ تفاوتی از اصول اساسی دین حنیف ما می‌باشد، خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾^(۲)

«فقط مؤمنان برادر همدیگرند،»

۱- ابن حزم: المَحَلی، ج ۱۰، ص ۴۵۶؛ ابن منظور: لسان العرب، ج ۵، ص ۳۴۳۰؛

زکریا الانصاری: أَسْنَى الْمَطَالِب، ج ۴، ص ۶۴.

۲- الحجرات (۴۹): ۱۰.

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ»^(۱)

«(و بدیشان گفتیم: به اقوام خود برسازند که) این (پیغمبران بزرگی که به آنان اشاره شد، همگی) ملت یگانه‌ای بوده (و آیین واحد و برنامه یکتایی دارند) و من پروردگار شما هستم، پس تنها از من بهراسید (چرا که ملت واحد، با برنامه واحد، باید از خدای واحد بترسد و خویشتن را از عذاب و عقاب او دور بدارد).»

ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت نموده که فرمودند:

(المسلمُ اخو المسلم لا يظلمه ولا يخذله ولا يحقره، التقوى هاهنا، التقوى هاهنا - وَيُشِيرُ إِلَى صَدْرِهِ - بحسب امری مِنَ الشَّرِّ أَنْ يَحْقَرَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ، كُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرَامٌ، دمه و ماله و عرضه... إِنْ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَجْسَامِكُمْ، وَلَا إِلَى صُورِكُمْ، وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ)^(۲)

«مسلمان برادر مسلمان است، نه به او ظلم می‌کند، نه خوارش می‌دارد و نه تحقیرش می‌نماید - و در حالی که به سینه مبارکش اشاره می‌نمود، فرمودند: - تقوی اینجاست، تقوی اینجاست. شخص مسلمان برای بد بودن کافی است که برادر مسلمانش را تحقیر کند، جان و مال و ناموس هر مسلمانی بر مسلمان دیگر حرام است و...، خداوند در روز قیامت به بدن‌ها

۱. المؤمنون (۲۳): ۵۲.

۲. به روایت البخاری: کتاب المظالم، باب لا یظلم المسلم المسلم، حدیث شماره: ۲۴۴۲؛ مسلم: کتاب البر و الصله، باب تحريم الظن والتجسس، حدیث شماره: ۲۵۶۳؛ ابوداود: کتاب الادب، باب الغيبة، حدیث شماره: (۴۸۸۲/۴۰۸۵)؛ الترمذی: کتاب البر و الصله، باب ما جاء في شفقة المسلم على المسلم، حدیث شماره: (۲۰۰۹/۱۵۷۲)؛ أحمد، ج ۲، ص ۶۸ و ج ۵، ص ۷۱، و ج ۴، صص ۶۶ و ۶۹.

و صورتهای شما نمی نگرند بلکه به قلبها و اعمال شما می نگرند.»

از نعمان بن بشیر روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند:

(مَثَلُ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَوَادِهِمْ وَ تَرَاحِمِهِمْ وَ تَعَاطُفِهِمْ، مَثَلُ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالسَّهْرِ وَ الْحُمَى.)

«مَثَلِ مؤمنان در عشق، رحم و عاطفه مَثَلِ بدنی است که اگر عضوی از اعضایش به بیماری مبتلا شود، سایر اعضاء هم آرام و قرار نخواهند داشت، و با او ابراز همدردی می نمایند.»

مسلم روایت نموده است که:

(الْمُسْلِمُونَ كَرَجَلٍ وَاحِدٍ، إِنْ اشْتَكَى عَيْنُهُ اشْتَكَى كُلُّهُ، وَ إِنْ اشْتَكَى رَأْسَهُ اشْتَكَى كُلُّهُ) (۱)

«جامعه مسلمانان مانند بدن یک انسان است که هرگاه چشم و یا سر او، درد بگیرد، تمام بدنش به درد می آید.»

با استناد به این آیات و احادیث در می یابیم که امت اسلامی، امتی واحد، به هم پیوسته، دوستدار و یاریگر هم هستند، و اگر یک نفر از آنها دچار مشکلی شود گویی، همه به آن مبتلا شده اند و آنچه صغیرشان (کودکان) را رنج می دهد، کبیرشان (بزرگترها) را هم می آزارد و هر مصیبتی که بر زنان آنها وارد شود، مردان هم در آن

۱. به روایت البخاری: کتاب الادب، باب رحمة الناس و البهائم، حدیث شماره: ۶۰۱۱؛ مسلم: کتاب البر و الصلة، باب تراحم المؤمنین و تعاطفهم، حدیث شماره: ۳۵۸۶. سعدی شاعر قرن هفتم هجری در این باره می گوید:

«بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند»
«چو عضوی بدرد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار»

شریکند و اگر غیر از این باشد افراد آن برادران دینی نخواهند بود، و جامعه آنها به مثابه یک بدن که هرگاه چشم و یا سرش درد بگیرد، سایر اعضا هم در ابراز همدردی با او بیمار شوند، نخواهد بود.

۷- تقوا و ایمان تنها ملاک و میزان برتری انسانها بر همدیگر است، و در قرآن کریم و سنت پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ صراحتاً به آن اشاره شده است. مانند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (۱)

«ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء) آفریده‌ایم. و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هرکسی با تفاوت ویژگی خاص درونی و بیرونی از دیگری مشخص شود، و در پیکره جامعه انسانی نقشی جداگانه دارد) بی گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شماست...».

﴿وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى الْآثَارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْآبَةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَبَيِّنُ الْآيَةِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (۲)

«و بی گمان غلام مؤمنی از مرد مشرکی بهتر است اگر چه (زیبایی یا ثروت یا موقعیت او) شما را به شگفتی انداخته باشد (و دل از کفتان ربوده باشد). آنان (اعم از زنان یا مردان مشرک) به سوی آتش (دوزخ) دعوت می‌کنند (و سبب شقاوت می‌گردند) و خدا به سوی بهشت و آمرزش به فرمان خود و

۱. الحجرات (۴۹): ۱۳.

۲. البقره (۲): ۲۲۱.

توفیق خویش دعوت می‌کند (و پیروی از دستور او، وسیله سعادت می‌شود)، و خدا آیات خود را برای مردم روشن می‌سازد (و احکام شریعت را با دلایل واضح تفهیم می‌نماید) تا اینکه (راه صلاح و سعادت خویش را بشناسند و) یادآور شوند.

﴿فَلَا تَزْكُوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ (۱)

«پس از پاک بودن خود سخن مگویید، زیرا که او پرهیزگاران را (از همه) بهتر می‌شناسد.»

عقبه بن عامر از پیامبر ﷺ روایت نموده است که فرمودند:

﴿إِنَّ أَنْسَابَكُمْ هَذِهِ لَيْسَتْ بِمُسَبِّحَةٍ عَلَى أَحَدٍ، كُلُّكُمْ بَنُو آدَمَ طِفُّ الصَّاعِ لِمَ تَمْلُؤُهُ، لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِدِينٍ أَوْ تَقْوَى، وَكَفَى بِالرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ بَذِيئًا بَخِيلًا فَاحْشَاءُ﴾ (۲)

«نسب‌های شما مایه طعن و دشنام نیستند؛ همه فرزندان آدم هستید؛ ظرف‌هایی لبریز نشده که آن را پر نکرده‌اید، کسی بر دیگری برتری ندارد، مگر از روی دیانت و تقوا. بخل، هرزه‌گی و بدگویی برای پستی انسان کافی است.»

ابن نضره نقل نموده است که یکی از اشخاصی که خطبه پیامبر ﷺ را در دومین روز از ایام التشریق شنیده بود، برای من روایت نمود که پیامبر ﷺ فرمودند:

(يا ايها الناس: ألا إنَّ ربَّكم واحدٌ، ألا وإنَّ إياكم واحد، ألا لافضل لعربي على

أعجمی، ولا لعجمی علی عربی، ولا لأحمر علی أسود، ولا لأسود علی أحمر،
إِلَّا بالتقوی، أَتَلَفْتُ؟؟... قالوا: بَلَّغَ رسولُ اللَّهِ صلى الله علیه وسلم...^(۱)
«ای مردم، آگاه باشید که خدای شما یکتاست و پدرتان نیز یکی است،
عرب بر عجم، عجم بر عرب، سیاه بر سفید و سفید بر سیاه هیچ برتری و
فضلی جز در تقوای الهی ندارند، آیا پیام مرا دریافت نمودید؟ همه گفتند:
بله، ای رسول خدا.»

قیس بن حازم از عمرو بن عاص روایت نموده است که پیامبر ﷺ
فرمودند:

(إِنَّ آلَ أَبِي فَلانٍ لیسوا بأولیائی، إِنَّمَا ولیی اللَّهُ وصالح المؤمنین)^(۲)
«آل ابی فلان اولیای من نیستند بلکه ولی من خداوند سبحان و افراد صالح
مومن هستند.»

عموم آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ بر این مسأله تأکید دارند که
ملاک برتری و تفاضل انسانها بر همدیگر در حسب و نسب، زن یا مرد
بودن، فقیر و غنی بودن نیست بلکه ارزش در تقوای الهی می باشد و
هر که با تقواتر باشد، نزد خدا محبوب تر است و...:

۸- خون همه مسلمانان - و مرد و زن، کوچک و بزرگ، (غیر از کسانی
که استثنا شده اند) - با استناد به کتاب و سنت حرام می باشد. خداوند

۱. / احمد، ج ۵، ص ۴۱۱.

۲. به روایت البخاری، کتاب الأدب، باب تبیل الرحم ببلالها واللفظ له. حدیث شماره
۵۹۹۰: مسلم: کتاب الایمان، باب موالات المؤمنین و مقاطعه غیرهم، حدیث شماره
۲۱۵: / احمد: ج ۴، ص ۲۰۳.

علیم می فرماید:

﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^(۱)

«و کسی که مومنی را از روی عمد بکشد و (از ایمان او با خبر بوده و تجاوز کارانه او را به قتل برساند و چنین قتلی را حلال بداند، کافر به شمار می آید و) کیفر او دوزخ است و جاودانه در آنجا می ماند و خداوند بر او خشم می گیرد و او را از رحمت خود محروم می سازد و عذاب عظیمی برای وی تهیه می بیند.»

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً﴾^(۲)

«هیچ مومنی را نسزد که مؤمن دیگری را بکشد مگر از روی خطا»

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا﴾^(۳)

«و خودکشی نکنید و خون همدیگر را نریزید. بی گمان خداوند (پیوسته نسبت به شما مهربان بوده (و خواهد بود).»

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾^(۴)

«و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را - جز به حق - حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود. به صاحب خون او (که نزدیکترین خویشاوند

۱. النساء (۴): ۹۳.

۲. النساء (۴): ۹۲.

۳. النساء (۴): ۲۹.

۴. الاسراء (۱۷): ۳۳.

به او است. این) قدرت را داده‌ایم (که با مراجعه به قاضی، قصاص خود را درخواست و قاتل را به مجازات برساند) ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند (و به جای یک نفر، دو نفر و بیشتر را بکشد، یا اینکه به عوض قاتل، دیگری را هلاک سازد) بی‌گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است (چرا که حق قصاص را بدو داده است).

همه این آیات بر حرمت خون مسلمانان و شدت و عظمت جنایت و گناه کسی که فریفته نفسش می‌شود و به شخص مؤمن - مذکر و مؤنث، حرو عبد - تجاوز می‌نماید، او را می‌کشد، یا به او آزاری می‌رساند، دلالت می‌نماید. البته در احادیث پیامبر ﷺ نیز به این مضامین اشاره شده است: براء بن عازب از پیامبر ﷺ روایت نموده است که:

(لَزَالُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ قَتْلِ مُؤْمِنٍ بِغَيْرِ حَقٍّ)^(۱)

«نزد خداوند سبجان زوال و نابودی دنیا، آسان‌تر و راحت‌تر از کشته شدن یک انسان مؤمن به نا حق می‌باشد.»

از عقبه بن عامر الجهنی روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند:

(مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَمْ يَتَّذِرْ حَرَامَ، دَخَلَ الْجَنَّةَ)^(۲)

«هر که خداوند را ملاقات کند در حالی که شریکی برای وی قائل نبوده و

۱. به روایت الترمذی: کتاب الدیات، باب ماجاء فی تشدید قتل المؤمن، حدیث شماره: ۱۴۲۷/۱۱۲۶؛ التسانی: فی تحریم الدم، تعظیم الدم، حدیث شماره: ۳۷۲۱؛ ابن ماجه: کتاب الدیات، باب التغلیظ فی قتل مسلم ظلماً، حدیث شماره: ۲۶۱۹/۲۱۲۱.
 ۲. به روایت ابن ماجه: کتاب الدیات، باب التغلیظ فی قتل مسلم ظلماً. حدیث شماره: ۲۶۱۸/۲۱۲۰.

خون حرام در گردن نداشته باشد وارد بهشت می شود.»

عبدالله بن عمر از پیامبر ﷺ روایت نموده است:

(لَنْ يَزَالَ الْمُؤْمَنُ فِي فُسْحَةٍ مِنْ دِينِهِ، مَا لَمْ يُصَبَّ دَمًا حَرَامًا)^(۱)

«انسان مسلمان مادامی که دستش به خون بی گناهی آلوده نشده باشد،

همچنان در دایره ایمان جای دارد.»

عبدالله بن مسعود از پیامبر ﷺ روایت نموده است:

(أَوَّلُ مَا يَقْضَى بَيْنَ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي الدَّمَاءِ)^(۲)

«اولین چیزی که در قیامت به آن رسیدگی می شود در مورد خونهای است

که به ناحق ریخته شده است.»

عبدالله بن عباس روایت نموده است که پیامبر ﷺ در خطبه الوداع

فرمودند:

(إِنَّ دِمَاءَكُمْ وَأَمْوَالَكُمْ وَأَعْرَاضَكُمْ عَلَيْكُمْ حَرَامٌ، كَحَرَمَةِ يَوْمِكُمْ هَذَا، فِي بِلَدِكُمْ

هَذَا، فِي شَهْرِكُمْ هَذَا - فَأَعَادَهَا مَرَارًا - ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتَ؟...

فَلْيَبْلُغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ)^(۳)

۱. به روایت البخاری: کتاب الدیات، باب و من یقتل مؤمناً معتمداً؛ حدیث شماره: ۶۸۶۲.

۲. به روایت البخاری: کتاب الدیات، باب السابق، حدیث شماره: ۶۸۶۴؛ مسلم: کتاب القسامه، باب المجازات بالدماء فی الاخرة، حدیث شماره: ۱۶۷۸؛ ابن ماجه: کتاب الدیات، باب السابق، حدیث شماره: (۲۶۱۵/۲۱۱۸).

۳. به روایت البخاری: کتاب الحج، باب الخطبه ایام منی و اللفظ له، حدیث شماره: ۱۷۳۹؛ مسلم: کتاب الحج، باب حجة النبی، حدیث شماره: ۱۲۱۸؛ ابوداود: کتاب المناسک، باب صفة حجة النبی ﷺ، حدیث شماره: (۱۹۰۵/۱۶۷۶)؛ الترمذی: کتاب الفتن، باب ماجاء فی تحریم الدماء و الاموال، حدیث شماره: (۲۲۶۲/۱۷۵۳)؛ ابن ماجه: کتاب المناسک، باب حجة رسول الله ﷺ، حدیث شماره: (۳۰۷۴/۲۴۹۴).

«جانها، اموال و اعراض شما مثل این روز، این شهر و این ماه بر شما حرامند، و آن را چند بار تکرار نمود، بعد سر مبارکشان را به آسمان بلند نمودند و فرمودند: خداوند، تو شاهد باش که من مأموریتم را ابلاغ نمودم و بعد فرمود: کسانی که سخنان من را شنیدند، آنها را برای کسانی که نشنیده‌اند، بیان نمایند.»

همان‌طوری که دیدید در تمامی این نصوص بر حرمت جان مسلمانان و مصونیت آنها از کمترین و کوچکتین آزار، بدون هیچ تفاوتی میان زن و مرد تاکید شده است، و حتی یک اشاره کوچک هم مبنی بر تفاوت میان انسانها - زن و مرد - در آیات قرآن و سنت پیامبر ﷺ نشده است، بلکه همه مُصَرِّح بر حرمت و ضرورت مصونیت (یکسان) آنها می‌باشند.

برتری و عظمت جان مسلمانان به واسطهٔ ذکورت و انوٲ (مرد بودن و زن بودن)، عرب و عجم، فقر و غنا، و چیزهای زائد دیگری که ذکر شد نیست، بلکه به خاطر داشتن ایمان و تقوای خداوند سبحان می‌باشد. بنابراین نتیجه می‌گیریم آیه و نصی که افادهٔ تفاوت بین جان انسانهای مؤمن نماید، وجود ندارد؛ زیرا انسان به واسطهٔ ایمان، عزت می‌یابد، قدر و مقامش رفیع می‌گردد و هر چه غیر آن هذیان و بیهوده‌گویی است.

۹- قانون اسلام همانگونه که بر حرمت جان مسلمانان - مرد و زن، کوچک و بزرگ، حر و عبد، و... تاکید نموده است به تساوی بین جان مسلمانان - بدون هیچ امتیاز و برتری‌ای - نیز اشاره نموده است.

قیس بن عبادہ روایت کرده است که من و مالک اشتر نزد علی بن ابی طالب رفتیم و گفتیم: آیا پیامبر ﷺ برای شما چیزی بیان نموده که برای سایر مردم نگفته باشد؟

- فرمود: نه، جز آنچه که در این نوشته من است، سپس نوشته ای را از نیام شمشیرش در آورد و خواند:

(الْمُؤْمِنُونَ تَتَكَافَأُونَ دِمَاؤُهُمْ، وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سَوَاهُمْ، وَيَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ، أَلَا، لَا يُقْتَلُ مُؤْمِنٌ بِكَافِرٍ)^(۱)

«مؤمنان خونشان برابر است. آنان در برابر دیگران گروهی متحدند. کمترین آنها به پیمان جمعی آنان پایبند است. آگاه باشید که شخص مؤمن در مقابل کافر کشته نمی شود.»

از عبدالله بن عمرو و بن عاص روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند:

(الْمُسْلِمُونَ تَتَكَافَأُونَ دِمَاؤُهُمْ، يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَذْنَاهُمْ، وَيُجِيرُ عَلَيْهِمْ أَقْصَاهُمْ، وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سَوَاهُمْ، يَزُدُّ مُثْبِدُهُمْ عَلَى مُضْعِفِهِمْ وَمُسْتَرْعِهِمْ عَلَى قَاعِدِهِمْ، لَا يُقْتَلُ مُؤْمِنٌ بِكَافِرٍ، وَلَا ذُو عَهْدٍ فِي عَهْدِهِ)^(۲)

«مؤمنان خونشان برابر است. کمترین آنها به پیمان جمعی آنان پایبند است. دورترین آنها به آنان پناه می دهد. مؤمنان در برابر دیگران گروهی متحدند.

۱. به روایت ابو داود: کتاب الدیات، باب أَيْقَادُ الْمُسْلِمِ بِالْكَافِرِ، حَدِيثُ شَمَارَةَ: (۴۵۳۰/۲۷۹۷). التَّنَائِي: کتاب القسامه، باب الْقَوْدُ بَيْنَ الْأَحْرَارِ وَالْمَمَالِكِ، حَدِيثُ شَمَارَةَ: (۴۴۱۲). الْبَيْهَقِيُّ: السَّنَنِ الْكُبْرَى، ج ۸، ص ۲۹؛ أَحْمَد، ج ۱، ص ۱۲۲؛ نَاصِرُ الدِّينِ الْبَانِي: صَحِيحُ الْجَامِعِ الصَّغِيرِ وَزِيَادَتُهُ، حَدِيثُ شَمَارَةَ: ۶۷۱۲.

۲. به روایت ابو داود: کتاب الجهاد، باب السَّريَّة، حَدِيثُ شَمَارَةَ (۲۷۵۱ / ۲۳۹۰)؛ الْبَيْهَقِيُّ: السَّنَنِ الْكُبْرَى، ج ۸، صص ۲۹ - ۲۸؛ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: الْمَصْنُف، کتاب الدیات، باب ان الْمُسْلِمِينَ تَتَكَافَأُونَ دِمَاؤَهُمْ (عن عمرو بن شعيب).

و قوی آنها از ضعیف آنها دفاع می‌کند. توانای آنها به نشسته (ضعیف) شان کمک می‌کند و شخص مسلمان در برابر شخص کافر و اهل ذمه کشته (قصاص) نمی‌شود.»

همه می‌دانیم که لفظ - مؤمن و مسلم - مذکور در این احادیث شامل همه مؤمنین و مسلمانان - اعم از مذکر و مؤنث، حر و عبد، ارباب و رعیت - می‌گردد و جان انسانهای مسلمان جدای از اعتبارات جنسی (یعنی مرد بودن یا زن بودن) و اجتماعی هیچ فضل و برتری‌ای نسبت به همدیگر ندارد، مگر اینکه به واسطه نصی از کتاب و یا سنت تخصیص یافته و مقید شده باشد.

اصل و پایه وحدت مسلمانان و تبدیل آنها به یک امت واحد که عرب و عجم، کوچک و بزرگ، مذکر و مؤنث آنها هیچ امتیازی جز در تقوای الهی بر همدیگر ندارند، مساوات جان مسلمانان می‌باشد.

۱۰- خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنُ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفُ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنُ بِالْأُذُنِ وَالسِّنُّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحُ قِصَاصٌ﴾^(۱)

«و در آن (کتاب آسمانی، تورات نام) بر آنان مقرر داشتیم که انسان در برابر انسان (کشته می‌شود) و چشم در برابر چشم (کور می‌شود) و بینی در برابر بینی (قطع می‌شود) و گوش در برابر گوش (بریده می‌شود) و دندان در برابر دندان (کشیده می‌شود) و جراحتها قصاص دارد. (و جانی بدان اندازه و به

همان متوال زخمی می‌گردد که جراحت وارد کرده است اگر مثل آن جراحات ممکن گردد و خوف جان در میان نباشد.»

قانون و مقررات تساوی جان مسلمانان در این آیه ذکر شده و نفس را در برابر نفس، چشم را در برابر چشم، بینی را در برابر بینی، گوش را در برابر گوش قرار داده و در جراحات قصاص را بر شخص متجاوز واجب نموده است و بین مذکر و مؤنث (مرد و زن) تفاوتی قائل نشده است، بلکه بیان نموده است که همه نزد خداوند سبحانه مساوی و یکسان هستند و مرد در برابر زن قصاص می‌شود، و چشم مرد در برابر چشم زن، گوش مرد در برابر گوش زن، بینی مرد در برابر بینی زن، و دندان مرد در برابر دندان زن خواهد بود، و اگر مردی کمترین جراحتی به زنی وارد نماید بدون هیچ کم و کاستی قصاص می‌شود و چون جان زن مساوی جان مرد است و در قتل خطا دیه به عوض جان مقتول پرداخت می‌شود و انوئت (زن بودن) نیز تأثیری در کمال دیه ندارد، پس واجب است که دیه زن مساوی دیه مرد باشد و در هیچ حالتی نقصان نیابد، و اگر گفتیم دیه زن نصف و یا کمتر از دیه مرد است گویی به طریق تلازم و مقایسه بر نقصان ارزش و اعتبار زن صحه گذاشته و آن را تأیید نموده‌ایم، البته هیچ کس چنین چیزی نگفته است و اگر کسی هم ادعای چنین قولی نماید، دلیلی برای تأیید آن نخواهد داشت.

سید قطب در تعلیقی بر مفهوم این آیه می‌گوید: «بیان مبدأ مساوات در دماء و عقوبت» اولین اصلی است که خداوند سبحانه در مورد

قصاص به آن اشاره نموده است و هیچ شریعت دیگری به جز شریعت خداوند متعال به ذکر این مبدأ مساوات نپرداخته است، بنابراین نفس در مقابل نفس، جراحت در مقابل جراحت، بدون در نظر گرفتن اختلافات طبقاتی، شغلی، نسبی، جانی و جنسی قصاص می‌شود.

نزد خداوند متعال مجموعهٔ انسانها از یک نفس واحده آفریده شده‌اند، و همه در قانون الهی یکسانند، بدون اینکه تفاوت‌های نژادی، طبقاتی، حاکم و محکومی در نظر گرفته شود و نفس در برابر نفس، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، دندان در برابر دندان است و در جراحت‌ها نیز شخص جانی قصاص می‌گردد.

این مبدأ عظیم که شریعت خداوند سبحان بیان نموده است و از ابتدای خلقت انسان وجود داشته، اعلان حقیقی کامل تولد انسان است، انسانی که براساس شریعت و قضای واحد، اولاً، هر فرد از افراد آن به یک اندازه در این قانون از مساوات برخوردارند و ثانیاً، دارای اساس و قیمتی یکسان در پرداخت غرامت و جریمه می‌باشند.^(۱)

عده‌ای از علما بدون در نظر گرفتن مفهوم آیه گفته‌اند این آیه مبین احکامی است که در تورات برای بنی اسرائیل ذکر شده است و شامل ما نمی‌شود، چون بیان احکام «شَرُّعٌ مِنْ قَبْلِنَا»، (شریعت امت‌های

پیشین) می باشد و به ما ربطی ندارد.

قول این اشخاص باطل است زیرا مذهب محققین اهل علم این است که «شرع من قبلنا» تا زمانی که آن قانون در شریعت ما نسخ نشده و یا تخصیص نخورده باشد، شرع ما نیز محسوب می گردد، زیرا دین خدا، قانون خدا و رسولان و فرستادگان او یکسان هستند و همه و همه، مؤید هم می باشند و لاحق آن از حضرت آدم تا حضرت رسول ﷺ مکمل سابق آن می باشد.

ابن کثیر در این باره می گوید: «بسیاری از اصولیان و فقها معتقدند «شرع من قبلنا» شرع ما نیز می باشد، به شرطی که مورد تأکید قرار گرفته و نسخ نشده باشد.» ابواسحق اسفراینی نیز قول امام شافعی و اکثر اصحابش را در این مورد ذکر نموده و آنها نیز همان طوری که همه ائمه، احکام جنایات را براساس این آیه بنا نموده اند، در بیان این مسأله «شرع من قبلنا» به این آیه استناد نموده اند و این قول مشهور نزد جمهور می باشد.

حسن بصری هم گفته است: «شرع من قبلنا (شریعت امتهای پیشین) هم برای امتهای پیشین و هم برای تمام مردم است.» اما ابونصرین صباغ در کتاب «شامل» برای احتجاج به این آیه و مدلول آن، اجماع علما را ذکر نموده است. جمهور علما و همه ائمه به عموم این آیه برای بیان این قول که مرد در برابر زن کشته می شود، استناد

نموده‌اند. (۱)

شوکانی هم گفته است که: «اهل علم در مورد اینکه آیا «شرع من قبلنا» (شریعت امتهای پیش از ما) بر ما واجب است یا نه؟ با همدیگر اختلاف دارند»، جمهور معتقدند که اگر «شرع من قبلنا» نسخ نشده باشد، عمل به آن برای ما واجب است و البته این قول درست می‌باشد. آنچه از نصوص قرآنی فهمیده می‌شود این است که اگر کسی چشم دیگری را از حدقه در بیاورد، باید چشم او هم به همان صورت از حدقه در آورده شود، و اگر کسی بینی کسی را ببرد، بینی‌اش به همان صورت بریده می‌شود، اگر کسی گوش کسی را ببرد، گوش او هم بریده می‌شود و نیز در مورد دندان و سایر موارد هم همین‌طور عمل می‌شود. (۲)

حکم به اخذ مفهوم این آیه و اجرای قوانین آن برای مسلمانان همان‌طوری که برای اهل تورات بوده، در سنت هم آمده است. عبدالله بن مسعود روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمودند:

(لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِيٍّ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّي رَسُولُ اللَّهِ، إِلَّا بِأَحَدِي ثَلَاثَ: النَّفْسِ بِالنَّفْسِ، وَالثَّيْبِ الزَّانِي، وَالْمَفَارِقِ لِدِينِهِ التَّارِكِ لِلْجَمَاعَةِ) (۳)

۱. ابن کثیر: تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۵۶.

۲. الشوکانی: فتح التدریج، ج ۲، ص ۴۶.

۳. به روایت البخاری: کتاب، الذیات، باب قول الله تعالی (ان النفس بالنفس)، حدیث شماره: ۶۸۷۸؛ مسلم: کتاب القسامه، باب ما یباح به دم المسلم، حدیث شماره: ۱۶۷۶؛ ابوداود: کتاب الحدود، باب الحکم فیمن ارتد، حدیث شماره: (۴۳۵۲/۳۶۵۸)؛ الترمذی: کتاب الذیات، باب ما جاء لا یحل دم امری مسلم إلا باحدی ثلاث، حدیث شماره: ۴۳۵۲/۳۶۵۸.

«کشتن انسان مسلمانی که شهادت به یگانگی خدا و رسالت من دهد جز در سه حالت حرام است: قتل نفس، ثیب زانی^(۱)، مرتد^(۲) و تارک نماز جماعت.»

انس بن مالک روایت نموده است: «رُبیع (دختر نضر) دو دندان پیش جاریه‌ای را شکست، خانواده کنیز درخواست «ارش»^(۳) نمودند و خانواده ربیع درخواست عفو نمودند، ولی خانواده جاریه از این کار سرباز زدند، بنابر این همه برای حل این مشکل نزد پیامبر ﷺ آمدند، ایشان حکم به قصاص نمودند. برادر رُبیع (انس بن نضر) گفت: «یا رسول الله ﷺ آیا دندانهای رُبیع شکسته می‌شود؟ نه، قسم به کسی که تو را به حق مبعوث نموده، نمی‌گذارم دندانهایش را بشکنند.» پیامبر ﷺ فرمود: «ای انس حکم خداوند متعال قصاص است.» پس قوم آن جاریه راضی شدند و ربیع را بخشیدند.

→ (۱۴۳۵/۱۱۳۱): النسائی: کتاب تحریم الدم، باب ذکر ما یحل به دم المسلم، حدیث شماره: ۳۷۵۰؛ ابن ماجه: کتاب الحدود، باب لا یحل دم امری مسلم إلا فی ثلاث، حدیث شماره: (۲۵۲۴/۲۰۵۳): البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۱۹؛ الدارمی، ج ۲، ص ۲۱۸؛ الدارلقطنی، ص ۳۲۳؛ الطیالسی، ص ۲۸۹؛ احمد، ج ۱، ص ۳۸۲.

۱. من جامع فی دهره مرء من نکاح صحیح. و هو بالغ، عاقل، حرّ، والرجل والمرأة فی هذا السواء. سعدی ابوجیب، القاموس الفقہی، صص ۵۵.

۲. لغة: الرجوع، و شرعاً: هو الرجوع عن دین الاسلام الی الکفر. (برای توضیح بیشتر به سعدی ابوجیب، القاموس الفقہی صص ۱۴۷ - ۱۴۶ مراجعه فرماید).

۳. ارش عوضی مالی است که از طرف جانی به مجنی علیه در قبال ضرر و آسیبی که به یکی از اعضای بدن وارد ساخته است پرداخت می‌شود، و تعیین آن بر عهده قاضی می‌باشد. برای توضیحات بیشتر رک. به: عوض احمد ادریس: الدیه، صص ۲۶ - ۲۵؛ معجم الرائد، الجزء الاول، ص ۸۲.

پس پیامبر ﷺ فرمود:

(إِنَّ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ لَوْ أَقْسَمَ عَلَى اللَّهِ لَأَبْرَهُ) (۱)

«در میان بندگان خدا کسی است که هرگاه به خدای متعال سوگند یاد کند، من او را بری می‌نمایم»

حدیث اول که پیامبر ﷺ فرموده‌اند: (النفس بالنفس) مانند آیه ۴۵ سورة مائده به بیان اصل مساوات بین مسلمانان و اجرای احکام در میان آنها همان طور که در تورات ذکر و به آن عمل می‌کردند، اشاره نموده است و این همان چیزی است که امام بخاری از مفهوم این حدیث درک نموده و باب ویژه‌ای را به نام «باب قول الله تعالى: أَنْ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ» به آن اختصاص داده است.

حدیث دوم نیز دلالت می‌کند بر اینکه به حکم «السِّنُّ بِالسِّنِّ» در زمان پیامبر ﷺ با توجه به اصرار آن حضرت ﷺ بر شکستن دندان رُبیع عمل می‌شده است؛ زیرا پیامبر ﷺ در هنگام اعتراض انس برادر ربیع گفته است: «ای انس، دستور خداوند متعال قصاص است».

حافظ ابن حجر در مقدمه الفتح گفته است: «این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه در آن زمان در مقابل شکستن دندان حکم به قصاص

۱. به روایت البخاری: کتاب الصلح، باب الصلح فی الدیه، و اللفظ له، حدیث شماره: ۲۷۰۳؛ مسلم: کتاب القسامه، باب اثبات القصاص فی الاسنان، حدیث شماره: ۱۶۳۵؛ ابوداود: کتاب فی الدیات، باب القصاص فی السن، حدیث شماره (۴۵۹۵/۳۸۴۱)؛ ابن ماجه: کتاب الدیات، باب القصاص فی الاسنان، حدیث شماره: (۲۶۴۹/۲۱۴۴)؛ النسائی: کتاب القسامه، باب القصاص فی الثنیه، حدیث شماره: ۴۴۲۹؛ البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۶۴، کتاب الدیات، جماع ابواب القصاص فی مادون النفس.

می دادند.»^(۱)

بدین ترتیب حجت کسانی که معتقدند این آیه در مورد یهودیان است و احکام آن چون جزء شریعت مسلمانان نیست در مورد آنها قابلیت اجرایی ندارد، رد می شود.

۱۱- احکام احادیث صحیحی که در مورد ديه و همین طور جراحتها بیان شده است، بدون هیچ تمیزی شامل زن و مرد می شود مثلاً:
الف: عمرو بن شعيب از پدرش، از جدش روایت نموده است که پیامبر ﷺ فرمودند:

(من قتل عمداً دفع إلى أولياء القتيل، فإن شأؤوا قتلوا، وإن شأؤوا أخذوا الدية، و ذلك ثلاثون حقة^(۲)، و ثلاثون جذعة^(۳) و أربعون خلفة^(۴)، و ذلك عقل العمد، ما صالحوا عليه فهو لهم، و ذلك تشديد العقل.)^(۵)

«هرکس شخصی را عمدأ بکشد، باید به اولیای مقتول تحویل داده شود، آنها اگر خواستند، او را می کشند و اگر خواستند از او ديه می گیرند، و مقدار ديه قتل عمد: سی حقه، سی جذعه، و چهل خلفة می باشد و هرگونه بر آن

۱. ابن حجر العسقلانی، مقدمه فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۳۴.

۲. شتری که تازه پا به چهارمین سال زندگیش نهاده و برای سواری و حمل بار می توان از آن استفاده نمود. ر.ک. به: لسان العرب، ج ۲، ص ۱۲۴۲.

۳. شتری که چهار سالگی اش را تمام کرده و وارد سال پنجم شده است. ر.ک. به: همان.

۴. شتر آبستن. ر.ک. به: همان.

۵. به روایت ابن ماجه: کتاب الدیات، باب من قتل عمداً فرضوا بالديه واللفظ له، حدیث شماره: (۲۶۲۶/۲۱۲۵)؛ الترمذی: کتاب الدیات، باب ماجاء في الدية كم هم من الابل؟، حدیث شماره: (۱۴۱۹/۱۱۲۱)؛ البيهقي: السنن الكبرى، كتاب الجنایات، باب الخيار في القصاص، ج ۸، ص ۵۳؛ احمد، ج ۲، صص ۱۸۳ و ۲۱۷؛ ناصرالدین البانی: إرواء الغلیل، حدیث شماره: ۲۲۱۹؛ او سلسله اسناد آن را حسن دانسته است.

توافق نمایند، براساس توافقشان عمل می‌شود و این حکم دیه مغلظه است.»

ب. عبدالله بن عمرو بن عاص روایت نموده است که پیامبر ﷺ در روز فتح مکه بعد از خواندن خطبه و گفتن سه تکبیر فرمودند: (أَلَا إِنَّ دِيَةَ الْخَطَا شِبْهَ الْعَمْدِ، مَا كَانَ بِالسُّوْطِ وَالْعَصَا، مِثْلُ مَنْ الْإِبِلِ مِنْهَا أَرْبَعُونَ فِي بَطُونِهَا أَوْلَادُهَا) ^(۱)

«دیه قتل خطایی با شلاق و عصا، شبه عمد است که صد شتر است و باید چهل شتر از آنها حامله باشند.»

ج. عبدالله بن عمرو بن عاص در حدیث دیگری روایت نموده که پیامبر ﷺ حکم نمودند که:

(أَنَّ مِنْ قُتِلَ خَطَاً، فَدِيَتُهُ مِثْلُ مَنْ الْإِبِلِ، ثَلَاثُونَ بَنَتْ مَخَاضَ،) ^(۲) و ثَلَاثُونَ بَنَتْ لِبُونِ، ^(۳) و ثَلَاثُونَ حِقَّةً وَ عَشْرَةُ بَنِي لِبُونِ ذَكَرُ) ^(۴)

د. در حدیث عمرو بن حزم در عقول آمده است:

(و فِي النَّفْسِ مِثْلُ مَنْ الْإِبِلِ، وَ فِي الْعَيْنِ خَمْسُونَ، وَ فِي الْيَدِ خَمْسُونَ، وَ فِي

۱. به روایت النسائی: کتاب القسامه، باب کم دیه شبه العمد، حدیث شماره: ۴۴۵۸/ ابن ماجه: کتاب الدیات، باب دیه شبه العمد مغلظه، حدیث شماره: (۲۶۲۸/۲۱۲۷).

۲. شتر یکساله. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: شرح السیوطی علی النسائی: ج ۸، ص ۴۳.

۳. شتر دوساله. برای توضیحات ر.ک. به: همان.

۴. به روایت ابوداود: کتاب الدیات، باب الدیه کم هی، حدیث شماره: (۴۵۴۱/۳۸۰۵)؛ النسائی: کتاب القسامه، باب کم دیه شبه العمد، حدیث شماره: ۴۴۶۷/ ابن ماجه: کتاب الدیات، باب دیه الخطا، حدیث شماره (۲۶۳۰/۲۱۲۸).

الرَّجُلُ خَمْسُونَ^(۱)» ديه نفس صد شتر، ديه يك چشم و يك دست و يك پا پنجاه شتر می باشد.

ه. عمرو بن شعيب از پدرش، از جدش روايت نموده است كه پیامبر ﷺ فرمودند:

(الْأَصَابِعُ سَوَاءٌ كُلُّهُنَّ، فِيهِنَّ عَشْرُ عَشْرٍ مِنَ الْإِبِلِ)^(۲)

انگشتان همه مثل هم هستند - پا و دست - ديه هر کدام از آنها ده شتر می باشد.

و. ابن عباس از پیامبر ﷺ روايت نموده است:

(أَنَّهُ قَضَى فِي السِّنِّ خَمْسًا مِنَ الْإِبِلِ)^(۳)

«آن حضرت در مورد ديه دندان حکم به پنج شتر نمودند.»

آنچه كه بيان شد احاديث مبين ديه در سنت بود همان طوري كه ديديد، بعضی مربوط به ديه قتل عمد، بعضی ديه قتل شبه عمد، بعضی ديه قتل خطا، و تعدادی هم در مورد ديه انگشتان و دندانها، دست و پا و... بودند و در هيچ يك از آنها به ذكر تفاوت ميان ديه زن و مرد نپرداخته و اگر تفاوتی وجود داشت، حتماً پیامبر ﷺ به آن اشاره می نمودند، بنابر اين نتيجه می گيريم كه ديه زن و مرد در نفس و مادون آن در جراحات يكسان است.

۱. به روايت النسائي: كتاب القسامه، باب ذكر حديث عمرو بن حزم في العقول، حديث شماره: ۴۵۱۳.

۲. به روايت ابن ماجه: كتاب الديات، باب دية الاصابع، حديث شماره: (۲۶۵۳/۲۱۴۸).

۳. به روايت ابن ماجه: كتاب الديات، باب دية الاسنان، حديث شماره: (۲۶۵۱/۲۱۴۶).

۱۲- در حدیث صحیح آمده است که: «زنی در زمان پیامبر ﷺ کشته شد، آن حضرت در مورد او حکم به دیه دادند، و دیه او توسط عصبه قاتل پرداخت شد، دیه‌ای که پرداخت گردید، به عنوان ماترک به همسر و اولادش به ارث رسید.» اکنون نمونه‌هایی از این احادیث صحیح نیز آورده می‌شود:

الف. مغیره بن شعبه روایت نموده است: «زنی هووی خود را که حامله بود با ستون خیمه‌ای به قتل رسانید، حضرت رسول برای عصبه زن قاتل حکم، به پرداخت دیه آن زن و غره^(۱) به عوض جنینی که در شکمش داشت، نمودند.»^(۲)

ب. ابی هریره روایت نموده است: «دو زن از طائفه بنی هذیل با یکدیگر دعوا نمودند، بعد یکی از آن دو به سوی دیگری سنگی پرتاب نمود و آن زن و بچه‌ای را که در شکم داشت، کشت. طایفه مقتول برای دادخواهی نزد پیامبر ﷺ رفتند. پیامبر ﷺ فرمودند: دیه جنینی که در شکم آن زن بوده، غره (عبد یا کنیز) می‌باشد و پرداخت دیه زن مقتوله را به عهده عاقله^(۳) گذاشت، و پس از پرداخت آن،

۱. الثرة: (عبد أو أمة) و بنا به گفته ابن اثیر، غره به برده سفید پوست یا کنیز سفید پوست گفته می‌شود و به خاطر سفیدی آنان، آنها را غره می‌نامیدند. ر.ک. به: النهایه فی غریب الحدیث، ج ۳، ص ۳۵۳.

۲. به روایت مسلم: کتاب القسامه، باب دية الجنین و وجوب الدية فی قتل الخطا و شبه العمد، حدیث شماره: ۱۶۸۲؛ ابوداود: کتاب الدیات، باب دية الجنین، حدیث شماره: (۴۵۶۸/۳۸۲۲)؛ الترمذی: کتاب القسامه، باب صفة شبه العمد و علی من دية الاجنة، حدیث شماره: ۴۴۸۴؛ الموطأ: فی العقول، عقل الجنین.

۳. از عقل به معنای بستن و جلوگیری کردن است زیرا از خونریزی جلوگیری می‌کند و

فرزندان آن زن و سایر کسانی که از او ارث می‌برند، دیه‌اش را میان خود تقسیم نمودند.»^(۱)

ج. از عبادۀ بن صامت روایت شده است: «یکی از زنانِ حمل بن مالک هذلی لحنی، زن دیگرش را کشت و پیامبر ﷺ در ماترک و دیۀ آن زن سهمی را برای او (حَمْل) مشخص نمود.»^(۲)

د. جابر روایت نموده است: «پیامبر ﷺ پرداخت دیۀ زن مقتوله را بر عهدهٔ عاقلۀ زن قاتل نهاد، سپس عاقله سؤال نمودند: یا رسول الله ﷺ آیا میراث آن زن (دیه) هم برای ماست؟ پیامبر ﷺ فرمودند: نه، میراث او برای شوهر و فرزندانش می‌باشد.»^(۳)

قتل این زن در زمان پیامبر ﷺ به صورت قتل خطای شبیه به عمد واقع شده و پیامبر ﷺ برای آن دیه مشخص نموده است و پرداخت آن را به عهدهٔ عاقلۀ زن نهاده است و بعد آن را بین همسر و فرزندانش و کسانی که از او ارث می‌برده‌اند، به عنوان ترکه تقسیم نموده است. همان طوری که دیده شده در هیچ یک از این احادیث به بحث عدم

→ از اصطلاحی عبارتست از اقوام پدری قاتل که عصبۀ نسبی او هستند مثل عمو، برادران شقیقی و...، سعدی ابوجیب، القاموس الفقہی، صص ۲۵۹ - ۲۵۸.

۱. به روایت البخاری: کتاب الدیات، باب جنین المرأة و ان العقل علی الولد و عصبه الولد لاعلی الولد، من غیر لفظ (و ورثها ولدها، و من معهم). حدیث شماره: ۶۹۱۰؛ مسلم: کتاب القسامه، باب السابق، حدیث شماره: ۱۶۸۱؛ النسائی: کتاب القسامه، باب دية جنین المرأة، حدیث شماره: ۴۴۸۰.

۲. به روایت ابن ماجه: کتاب الدیات، باب الميراث من الدية، حدیث شماره: (۲۶۴۳/۲۱۳۸).

۳. به روایت ابن ماجه: کتاب الدیات، باب عقل المرأة علی عصبته و ميراثها لولدها، حدیث شماره: (۲۶۴۸/۲۱۴۳).

مساوات دیه زن و مرد اشاره نشده است و اگر دیه زن نصف دیه مرد بود حتماً پیامبر ﷺ به مناسبت این واقعه به آن اشاره می نمودند، و این دال بر این است که دیه زن و مرد یکسان می باشد و هیچ تفاوتی میان دیه آنها وجود ندارد، زیرا طبق قاعده اصولی: «تأخیر بیان از وقت حاجت (مناسب) جایز نیست» و وقوع این واقعه بهترین زمان برای بیان این مسئله بوده است و چون پیامبر ﷺ به این مسئله اشاره ننموده است، پس نتیجه می گیریم که دیه زن و مرد یکسان است.

ابن حزم در کتاب «الاحکام فی اصول الاحکام» گفته است: «تأخیر بیان از وقت وجوب عمل اصلاً جایز نیست و حتی بر پیامبر ﷺ هم جایز نیست که به اندازه یک چشم بر هم زدن آن را به تأخیر بیندازد.» ما هم این گفته را تأیید نمی کنیم زیرا عقل و نصوص وارده هم ما را از تأخیر خداوند در بیان یک مسئله در هنگام وجوب عمل به آن منع نموده اند، و در حوزه توانایی و استطاعت انسان نیست، که چیزی را که نمی داند به آن عمل نماید، زیرا خداوند سبحان می فرماید:

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا) (۱)

«خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کنند.»

و حتی پیامبر ﷺ نیز با توجه به نص صریح قرآن که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِيكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ (۲)

۱. البقره (۲): ۲۸۶.

۲. المائده (۵): ۶۷.

«ای فرستاده (خدا محمد المصطفی) هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است (به تمام و کمال و بدون هیچ گونه خوف و هراسی، به مردم) برسان (و آنان را بدان دعوت کن) و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را (به مردم) نرسانده ای (و ایشان را بدان فرانخوانده ای، چرا که تبلیغ جمیع اوامر و احکام بر عهده تست و کتمان جز از جانب تو، کتمان کل بشمار است) و خداوند تو را از (خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار) مردمان محفوظ می دارد (زیرا سنت خدا بر این جاری است که باطل بر حق پیروز نمی شود) و خداوند گروه کافران (و مشرکانی را که در صدد اذیت و آزار تو بر می آیند و می خواهند برابر خواست آنان دین خدا را تبلیغ کنی، موفق نمی گرداند و به راه راست ایشان) را هدایت نمی نماید.»

پیامبر ﷺ از تأخیر در بیان آنچه که به ایشان وحی شده، منع شده اند، و حتی اگر بیان آن را برای مدت کوتاهی هم به تأخیر بیندازند، گناهکار است و اگر آن را بیان ننماید، عاصی خواهد بود، و هیچ کس جز شخص جاهل چنین نسبتی به پیامبر ﷺ نمی دهد و هر کس هم چنین نسبتی به پیامبر ﷺ بدهد به اجماع مسلمانان (جمهور) او کافر است.^(۱)

امام شوکانی قول ابن سمعانی را نقل نموده که گفته است: «در ممنوعیت تأخیر بیان از وقت حاجت (مناسب) اختلافی (بین علما) وجود ندارد.» و نیز از ابوبکر باقلانی اجماع ارباب شرائع (اثمه اربعه)

را بر ممنوعیت آن بیان نموده است.^(۱)

۱۳- نکته جالب توجهی که در بند پیش به آن اشاره نمودیم این است که:
الف. پیامبر ﷺ دیه جنین را در این احادیث «غرة» (عبد یا کنیز) تعیین نموده‌اند و اگر نصف بودن دیه زن صحت داشت، حتماً پیامبر ﷺ به اولیای مقتول دستور می‌داد که در مورد جنسیت جنین جستجو و تحقیق نمایند، تا اگر پسر باشد دیه کامل، و اگر دختر باشد نصف دیه را پرداخت نمایند، ولی می‌بینیم که چنین اتفاقی نیفتاده بلکه پیامبر ﷺ در هر حال دیه جنین را یک چیز قرار داده و همین امر دلالت می‌کند بر اینکه فرقی بین دیه مذکر و مؤنث وجود ندارد.

ب. دومین نکته قابل توجه قضاوت پیامبر ﷺ است، زیرا آن حضرت اولیای قاتل را در پرداخت دیه جنین مخیر نمود و بین عبد و کنیز مساوات قائل شدند. پس اگر بین مذکر و مؤنث تفاوتی وجود داشت حتماً پیامبر ﷺ به آن اشاره می‌نمودند و می‌گفتند: «اگر جنین سقط شده پسر باشد، دیه او عبد و اگر دختر باشد دیه او کنیز است، اما همان طوری که مشاهده نمودید، چنین چیزی اتفاق نیفتاده است، پس این امر دوام و بقای اصل را که همان مساوات بین مذکر و مؤنث است، افاده می‌کند، زیرا نصی که مخصص آن باشد، موجود نیست.

۱۴- سنت صحیح صریح به مساوات زن و مرد در قصاص اشاره نموده و دلیل آن این است که چون جان هر دو مساوی است پس زن

در قبال مرد و مرد در قبال زن کشته می شود، پس مادامی که جان آنها با هم مساوی باشد، به طریق اولی بین زن و مرد در جراح و دیات هم برابری و مساوات وجود دارد.

انس بن مالک روایت نموده است: «یک نفر یهودی سرکنیزی را شکست، مردم از او سؤال نمودند چه کسی این کار را با تو انجام داده است؟ آیا فلانی بوده، یا فلانی؟ تا زمانی که به اسم آن شخص یهودی رسیدند، (و آن جاریه جواب مثبت داد)، سپس او را برای قضاوت نزد پیامبر ﷺ بردند. پیامبر ﷺ دستور قصاص او را به همان صورت صادر نمودند.»^(۱)

بخاری در صحیح خود، در کتاب دیات، در باب «القصاص بین الرجال و النساء فی الجراحات» گفته است: «اهل علم گفته اند: مرد در برابر زن کشته می شود.»

حافظ ابن حجر در تعلیقی بر این سخن بخاری گفته است: «منظور بخاری از اهل علم جمهور می باشند.» ابن منذر هم گفته است: «جمهور بر سر این مسئله که مرد در برابر زن و زن در برابر مرد کشته

۱. به روایت البخاری: کتاب الدیات، باب سؤال القاتل حتی یقر، حدیث شماره: ۶۸۷۶؛ مسلم: کتاب القسامه، باب ثبوت القصاص فی القتل بالحجر و غیره، حدیث شماره: ۱۶۷۲؛ ابوداود: کتاب الدیات، باب یقاد من القاتل، حدیث شماره: (۳۷۹۴ / ۴۵۱۷)؛ ابن ماجه: کتاب الدیات، باب یقتاد من القاتل کما قتل، حدیث شماره: (۲۶۶۶ / ۲۱۵۹)؛ البیهقی: السنن الکبری، کتاب الجنایات، باب قتل الرجل المرأة، ج ۸، ص ۲۸ / ۱؛ احمد، ج ۳، ص ۱۹۳؛ ابن ابی شیبہ: المصنف، کتاب الدیات، باب فی الرجل یقتل المرأة عمدا، حدیث شماره: ۲۷۴۸؛ الدارالقطنی: فی الحدود و الدیات، ص ۲۵۰. النسائی: کتاب القسامه، باب القود من الرجل المرأة، حدیث شماره: ۲۴۱۷.

می‌شود، اجماع نموده‌اند.»^(۱)

کلام بیهقی که از عبدالرحمن بن ابی زناد، از پدرش بیان نموده است، مؤید این مطلب می‌باشد، او گفته است: «فقهای که من آنها را دیده‌ام، سعید بن مسیب، عروة بن زبیر، قاسم بن محمد، ابوبکر بن عبدالرحمن، خارجه بن زید بن ثابت، عبیدالله بن عبدالله بن عتبة، و سلیمان بن یسار از استادان بزرگواری بودند که حرف آخر را می‌زنند، و با اینکه اهل فقه و فضل هستند، گاهی از اوقات در مورد بعضی از مسائل با همدیگر اختلاف سلیقه دارند و البته در این مواقع رأی اکثر آنها پذیرفته می‌شود، اما نظری که در مورد این مسأله (قصاص) دارند این است که: «زن در مقابل مرد قصاص می‌شود، و چشم زن در برابر چشم مرد، گوش زن در برابر گوش مرد، می‌باشد و در جراحاتها نیز به همین صورت است و اگر مردی زنی را بکشد، آن مرد در برابر آن زن کشته می‌شود.»^(۲)

پس وقتی که مرد در برابر زن کشته می‌شود و چشم زن در برابر چشم مرد و گوش زن در برابر گوش مرد و دندان زن در مقابل دندان مرد است و در جراحاتها نیز به همین صورت قصاص می‌شوند، چه چیز مانع این می‌شود که دیه زن مانند دیه مرد نباشد؟

۱۵- از اصول اساسی اسلام این است که زن خواهر دینی مرد است و

۱. ابن حجر العسقلانی: فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۲۳.

۲. البیهقی: السنن الکبری، کتاب الجنایات، باب القودیین الرجال و النساء فی مادیون النفس، ج ۸، ص ۴۰.

همان تکالیفی که بر عهدهٔ مرد است مثل احکام اعتقادی، عبادی، امور شرعی، فضایل اعمال، صحت اعتقاد، سلامت اخلاق و دین، ادای نماز، روزه، حج، زکات، پرداخت حقوقی مثل ضمان معتقد، جان، عرض، عقل و مال بر عهدهٔ زن نیز می‌باشد. حضرت عائشه روایت نموده است که پیامبر ﷺ فرمودند:

(إِنَّمَا النِّسَاءُ شَقَائِقُ الرِّجَالِ) ^(۱) «زنان در احکام، همسان مردان هستند.»

به جز در مسائلی که بانص صریح صحیح به گروه مردان و یا گروه زنان اختصاص داده شده و ما در اینجا در مورد آنها چیزی نمی‌گوییم و دربارهٔ آنها توقف می‌کنیم، در سایر احکام دین اسلام و شرائع آن، همهٔ آنچه که بر مردان واجب است برای زنان نیز واجب و لازم الاجرا می‌باشد.

اما در احکام دیه نص صریحی که دلالت نماید، دیهٔ زن نصف دیه مرد می‌باشد، نیامده است. بنابراین ما آن را حمل به اصل می‌نماییم و دیهٔ زن را همچنان با دیهٔ مرد مساوی بیان می‌کنیم، تا زمانی که در مورد خود این مسئله قول صحیح و صریحی به اثبات رسد.

۱۶- قول به نصف بودن دیهٔ زن باعث شده که معتقدان به این قول در مورد حکم تعدادی از مسائل مربوط به این موضوع دچار اضطراب

۱- به روایت ابوداود: کتاب الطهارات، باب الرجل يجد البیلة فی منامیه، حدیث شماره (۲۳۶/۲۱۶)؛ الترمذی: کتاب الطهارات، باب فیمن ینسقط فئری بللاً، (عن ام سلمة) حدیث شماره: (۱۱۳/۹۸)؛ احمد، ج ۶، صص، ۲۵۶ و ۲۷۷؛ الدارمی، ج ۱، ص ۱۶۵، فی الصلاة، فی المرأة تری فی منامها ما یری الرجل؛ ناصرالدین البانی: صحیح الجامع الصغیر، حدیث شماره: ۱۹۸۳.

شوند و اگر آنها معتقد به تساوی دیه زن و مرد بودند، هرگز دچار چنین اضطرابی نمی شدند، اضطراب و تشتت آنها در موارد زیر کاملاً ظاهر می شود:

الف. تعیین دیه خنثی مشکل

ابو حنیفه، شافعیه و زیدیه معتقدند که: «دیه خنثی مشکل مثل دیه زن می باشد؛ زیرا پرداخت دیه زن یک امر یقینی است، اما در بیشتر از آن شک وجود دارد.»

حنابله، شیعه امامیه، اصحاب ابوحنیفه (شیبانی و ابویوسف) معتقدند که: «دیه خنثی نصف دیه مرد و نصف دیه زن می باشد، و در واقع سه چهارم دیه می شود، زیرا خنثی مابین ذکورت و انوئت (مرد بودن و زن بودن) می باشد و احتمال اینکه هر دوی آنها باشد، وجود دارد.»^(۱)

ب. اختلاف در تعیین ارش جراحتهای زنان

عده ای معتقدند که «ارش زن تا زمانی که به پنج شتر یعنی یک دهم دیه برسد مساوی ارش مرد است، اما در بیشتر از آن نصف می گردد». گروه دیگر معتقدند: «ارش زن در جراحتهای تا زمانی که به یک سوم برسد مساوی ارش مرد است، اما وقتی که از یک سوم دیه مرد بیشتر باشد، نصف می گردد. دلیلشان هم این است که دیه زن زمانی نصف

۱. جمعی از علما: الفتاوی الهندی، صص ۲۶ - ۲۷؛ الجمیلی: الدیه و احکامها، صص ۳۶۹ - ۳۷۳.

دیه مرد است که؛ از یک سوم دیه مرد بیشتر باشد.» عده‌ای دیگر معتقدند: «دیه جراحتهای زنان جز در زخم موضعه که نصف می‌باشد در سایر موارد مثل دیه جراحات مردان می‌باشد. (موضعه زخمی است که به استخوان برسد و آن را آشکار کند). عده دیگری معتقدند: «ارش زن و مرد تا زمانی که ارش زن به پانزده شتر برسد، مساوی است. بعضی دیگر گفته‌اند: «دیه جراحتهای زنان تا موقعی که به نصف برسد مساوی است، ولی بعد از آن دیه جراحات زنان نصف دیه جراحات مردان است. امام شوکانی این اقوال را در «نیل الاوطار» ذکر نموده و در ادامه گفته است: «هیچ دلیلی برای این اقوال گفته شده، وجود ندارد.»^(۱)

عده‌ای دیگر گفته‌اند: «ارش زن اعم از اینکه کم باشد یا زیاد، نصف ارش مرد است و چون آنها دو شخص‌اند که دیه‌شان با همدیگر فرق می‌کند، پس ارش اعضا و اطراف آنها نیز باید با هم تفاوت داشته باشد، و به حدیث معاذبن جبل در این مورد استناد نموده‌اند. لکن شوکانی در «نیل الاوطار» گفته است: «آن حدیث، حدیثی است که صلاحیت احتجاج ندارد.»^(۲)

گروه دیگر معتقدند: «دیه جراحتهای زنان مساوی جراحتهای مردان است و آنها از روی ظواهر نصوص و عبارات در مورد آن قضاوت نموده و گفته‌اند: قول به اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، دلالت

۱. الشوکانی: نیل الاوطار، ج ۷، ص ۶۷.

۲. همان، ج ۷، ص ۶۸.

می‌کند بر اینکه دیه آنها در جراحتها کامل می‌باشد.»^(۱)

ج. تعیین دیه شخص کافر

علمای حنفی معتقدند که: دیه زن نصف دیه مرد است ولی با این حال دیه شخص کافر را مثل دیه شخص مسلمان یک دیه کامل قرار داده‌اند و اصلاً به کفر او توجه ننموده‌اند، اما صفت انوثت (زن بودن) و عدم تملک زن در نکاح را دلیل نصف بودن دیه زن بیان نموده‌اند. علاوه بر اینها، کفر، شخصیت و منزلت انسان را به پایین‌ترین درجات تنزل می‌دهد، اما صفت انوثنی (زن بودن) که آنها، آن را علت قرار داده‌اند، عموماً در کمال اهلیت زن هیچ‌گونه تأثیری ندارد، و حتی در مورد این مسئله به قول مساوات دیه کافر و مسلمان اکتفا ننموده و پارا از این محدوده نیز فراتر نهاده و گفته‌اند که: «مسلمان در برابر کافر کشته می‌شود، با اینکه آنچه در احادیث ثابت و صریح الدلالة آمده است، خلاف قول آنها را می‌رساند، مثلاً:

أ. از ابا جحیفه روایت شده است: «از علی علیه السلام سؤال نمودم که آیا نزد شما چیزی به غیر از قرآن هست؟ فرمودند: قسم به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، نزد ما همان چیزهایی وجود دارد که در قرآن آمده است، جز دو مورد:

۱- درک و فهمی که انسان از نامه اعمالش دارد. (شناخت انسان نسبت

۱. ر.ک. به: ابن رشد: *بدایة المجتهد و نهاية المقتصد*، ج ۲، صص ۴۲۵ - ۴۲۶؛ الشوکانی: *نیل الاوطار*، ج ۷، ص ۶۸؛ ابن قدامه: *المغنی*، ج ۷، صص ۷۹۷ - ۷۹۸.

به نامه اعمالش)

۲- آنچه در این صحیفه است.

- در این صحیفه چه مواردی بیان شده است؟

- عقل (دیه)، آزادی اسیران و اینکه مسلمان در برابر کافر کشته نمی شود.^(۱)

ب. عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت نموده که پیامبر ﷺ حکم نمودند که: «دیه اهل کتاب (یهود و نصاری) نصف دیه مسلمانان می باشد.»^(۲)

بسیار عجیب به نظر می رسد؛ زیرا با اینکه این نصوص صراحتاً بر عدم قتل شخص مسلمان در برابر شخص کافر و نصف بودن دیه شخصی از اهل کتاب در برابر دیه شخص مسلمان دلالت می نمایند، آنها به این احادیث عمل ننموده و خلاف آن را گفته اند، در حالی که حتی یک حدیث صحیح هم در مورد نصف بودن دیه زن به طور صراحت وجود ندارد و دلیلی هم برای آن نیست، با این حال گفته اند: دیه زن نصف دیه مرد است.

۱۷- امری که بیشتر از همه ما را به جستجو و تحقیق در مورد دیه زن

۱. به روایت البخاری: کتاب الدیات، باب لا یقتل المسلم بکافر، حدیث شماره: ۶۹۱۵، الترمذی: کتاب الدیات، باب ما جاء لا یقتل مسلم بکافر، حدیث شماره (۱۱۴۰/۱۴۴۵)؛ النسائی: کتاب القسامه، باب سقوط القود من مسلم للکافر، حدیث شماره: ۴۴۱۹/ابن ماجه: کتاب الدیات، باب لا یقتل مسلم بکافر، حدیث شماره (۲۶۵۸/۲۱۵۳)؛ الدارمی، ج ۲، ص ۱۹۰؛ البیهقی: السنن الکبری، ج ۸، ص ۲۸/احمد، ج ۱، ص ۷۹.
۲. به روایت ابن ماجه: کتاب الدیات، باب دية الکافر و اللفظ له، حدیث شماره: (۲۶۴۴/۲۱۳۹)؛ النسائی: کتاب القسامه، باب کم دية الکافر؟، حدیث شماره: ۴۴۶۹.

تشویق می نماید، توصیه همیشگی پیامبر ﷺ در مورد زنان، اصرار آن حضرت ﷺ به مسائل آنان در مناسبت‌های مختلف، ترس از ظلم و یا ضرر و زیان به آنها بعد از آن حضرت می باشد، و همین مسئله باعث می شود که ما قول کسانی را که معتقدند دیه زن نصف دیه مرد است بدون اینکه دلیل ثابت و قطعی ای داشته باشند با عجله و شتابزدگی نپذیریم. به عنوان مثال:

الف. سلیمان بن عمرو بن احوص از پدرش روایت نموده که ایشان همراه پیامبر ﷺ در حجة الوداع بودند، و به سلیمان گفت که پیامبر ﷺ فرمودند:

(الا واستوصوا بالنساء خيراً، فانما هن عوان عندكم، ليس تملكون منهن شيئاً غیر ذلک) (۱)

«هان درباره زنان یکدیگر را به نیکی سفارش کنید. زنان چون اسیرانی در دست شما هستند، جز سلطه و برتری طبیعی، حق دیگری بر آنها ندارند.»
 ب: جابر بن عبد الله در حالی که جریان حج پیامبر ﷺ را توصیف می نمود، گفت که پیامبر ﷺ در خطبة حجة الوداع در وادی نمره فرمودند: (... فاتقوا الله في النساء) (۲)

۱. به روایت الترمذی: باب في تفسير سورة التوبة، حديث شماره: (۳۲۹۵/۲۴۶۴)؛ ابن ماجه: كتاب النكاح، باب حق المرأة على الزوج، حديث شماره: (۱۸۵۱/۱۵۰۱)؛ احمد، ج ۵، ص ۱۷۲.

۲. به روایت مسلم: كتاب الحج، باب حجة النبي ﷺ، حديث شماره: (۱۲۱۸)؛ ابوداود: كتاب المناسك، باب صفة حجة النبي ﷺ، حديث شماره: (۱۹۰۵، ۱۶۷۶)؛ ابن ماجه: كتاب المناسك، باب حجة رسول الله ﷺ، حديث شماره: (۳۰۷۴/۲۴۹۴).

«در مورد زنان احکام خداوند را رعایت کنید.»

ج. ابوهریره روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمودند:

(استوصوا بالنساء خيراً، فان المرأة خُلِقَتْ من ضِلَعٍ)^(۱)

«درباره زنان یکدیگر را به نیکی سفارش کنید. زنان طبیعتی شکننده

دارند.»

بنابر این نتیجه می‌گیریم هر شخص مسلمانی باید در اطلاق حکم و موضعگیری در مسائل زنان شتابزده عمل ننماید، و نهایت دقت و توجه را در امور مربوط به آنان به خرج دهد تا موجب کمترین ضرر، یا ضایع شدن حق آنها، یا نقصان در چیزی که مربوط به آنان است، نشود و تنها زمانی که حکم آن به صورت نص در کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ آمده و یا اینکه سلف این امت بر آن اجماع نموده باشند، از آن شخص رفع حرج می‌گردد و بریء الذمه می‌شود و باعث دفع زحمت، رنج و مشقت از دیگران هم می‌شود.

۱. به روایت البخاری: کتاب النکاح، باب الوصية بالنساء، حدیث شماره: ۵۱۸۶؛ مسلم: کتاب الرضاع، باب الوصية بالنساء، حدیث شماره: ۱۴۶۸.

فصل هفتم:

تحقیق آرای مطرح شده دربارهٔ



دیة زن

۷- تحقیق آرای مطرح شده دربارهٔ دیه زن

...آنچه گذشت بررسی دلایل معتقدان به تنصیف دیه زن در برابر دیه مرد بود و از رهگذر آن دانستیم که در قرآن کریم آیه‌ای که دال بر تنصیف دیه زن باشد، وجود ندارد. آیاتی هم که بر مشروعیت دیه دلالت می‌کنند عام و مجمل هستند که به اجماع فقها و مفسرین هیچ تفاوتی بین زن و مرد قایل نشده‌اند و احکام آن شامل زن و مرد می‌شود.

همچنین در میان احادیث مورد استناد طرفداران تنصیف دیه زن، حتی یک حدیث که اسناد آن به پیامبر ﷺ صحیح باشد، وجود ندارد. در میان آثار منسوب به اصحاب پیامبر ﷺ هم قولی که دال بر نصف بودن دیه زن باشد و سلسله اسناد آن صحیح باشد، وجود ندارد. بلکه بر عکس بخاری از حضرت عمر رضی الله عنه قولی را نقل می‌کند که: «مرد در برابر زن در قتل عمد و جراحات قصاص می‌شود.»^(۱) اگر

۱. به روایت البخاری: کتاب الدیات، باب القصاص بین الرجال و النساء فی الجراحات.

ثابت شود که حضرت عمر رضی الله عنه بین زن و مرد در همه جراحاتها به مساوات قایل بوده است، تساوی زن و مرد در دیه به طریق اولی ثابت می‌گردد. قابل ذکر است «کتاب عمرو بن حزم» که از جمله احادیث مورد استناد در تنصیف دیه زن می‌باشد، در سیره ابن هشام و تاریخ طبری که دو منبع تاریخی مهم هستند ذکر گردیده و با وجود اینکه بسیاری از احکام و مطالب در آن آمده لکن عبارتی در مورد میزان دیه در آنها نقل نشده است.

در موطأ امام مالک قسمتی از نامه عمرو بن حزم بدین گونه نقل شده است که: «عبدالله بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش نقل نموده در نامه‌ای که پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمرو بن حزم نوشته، در رابطه با احکام دیه آمده است: «دیه نفس صد شتر است.» روایات دیگری نیز بیان شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه‌ای که در روز فتح مکه ایراد کردند، فرمودند:

(الا إن قتل الخطأ قتيل السوط والعصا، فيه مائة من الابل)

«دیه قتل خطائی صد شتر می‌باشد.»

قائلان به تنصیف دیه زن معتقدند که بر این امر اجماع صورت گرفته است، و البته این ادعایی بیش نیست و برای اینکه به عنوان حجت مطرح شود نیازمند دلیل نقلی مطمئنی است که آن را اثبات نماید. همه این اقوال با وجود اعتراف به وجود دلایل و براهینی غیر از رأی و نظر آنها از سوی کسانی چون ابن علیّه، اصم، ابن حزم و ظاهریه می‌باشد.

دلیل دیگر قائلان به تنصیف دیه زن قیاس می‌باشد، به نظر آنان چون سهم زن در اموری مثل شهادت، میراث، ملکیت نکاح و منفعت عمومی کمتر از سهم مرد است پس دیه او باید نصف دیه مرد باشد. اما باید گفت که موارد مطرح در مسأله شهادت امور مالی ای همچون بیع، قرض، دین، اجاره و... است که هیچ تناسبی با حال زن ندارد، در حالی که در مسائل مربوط به زنان همچون ولادت، طهر، حیض، رضاع و... که مردان از حضور در آن معذور هستند و با طبیعت زن متناسب و سازگار می‌باشد، شهادت زن پذیرفته می‌شود. پس ما نمی‌توانیم این نمونه جزئی را به عنوان یک قانون کلی و فراگیر مطرح نماییم.

در مسئله میراث هم باید ذکر شود اختصاص دو برابر سهم به مرد در قبال کارها و مسئولیتهای سنگینی است که در جامعه و خانواده به دوش مرد گذاشته شده است: مسئولیتهایی همچون: پرداخت مهر، نفقه افراد تحت تکفل، دیه و قرض که زن در هیچ کدام از این امور به خاطر استقلال مالی ای که دارد شرکت نمی‌کند و کسی هم نمی‌تواند او را مجبور به این کار نماید. زیرا نصیبی که از ارث به زن رسیده، سهم اختصاصی اوست و هرگونه که خواست می‌تواند در آن تصرف نماید و هیچ کس حق ندارد در چگونگی مصرف آن برای زن تعیین تکلیف نماید.

از همه مهمتر، دیه ای که به زن تعلق می‌گیرد و بر تنصیف آن از سوی این افراد تأکید شده به خود زن تعلق نمی‌گیرد، بلکه به عنوان ارث به

ورثه او می‌رسد. پس چگونه است که ورثه این زن از نصف ارث محروم می‌شوند؟

در مورد مالکیت نکاح باید گفت عدم مالکیت زن در نکاح نشانه عدم اهلیت زن برای این امر نیست زیرا خداوند سبحان این مالکیت را به منظور حکمت خاص خود در دست مرد قرار داده است. البته هر چند مالکیت در دست مرد است ولی منوط و مشروط به جلب رضایت زن گردیده است.

در مورد قیاس دیه به منفعت باید متذکر شویم که این قیاس نمی‌تواند دلیل قانع کننده‌ای باشد؛ زیرا صبی و صغیر نیز کاری جز خوردن و آشامیدن و... انجام نمی‌دهند و نه تنها این نفعی به حال جامعه ندارد، بلکه ضرر هم دارد، ولی در عین حال دیه آنها، دیه کامل می‌باشد. و باز اگر بخوانیم دیه را به منفعت قیاس کنیم، باید دیه یک شخص متفکر و عالم را که نفعش برای جامعه به اندازه هزاران مرد می‌باشد، بیشتر از بقیه قرار دهیم. آیا کسی گفته که دیه شخصی که نفع بیشتری دارد، با دیه شخصی که اصلاً نفع ندارد یا نفع کمتری دارد، با هم فرق کند؟

همه این قیاس‌ها امور ظنی هستند و دین خدا بر چنین امور قیاس ظنی ای بنا نمی‌شود. کاربرد قیاس برای امور ضروری و موافقی است که دیگر گریزی از آن نداشته باشیم، اما در قضیه مورد بحث ما یعنی دیه زن ضرورتی برای قیاس نیست؛ زیرا احکام دیه واضح و روشن است و در مرد و زن یکسان می‌باشد، و تا زمانی که نص قرآنی‌ای که

دلالت بر این موضوع نماید وجود دارد، دیگر چه احتیاجی به قیاس هست؟

ابوالحسن ماوردی در کتاب «الحاوی الکبیر» می‌گوید:

«از جمله دلایل نصف بودن دیه زن این است که دیه بر خلاف قصاص که حد به شمار می‌آید امری مالی است و زن و مرد چنان که در حدود با هم برابرند، در قصاص نیز با هم برابرند، اما در میراث (که امری مالی است) زن با مرد برابر نیست و نصف او سهم می‌برد. به همین خاطر در دیه نیز زن و مرد با هم برابر نیستند و دیه زن نصف دیه مرد است.»^(۱)

آقای جوادی آملی در مورد فلسفه نصف بودن دیه زن می‌گوید:

«یکی دیگر از شبهاتی که در اثر عدم توجه به معیارهای ارزشی قرآن کریم مطرح می‌شود و در اثر سوخ فرهنگ جاهلی و غربی در ذهنها و بیان‌ها بر آن تکیه می‌شود. مسأله تفاوت دیه و ارث زن و مرد است. مسئله دیه صرفاً یک امر اقتصادی است و ملاک ارزیابی انسان نیست، همچنان که در شریعت برای سگ، اگر جزو کلاب هراش نباشد دیه تعیین شده است. برای تن انسان نیز دیه‌ای قائل شده است. دیه یک حساب فقهی است و ارتباطی با اصول مذهب ندارد. مهمترین شخصیت‌های اسلامی با ساده‌ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه

۱. ابوالحسن علی بن الحسن الماوردی: الحاوی الکبیر، ج ۲، صص ۲۸۹ - ۲۹۰.
النووی: المجموع فی شرح المذهب، ج ۱۹، ص ۵۲؛ ابن قدامة: المغنی، ج ۱، صص ۵۳۱ - ۵۳۲؛ وهبة الزحیلی: الفقه الاسلامی وادلتہ، ج ۶، صص ۳۱۰ - ۳۱۱.

مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان متفکر با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است، به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش انسان نیست و تنها یک ابزار است. معیار ارزش انسان همان است که در قرآن به آن تصریح شده است که: ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَىٰكُمْ﴾ (۱)

از گفته‌ها و نوشته‌های علمای فقه و تفسیر چنین استنباط می‌شود که زن در مقام مقایسه با مرد از ارزش و اعتبار کمتری برخوردار است و از همین رو اعتبار شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد به حساب آمده است و یا سهم الارث او نصف سهم الارث مرد مقرر شده است. **آقای صانعی** از جمله طرفداران تساوی دیه زن و مرد در مصاحبه‌ای در مورد این مسئله اظهار نموده است که:

«اولاً، باید بگویم که شهادت امتیاز نیست، دردسر است. ثانیاً، امروزه در دنیا شهادت مطرح نیست آنچه مطرح است، قرائن است. در واقع امروز شهادت از آن جهت که شهادت است، معتبر نیست، بلکه از آن جهت که اماره و نشانه است، معتبر است. آیا کسی تا به حال گفته میان زن و مرد در اماره و قرائن تفاوت وجود دارد؟ بسیار نادرنده کسانی که بین زن و مرد در قرائن تفاوت قائل شده‌اند. بلکه شاید چنین افرادی از صاحب نظران وجود نداشته باشند. آنچه در دنیای امروز مطرح است، قرینه است نه شهادت، دنیای امروز اصلاً شهادت ما را ندارد،

شهادت خاص خود را دارد که ما هم آن را پذیرفته‌ایم.»

اما چرا شهادت دو زن عادلانه پذیرفته نمی‌شود؛ اما شهادت دو مرد عادل پذیرفته می‌شود؟

«...چون اسلام نمی‌خواهد که زن سر و کارش به دعوا و دادگاه بیفتد و هر روز به دادگاه برود و بیاید، چنین حکمی صادر کرده است و ما ترجیح می‌دهیم زن به کار خودش رسیدگی کند. اگر خانه‌دار است، خانه‌داری کند، اگر متفکر است کارش را انجام دهد. شاید جامعه روزی به این سو پیش برود که نقش زن‌ها در آن بسیار مؤثرتر از نقش مرد‌ها باشد. بعضی از زن‌ها استعدادشان به مراتب از مرد‌ها بالاتر است. با توجه به این پیش بینی هم می‌توان پاسخگو بود که اسلام خواسته زن‌ها از کارشان بی‌کار نشوند. در ادای شهادت چیزی جز به دادگاه رفتن و برگشتن وجود ندارد. اسلام تنها خواسته زن‌ها گرفتار در دسر نشوند و گر نه امتیازی از زن‌ها ساقط و حقی تضعیف نشده است. در اسلام هدف خرد کردن شخصیت زن نبوده است. اگر می‌خواست شخصیت زن را خرد کند که حق ولایت و حکومت که مرتبه بسیار برتری نسبت به شهادت است به آنان نمی‌داد.^(۱)

«ابن العربی» در مورد پایین بودن ارزش زن نسبت به مرد می‌گوید: «مبنای دیه در شریعت اسلامی بر تفاضل در حرمت، و اعتبار و تفاوت در، مرتبه است. زیرا دیه حق مالی‌ای است که میزان آن به

۱. روزنامهٔ اطلاعات: شنبه ۳ مهرماه، سال ۱۳۷۸، جنسیت و احکام مجازات در اسلام، مصاحبه آقای مهرپور با آیت‌الله صانعی.

صفات و اعتبار اشخاص فرق می‌کند بر خلاف قتل؛ چرا که مجازات قتل چون به منظور جلوگیری و بازدارندگی از ارتکاب جرم تشریع شده، این تفاوت و اختلاف وضع مجنی علیه در آن لحاظ نشده است. در حالی که دیه این چنین نیست و لذا چون زن ناقص تر و پایین مرتبه تر از مرد است، دیه او کمتر است و به همین ترتیب مسلمان بر کافر مزیت و برتری دارد. بنابراین نمی‌تواند دیه او مساوی با دیه مسلمان باشد.^(۱)

«ابن قیم» نیز همین توجیه را برای نصف بودن دیه زن بیان می‌کند و در ادامه سخنش با اشاره به یکسان بودن دیه زن و مرد در مورد جراحات و نقصان اعضا تا میزان ثلث و مغایر بودن آن، به فلسفه فوق الذکر اشاره کرده و می‌گوید: «علت اینکه میزان دیه تا کمتر از ثلث در مورد زن و مرد یکسان است وجود سنت مسلم از رسول اکرم ﷺ می‌باشد که فرمود: «دیه زن مانند دیه مرد است تا به حد ثلث برسد.» و خود توجیهی هم برای این امر می‌آورد که در مورد کمتر از ثلث، میزان دیه کم است و بنابراین زن و مرد در میزان دیه یکسان لحاظ شده‌اند، ولی از ثلث به بالا که میزان دیه زیاد می‌شود ناچار باید به همان قاعده تفاوت قیمت زن و مرد مراجعه کرد و دیه زن را نصف قرار داد چنان که در مورد دیه جنین نیز چون میزان آن کم است، میزان دیه دختر و پسر در آن مساوی است، ولی وقتی روح در آن دمیده شد و دیه کامل

لازم شد دیهٔ پسر دو برابر دختر است.»^(۱)

دلیل دیگری که در مورد نصف بودن دیهٔ زن عنوان می‌شود پایین‌تر بودن نقش زن در وضعیت اقتصادی است. قائلان به این دلیل معتقدند که: «اصولاً دیه برای جبران خسارت وارده به مجنی علیه یا خانوادهٔ اوست، و از آنجا که مرد نقش بیشتر و مؤثرتری در زندگی اقتصادی دارد و از بین رفتن یا صدمه دیدن او لطمهٔ بیشتری به وضع مالی خانواده وارد می‌کند. بخصوص که در نظام حقوق اسلام ادارهٔ خانواده و مسؤولیت تأمین معیشت خانواده با اوست بنابراین دیهٔ او باید بیشتر باشد.»

از این دیدگاه دو برابر بودن دیهٔ مرد نسبت به زن و نصف بودن دیهٔ زن به معنای پایین‌تر بودن ارزش زن نیست، بلکه از این لحاظ است که تبعات از دست دادن مرد و یا صدمه دیدن او از لحاظ اقتصادی بیشتر از زن است و حال که قرار است این ضایعه به صورت مادی جبران شود و در واقع تحت عنوان دیه، خسارت داده شود. این تفاوت وضع باید در نظر گرفته شود. امروزه بیشتر صاحب‌نظران و علما با این دیدگاه تفاوت دیهٔ زن و مرد را توجیه می‌کنند.

مرحوم رشید رضا می‌گوید:

«حکمت نصف بودن دیهٔ زن نسبت به مرد این است که منفعتی که خانواده با فقدان مرد از دست می‌دهد بیشتر از نفعی است که با فقدان

۱. ابن قیم الجوزیه: اعلام الموقعین عن رب العالمین، ج ۲، ص ۱۴۷.

زن از دست می دهد. بنابراین همانند ارث در اینجا نیز سهم زن نصف شده است.»^(۱)

فقهای مسلمان نه تنها در مورد دیه نفس زن با همدیگر اختلاف دارند بلکه در مورد دیه اعضای زن نیز هریک از آنها دارای نظری بخصوص می باشد. علمای حنفی دیه زن، را در هر حال نصف دیه مرد می دانند، ولی احمد بن حنبل و امام مالک معتقدند که دیه زن تا ثلث با دیه مرد برابر است و از ثلث به بعد نصف می شود. شافعی نیز به طور مطلق قائل به تنصیف دیه زن در برابر دیه مرد هستند. البته یک قول هم از امام شافعی نقل شده که ایشان به تبعیت از زید بن ثابت و بر مبنای حدیثی که در این زمینه از پیامبر ﷺ نقل شده است، دیه زن را تا ثلث با مرد یکسان می داند و از ثلث به بالا نصف مرد می داند.»^(۲)

فقهای شیعه در مورد دیه اعضا معتقدند که: «دیه زن و مرد تا وقتی دیه به حد ثلث دیه کامل برسد مساوی است و وقتی از ثلث تجاوز کرد، دیه زن نصف دیه مرد یا به تعبیر دیگری دیه مرد، دو برابر دیه زن می شود.» و از جمله منابعی که به آن استناد می نمایند، صحیح ابوبصیر است. مطابق این روایت، امام صادق علیه السلام در پاسخ ابوبصیر که از ایشان در مورد حکم جراحات پرسیده بود، فرمود:

۱. سید محمد رشید رضا: تفسیر المنار، ج ۵، ص ۳۳۲.

۲. عبدالقادر عوده: التشریع الجنایی، ج ۱، ص ۶۶۹؛ عبدالرحمن الجزیری: الفقه علی مذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۳۷۱؛ ابن قدامه: المغنی، ج ۷، ص ۷۹۸.

(جراحة المرأة مثل جراحة الرجل حتى تبلغ الثلث الدية، فإذا بلغت ثلث الدية سواءً أضعفت جراحة الرجل ضعفين على جراحة المرأة)^(۱)

«جراحت زن همانند جراحت مرد است تا زمانی که به یک سوم دیه برسد. پس هنگامی که به یک سوم دیه رسید (دیه) جراحت مرد نسبت به (دیه) جراحت زن دو برابر می شود.»

اما در میان علمای متأخر و متقدم اسلامی نیز هستند کسانی که معتقدند دیه زن با مرد مساوی است و هیچ تفاوتی میان آن دو وجود ندارد. ابن علیّه و اصم^(۲) که از طرفداران تساوی دیه زن و مرد هستند، و دلایل خود را این چنین بیان می کنند:

۱- برابری زن و مرد در قصاص ایجاب می کند که آنها در دیه با هم برابر باشند.

۲- در سقط جنین اعم از دختر و پسر، بی هیچ تفاوتی پرداخت یک بنده (غُرّه) لازم می آید، و این خود ایجاب می کند که دیه زن و مرد با هم برابر باشد؛ زیرا «غُرّه» یکی از اقسام دیه است.^(۳)

شیخ محمود شلتوت می گوید:

۱. محمد بن الحسن الحر العاملی: تفصیل وسایل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه، ابواب قصاص الطرف، ج ۲۹، باب ۱، صص ۱۶۳ - ۱۶۴، حدیث شماره ۲.

۲. عبدالرحمن بن کیسان ابوبکر اصم (متوفی ۲۲۵هـ) معتزلی صاحب مقالاتی در اصول بود و از فصیح ترین و فقیه ترین مردم عصر خود به شمار می رفت. ابن علیّه از شاگردان او بوده است. برای توضیحات بیشتر ر. ک. به، لسان المیزان، ج ۳، ص ۴۲۷؛ دهخدا: لغت نامه، ج ۲، ص ۲۳۹۸.

۳. ابوالحسن علی بن محمد الماوردی: الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۰؛ النووی: المجموع فی شرح المذهب، ج ۱۹، ص ۵۲.

«اِصْمِ بِهٖ اِیْنَ اَیَّهٖ قُرْآنَ کَرِیْمٍ اِحْتِجَاجَ نَمُوْدَهٗ اِسْتِ کِهٖ مِی‌فَرْمَایْد:»

﴿مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَدِیَّةٌ مُّسَلَّمَةٌ اِلَیْ اَهْلِهٖ﴾^(۱)

«کسی که مؤمنی را به خطاکشت، باید که بردهٔ مؤمنی را آزاد کند و خونبهای هم به کسان کشته بپردازد.»

و اجماع کرده‌اند که این آیه، حکم قتل زن و مرد را با هم بیان نموده است. پس لازم است که دیهٔ آنها مساوی باشد.^(۲)

عده‌ای دیگر از علما چنین استدلال می‌کنند که دیه، یک حکم تأسیسی اسلام نیست، بلکه سنت اقتصادی و اجتماعی امضا شده است. از این رو بحث از دیه پیش از آنکه شرعی باشد، اجتماعی است و تغییر سنتها و چون و چراها در احکام امضایی دین اسلام، با توجه به اصول اساسی دین، مجاز است.

ابن رشد نیز در این باره می‌گوید:

«و اما قَتْلُ الذَّکْرِ بِالْاُنْثٰی فَانْ اِبْنَ الْمَنْذَرِ وَ غَیْرَهٗ مِمَّنْ ذَكَرَ الْخِلَافُ عَلٰی اَنَّهُ اِجْمَاعٌ، اِلَّا مَا حَكٰی عَنْ عَلٰی مِنْ الصَّحَابِهٖ وَ عَنْ عِثْمَانَ الْبِتِّیِّ، اِذَا قَتَلَ الرَّجُلُ بِالْمَرْءِ کَانَ عَلٰی اَوْلِیَّاءِ الْمَرْءِ نِصْفَ الدِّیَّهِ وَ حَکٰی قَاضِیْ اَبُو الْوَلِیْدِ الْبَاجِیِّ فِی الْمُنْتَقٰی عَنْ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ اَنَّهُ لَا یَقْتُلُ الذَّکْرَ بِالْاُنْثٰی وَ حَکَاهُ الْخَطَّانِیُّ فِی مَعَالِمِ السَّنَنِ وَ هُوَ شَاذٌ. وَلٰکِنْ دَلِیْلُهُ قَوٰی لِقَوْلِهِ تَعَالٰی وَ الْاُنْثٰی بِالْاُنْثٰی وَ اِنْ کَانَ یَعَارِضُ دَلِیْلَ الْخُطَابِ هَا هُنَا الْعُمُومُ الَّذِیْ فِیْ قَوْلِهِ - وَ کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا اَنْ النَّفْسَ بِالْنَفْسِ - لٰکِنْ یَدْخُلُهٗ، اِنْ هٰذَا الْخُطَابُ وَّارَدٌ فِیْ غَیْرِ شَرِیْعَتِنَا وَ هِیَ

۱. النساء (۴): ۹۲.

۲. شیخ محمود شلتوت: الاسلام عتیقه و شریعه، ص ۲۳۷.

مسأله مختلف فيها اعنی هل شرع من قبلنا شرعٌ لنا أم لا؟ والاعتماد في قتل الرجل بالمرأة هو النظر إلى مصلحة العامة»^(۱)

اما در مورد قصاص مرد به سبب قتل زن، ابن منذر و دیگران گفته اند: این مطلب اجماعی است. فقط از علی از صحابه و عثمان البتی حکایت شده که هرگاه مردی به سبب قتل زنی خواست قصاص شود. بر اولیا زن لازم است که نصف دیهٔ مرد را بپردازند و قاضی ابوالولید الباجی در کتاب «المنتقى» از حسن بصری نقل کرده است که مرد را به خاطر زن قصاص نمی کنند و خطائی آن را در «معالم السنن» نقل کرده که البته شاذ است ولكن دليل آن قوی است یعنی سخن خداوند متعال، که می فرماید:

﴿وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسُ بِالنَّفْسِ﴾^(۲)

گرچه اشکال استناد به این آیه آن است که مربوط به شریعت غیر از ما می باشد که خود یک مسئله مورد اختلاف است، یعنی اینکه آیا شرع قبل از ما برای ما هم مشروع است یا نه؟ و در حقیقت مسئله قصاص مرد در برابر زن مبتنی بر حفظ مصالح عمومی است.

اما نکته قابل توجه دیگری که در کتاب «بداية المجتهد و نهاية المقتصد» آمده، این است که: «تفاوت میزان دیه تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. او از فقها خواست در یک گردهمایی اختلاف نظرها را بررسی و نوعی وحدت رویه ایجاد کنند. وی بعد از

۱. ابن رشد: بداية المجتهد و نهاية المقتصد، ج ۲، ص ۴۰۳.

۲. المائدة (۵): ۴۵.

این گردهمایی فقهی قوانین و مقررات گذشته را لغو کرد و برای افراد ساکنان شهرها و روستاها در ماه حرام و ماه حلال و امثال اینها دیه یکسان قرار داد. بدین ترتیب صد شتر دیه انسان قرار داده شد نه دیه مردان؛ زیرا در فرمان عمر بن عبدالعزیز که همه متغیرها و نرخها را لغو کرده بود نابرابری براساس جنسیت وجود ندارد.^(۱)

در کتاب «فتحه الامام جابر بن زید» آمده است:

«گفته شده که عمر بن عبدالعزیز فقها را به گرد هم جمع می کرد و از جمله آن سندهایی که او احیاء کرد این بود که تفاوت میان دیات را از بین برد و مبلغ ثابتی برای دیه در ماه حرام و سرزمین حرام و غیر اینها

۱. ابن رشد: بدایة المجتهد و نهایة المقتصد ج ۲، ص ۳۲۷.

نویسنده کتاب «تفاوت زن و مرد در دیه و قصاص» به نقد این مطلب پرداخته گفته است: «وقوع چنین گردهمایی فقهی» و به اصطلاح ایجاد «وحدت رویه» در چگونگی دریافت دیه، و از جمله دیه زن و مرد، از نظر تاریخی امر مسلمی نیست، و منابعی هم که در مقاله به آنها ارجاع داده شده صراحتی در موضوع مورد ادعای نویسنده ندارند.»

نویسنده کتاب در ادامه می گوید: «اما عبارت بدایة المجتهد که نویسنده مقاله به آن ارجاع داده است، چنین می باشد:

«و آنچه از عمر بن عبدالعزیز نقل شده که او به حکام شهرهای مختلف نوشت که دیه در زمان رسول خدا ﷺ صد شتر بود، پس اگر کسی که صدمه ای بر او وارد شده از اعراب باشد، دیه او از شتر پرداخت می شود. اعرابی به پرداخت طلا و نقره مکلف نمی شود. اما اگر اعرابی به صد شتر دسترسی نداشت، معادل آن را از گوسفند پرداخت می کند، که آن هزار گوسفند است.»

برای توضیحات بیشتر ر. ک. به:

ابن رشد: بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۲، ص ۴۱۵؛ شفیعی سروستانی: تفاوت زن و مرد در دیه و قصاص، ص ۱۶۱؛ مجله زنان، شماره ۳۷، خونیهای زنان چرا نابرابر؟، سعیدزاده؛ مجله زنان، شماره ۳۹، به جای تسدید در قانون تجدید کنید، سعیدزاده.

وضع کرد.»^(۱)

شیخ محمود شلتوت که از اشخاص بنام و بزرگ در زمینه فقه می‌باشد و از او با نام امام کبیر یاد می‌کنند، می‌گوید:

«دیه زن و مرد یکسان است؛ زیرا هر دو انسانند و ارزش جان مرد همانند ارزش جان زن است و جان و نفس آنها هیچ تفاوتی با همدیگر ندارد. حکم خداوند سبحان در مورد قصاص، جزای اخروی، آتش جهنم و جاودانگی در آن، خطاب به هر دوی آنهاست و حکمی جداگانه برای زن و یا برای مرد نیامده است. بحث دیه در قرآن به صورت عام و مطلق بی هیچ قید و تفاوتی میان زن و مرد بیان شده است، آنجا که خداوند متعال می‌فرماید:

۱. یحیی محمد بکوش: فقه الامام جابر بن زید، ص ۵۳۸.

نویسنده کتاب «تفاوت زن و مرد در دیه و قصاص» در نقد این مطلب نوشته است:

«این نقل تاریخی بر فرض درستی آن، هیچ ارتباطی با بحث دیه زن نداشته و به هیچ وجه از آن فهمیده نمی‌شود که عمر بن عبدالعزیز «نابرابری براساس جنسیت» را از میان برد. بلکه تنها دلالت بر این دارد که او تغلیظ دیه در ماههای حرام و سرزمین حرام را لغو نمود.»

از این عبارت تنها فهمیده می‌شود که عمر بن عبدالعزیز در زمان خود، هر یک از انواع دیه را برای گروهی خاص از مردم، که به آن نوع دسترسی بیشتری داشتند، قرار داد و برای نمونه اعراب را که به شتر دسترسی بیشتری داشتند، تنها موظف به پرداخت دیه از همین نوع کرد.

لذا اینکه در فرمان عمر بن عبدالعزیز «صد شتر دیه انسان قرار داده شد نه دیه مردان» به هیچ وجه سحت ندارد و از کتابهای روایی اهل سنت نیز، که فرمان عمر بن عبدالعزیز را نقل کرده‌اند، چنین چیزی به دست نمی‌آید و آنچه از او نقل شده تفاوتی با قول فقیهان این طایفه ندارد.» برای توضیحات بیشتر. رک. به: شفیعی سروستانی: تفاوت زن و مرد در دیه و قصاص، صص ۱۵۶-۱۶۲؛ ابن رشد: بدایة المجتهد و نهایة المقتصد، ج ۲، صص ۳۳۷ و ۴۱۲.

﴿وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ﴾^(۱)

«کسی که مؤمنی را به خطا کشت، باید که برده مؤمنی را آزاد کند و خونبهای هم به کسان کشته پرد/زد.»

این آیه دلیلی واضح و روشن برای وجوب دیه قتل خطا می باشد بدون اینکه در آن اشاره ای به مؤنث یا مذکر بودن قاتل یا مقتول شده باشد.^(۲)

مرحوم رشید رضا نیز در این باره می گوید:

«در قرآن دیه به طور مطلق و به صورت نکره آمده و ظاهر آن است که هر مقدار خانواده مقتول را راضی کند، کافی است، ولی سنت میزان دیه را تعیین کرده است و به هر حال اجماع مسلمین بر این است که دیه مرد مسلمان آزاد یکصد شتر و دیه زن نیز نصف دیه مرد است، ولی ظاهر آیه این است که فرقی بین زن و مرد نیست.»^(۳)

آقای صانعی از فقیهان اهل فتوا نیز معتقد است که دیه زن و مرد مساوی می باشد و می گوید:

«به نظر اینجانب دیه خطا و شبه عمد زن با مرد مساوی است، قضائاً به دلیل اطلاق ادله دیه و عدم دلیل بر تقييد.»^(۴)

۱. النساء (۴): ۹۲.

۲. شیخ محمود شلتوت: الاسلام عقیده و شریعة، صص ۲۳۶-۲۳۷.

۳. سید محمد رشید رضا: تفسیر المنار، ج ۵، ص ۳۳۲.

۴. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به:

آیت الله صانعی: توضیح المسائل، ص ۵۱۵؛ احمد مقدس اردبیلی: مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان، ج ۱۴، ص ۳۲۲؛ دکتر حسین مهرپور: مباحثی از حقوق

مقدس اردبیلی نیز در کتاب «مجمع الفائدة و البرهان» مسئله نصف بودن دیه زن را به گونه‌ای مطرح کرده است که گویی چندان اعتقادی به استحکام دلایل آن ندارد. وی در شرح عبارت علامه در کتاب «ارشاد» که دیه زن نصف دیه مرد است می‌گوید:

«گویا دلیل آن اجماع و اخبار است که قبلاً از آنها یاد شده است.»^(۱) عده‌ای نیز معتقدند که تعیین دیه به مقدار مشخص از سوی پیامبر ﷺ و همین‌طور نصف قرار دادن دیه زن نسبت به مرد یک حکم حکومتی و مقطعی است نه یک حکم ثابت و لایتغیر و همیشگی اسلامی، بلکه حکم قطعی و دائمی همان حکم مطلق قرآن کریم است که باید به خانوادهٔ مقتول دیه پرداخت شود. به هر حال این دیه مقدار مالی است که به مناسبت از دست رفتن فردی به خانوادهٔ او پرداخت می‌گردد و علی القاعده جنبهٔ جبران خسارت ناشی از فقدان یک انسان است.

حضرت رسول اکرم ﷺ در زمان خود و با توجه به مقتضیات وضع محیط و موقعیت اجتماعی جامعهٔ خویش و عرف رایج آنها صد شتر را مناسب دانست و آن را برای جبران خسارت تعیین کرد. تعیین نصف این مقدار برای زن نیز با فرض صحت برخی از روایات منقول

→ زن، صص ۲۵۹-۲۶۰؛ ماهنامهٔ سیاسی - فرهنگی - اجتماعی، ایران دخت، شمارهٔ ۳، دی و بهمن، سال ۸۰؛ روزنامهٔ زن، شمارهٔ ۴۱، سال اول، چهارشنبه ۱ مهرماه، سال ۱۳۷۷. روزنامهٔ حیات نو، شمارهٔ ۷۴۷، سال سوم، یکشنبه ۵ آبان، سال ۱۳۸۱.
۱. همان.

از پیامبر ﷺ یا با فرض پذیرش و پیاده کردن امر از سوی صحابه بزرگوار با توجه به وضع و نقشی که زنان در آن زمان و محیط داشتند و نوع نگرش و دیدگاهی که بر آنها حاکم بود، قابل قبول و دارای توجیه می باشد و به هر حال معلوم نیست تعیین صد شتر به عنوان دیه نفس و فرضاً نصف آن برای زن، از سوی پیامبر ﷺ به منظور بیان حکم قطعی دائمی برای همه زمانها و مکانها باشد، بلکه حکم اصلی و قطعی همانا پرداخت دیه به میزان معقول و متناسب است، متناسب آن زمان و شاید آن محیط صد شتر و احياناً نصف آن در مورد زن بوده است و این امر منافات ندارد با اینکه در زمانها و مکانهای دیگر با توجه به مقتضیات لازم و در نظر گرفتن وضع جامعه و متحول شدن وضع و نقش زنان، تعیین مقدار دیه به عنوان خسارت ناشی از کشته شدن یک فرد - اعم از زن یا مرد -، یا صدمه دیدن او با در نظر گرفتن جهات مختلف آن از سوی دادگاه تعیین شود. و از این حیث تفاوتی بین زن یا مرد مقتول یا صدمه دیده به صورت یک فرض ثابت وجود نداشته باشد بلکه موردی تصمیم گرفته شود.

مرحوم رشید رضا در این باره در ذیل آیه دیه در مورد دیه غیر مسلمانان می گوید:

«خلاصه کلام این است که احادیث قولی و عملی در مورد دیه، مختلف و متعارض است و به همین جهت فقها اختلاف نظر دارند، ولی ظاهر آیه قرآن این است که امر دیه موکول به عرف و تراضی

طرفین است.»^(۱)

یکی از نویسندگان مسلمان عرب به نام «محمود محمد طه»^(۲) نیز می‌گوید:

«اسلام در دوره‌ای ظهور کرد که زنان سخت مورد آزار و اذیت بودند و به حساب نمی‌آمدند. چون اسلام نتوانست عملاً حقوق کامل آنها را بدهد سعی کرد وضع آنها را اصلاح کند، و حداقل حقوقی معادل نصف حقوق مردان برای آنها برقرار نماید و لذا سهم الارث آنان را نصف مردان قرار داد و شهادت دوزن را در حد شهادت یک مرد قابل قبول اعلام کرد. ولی این عدم تساوی بین زن و مرد قطعی و همیشگی نیست.

وی می‌گوید: «وابستگی اقتصادی زن نقش مهمی در این عدم تساوی بازی می‌کند و ملاک برتری‌ای که در قرآن برای مرد نسبت به زن بیان شده، تکلیف مرد به دادن نفقه و تأمین معیشت اوست.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾^(۳)

«مردان بر زنان سرپرستند (و در جامعه کوچک خانواده حق رهبری دارند و صیانت و رعایت زنان بر عهدهٔ ایشان است) بدان خاطر که خداوند (برای

۱. سید محمد رشید رضا: تفسیر المنار، ج ۵، ص ۳۳۲.

۲. محمود محمد طه از نویسندگان مسلمان عرب و اهل سودان است که در سال ۱۹۸۵ میلادی و در سن ۶۹ سالگی به جرم ارتداد به دار آویخته شد. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: دکتر حسین مهرپور: مباحثی از حقوق زن، صص ۲۸۰-۲۸۱.

۳. النساء (۴): ۳۴.

نظام اجتماع، مردان را بر زنان در برخی از صفات برتری‌هایی بخشیده است و) بعضی را بر بعضی فضیلت داده است. و نیز بدان خاطر که (معمولاً مردان رنج می‌کشند و پول به دست می‌آورند و) از اموال خود (برای خانواده) خرج می‌کنند.»

ولی اساس کار تساوی مطلق بین زن و مرد، براساس مسئولیت شخصی است و لذا در صورتی که وضعیت فرق کند و زنان نظیر مردان مسئولیت‌ها و مشاغل اجتماعی را به عهده بگیرند طبعاً باید حقوق مساوی با مردان را داشته باشند، در نتیجه اگر زن شغل قضا را احراز کرد، دیگر نمی‌توان شهادت او را نصف شهادت مرد قرار داد و طبیعتاً اگر در فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی زن نقش مؤثر خود را داشت در مورد نصف بودن دیه او نیز باید تجدید نظر کرد.^(۱)

آیت الله بجنوردی معتقد است که:

«این حکم که دیه مرد دو برابر دیه زن است به این علت است که مرد مسئولیت اقتصادی دارد و زن فقط مصرف کننده است، خودش مولد نیست، حال اگر روزگاری رسیدیم به اینکه زن هم، دوش بر دوش مرد، فعالیت اقتصادی دارد و او هم مولد است و کمتر از مرد نیست، این ممکن است در قوانین دیه اثر بگذارد و بسته به این است که برداشت ما از ادله چه باشد.»

ایشان در ادامه می‌گویند:

«نظر من این است که باید روی این موضوع کار شود و شرایط فعلی را از نظر اقتصادی و تغییرات اجتماعی باید در نظر گرفت.»^(۱)

دکتر یوسف القرضاوی از فقهای معاصر به تبع استادش شیخ محمود شلتوت می‌گوید:

«در مسئلهٔ دیه زن حدیثی که بتوان به آن استناد نمود و همین طور اجماعی که به صورت یقینی باشد، وجود ندارد. صحیح‌ترین احادیثی که در مورد دیه زن بیان شده است دو حدیث هستند که عبارتند از:

أ. روایت نسائی و دارقطنی از اسماعیل بن عیاش و او هم از ابن جریج، و او هم از عمرو بن شعیب، و او هم از پدرش از جدش.^(۲)

سلسله اسناد این حدیث جای بحث دارد و نمی‌تواند به عنوان حجت در چنین مسئله‌ای مطرح گردد. بخاری گفته است: «ابن جریج از عمرو بن شعیب حدیثی به این مضمون شنیده است.»

ب. حدیث مرفوع معاذ که در آن عبارت «دية المرأة نصف دية الرجل» آمده است»

بی‌هیکی گفته است: «سلسله اسناد این حدیث ثابت نشده است.»

اقوال و احادیثی که از بعضی از صحابه نقل شده است، سلسله اسناد

۱. مجله فرزانه، دوره سوم، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۵، «تعامل و تعارض بین فقه و حقوق بشر»؛ مصاحبه با آیت‌الله بجنوردی.

۲. النسائی: سنن النسائی، کتاب القسامه، ج ۸، ص ۲۴؛ الدارقطنی: السنن، ج ۳، ص

آنها متصل نیستند و اگر این اقوال و احادیث صحیح بودند حتماً مبنای اجتهاد واقع می‌شدند، اما این در حالی است که این احادیث متروک واقع شده‌اند و بنابر این یک حدیث صحیح باقی می‌ماند که عبارت است از: «فی النفس مائه من الابل»^(۱).

پس وقتی که یک حدیث صحیحی که بتوان به آن احتجاج نمود و همین‌طور اجماعی که پایه اجتهاد قرار گیرد در اینجا وجود ندارد، چگونه می‌توان به چنین مسئله‌ای حکم داد؟
ایشان در ادامه می‌گویند:

«ابن علیہ واصم - از فقهای سلف - معتقدند که دیه زن و مرد مساوی است و این همان قولی است که با عموم آیات قرآن و احادیث پیامبر ﷺ و مطلق بودن آنها مطابقت دارد و اگر کسی امروز چنین چیزی بگوید حرجی بر او نیست، زیرا فتوی با تغییر زمان و مکان تغییر می‌یابد.»^(۲)

آنچه گذشت بررسی و بیان نظرات علمای متأخر و متقدم و توجیهات ارائه شده در این باب بود. اما واقعیت آن است که امروزه در میان مسلمانان متجدد گرایش عمومی به هماهنگ سازی اجتهادات شرعی با اصول حاکم بر نظام‌های حقوقی نوین به ویژه اصول حقوق

۱. برای توضیحات بیشتر ر.ک. به: الشوکانی: نیل الاوطار، ج ۷، باب دیة المرأة، صص ۲۲۴-۲۲۷.

۲. برای توضیحات بیشتر، ر.ک. به: دکتر یوسف القرضاوی: مرکز المرأة في الحياة الإسلامية، صص ۲۲-۲۳.

بشر وجود دارد. این گرایش در مجالس قانون‌گذاری کشورهای اسلامی هم نفوذ کرده است.

مجلس شورای اسلامی با آن همه داعیهٔ اصول‌گرایی و شریعت‌مداری در حال حاضر در صدد تصویب لایحه‌ای است که با نادیده گرفتن نظر مشهور فقهای امامیه دیهٔ اهل ذمه را با دیهٔ مسلمانان برابر می‌داند^(۱) به نظر می‌رسد با تکیه بر چنین گرایش‌ها و زمینه‌هایی طرح تساوی دیهٔ زن و مرد مسلمان بدعتی به شمار نیاید و بر اصول گرایان چندان دشوار ننماید.

نکتهٔ جالب توجهی که در اینجا وجود دارد این است که، در مسأله دیهٔ اهل کتاب روایات صحیح‌های دال بر برابری با دیهٔ مسلمان وجود دارد و همین مسئله خود سبب وجود نظر فقهی مخالف با نظر مشهور فقهای شیعه شده است، ولی دربارهٔ مساوات دیهٔ زن با مرد ظاهراً هیچ روایت و فتوایی وجود ندارد. فقیهی مانند صاحب جواهر در نصوص و فتاوای دال بر نصف بودن دیهٔ زن خلاف بلکه اشکالی نمی‌بیند. او نه تنها مسئله را در میان شیعه به دلیل وجود روایات مستفیض و متواتر اجماعی می‌داند بلکه مسئله را تقریباً مورد اجماع

۱. به موجب این لایحه تبصره‌ای به شرح زیر به ماده ۲۹۷ قانون مجازات اسلامی الحاق می‌شود:

«ملاک در تعیین میزان دیهٔ پیروان ادیان اقلیتهای شناخته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به میزان دیهٔ مسلمان با نظر ولی امر است که توسط قوهٔ قضائیه استعلام و به دادگاهها ابلاغ می‌شود. دادگاهها مکلفند مطابق نظر مذکور و با رعایت سایر مقررات این قانون، از قبیل جنسیت مجنی علیه و زمان جنایت، رأی مقتضی را صادر کنند.»

فقهای مذاهب مختلفه اسلامی می شمارد.»^(۱)

آیت الله بجنوردی در خصوص موارد مذکور و مساوات زن و مرد در دیه اظهار نموده است:

«چنانچه ما معتقد به فقه حکومتی باشیم و با توجه به اینکه موقعیت و جایگاه زنان در عصر حاضر با زنان دهه ها و سده های پیش تفاوت بسیار دارد، حکومت می تواند طبق مصالح عمومی، دیه زن را برابر با دیه مرد در قانون مطرح کند. البته در این مورد حکومت حق ندارد این حکم را حکم خدا معرفی کند، بلکه این احکام باید به اعتبار حکم حکومتی اجرا شوند، همچنان که در برابر دیه مسلمان با غیر مسلمان اجرا شد.»^(۲)

... چنان که گذشت گستره بحث بسی فراتر از آن است که یک فقیه یا نظریه فقهی خاصی بتواند آن را به صورت تام و تمام حل و فصل کند و این امر نه تنها در میان فقهای اهل سنت بلکه - چنان که دیده شد - در میان فقهای امامیه نیز از وحدت رأی برخوردار نیست، از این رو می طلبد که فقهای اسلامی (مسلمان) به این مسئله به منزله یک بحث جهانی نظر کنند، تا بتوانند با رویکردهای عقلانی، خردمندانه و علمی راهکار بهتری ارائه دهند. البته، به عنوان یک محقق بر این اعتقاد که پیش از هر کار باید به مبانی اجتهادی نگاهی نو افکنده

۱. محمد حسن النجفی: جواهر الکلام، شرح شرائع الاسلام، ج ۱۵، ص ۲۷۶.

۲. روزنامه آفتاب، شماره ۷۸۲، پنجشنبه ۲۵ مهر ماه، سال ۱۳۸۱؛ روزنامه همشهری، شماره ۲۷۶۸، چهارشنبه ۴ تیر ماه، سال ۱۳۸۱.

شود و در صورت عدم کارایی لازم این مبانی، بکوشند مجتهد وار به وضع مبانی نوینی در استنباط احکام دینی پردازند و بدون شک مسئله اهداف دین و رویکردهای کلامی می تواند به مثابه بستری مؤثر زمینه را برای نیل به نتیجه بهتر هموار سازد.



منابع و مأخذ

فهرست منابع و مآخذ

- القرآن الكريم

- ١- ابن اثير: **النهاية في غريب الحديث والاثر**، تحقيق: الزاوى و الطناجى، دارالباز، مكة المكرمة بى تا.
- ٢- ابن حجر العسقلانى: **فتح البارى شرح صحيح البخارى**، الطبعة الاولى، دارالريان، القاهرة، ١٤٠٧هـ.
- ٣- ابن حجر العسقلانى: **تلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرافعى الكبير**، عبدالله هاشم المدني، المدينة المنورة، طبعة ١٣٨٤ هـ.
- ٤- ابن حجر العسقلانى: **تهذيب التهذيب**، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، الطبعة الثانية، دارالمعرفة، بيروت، ١٣٩٥ هـ.
- ٥- ابن حجر العسقلانى: **بلوغ المرام من ادلة الاحكام**، تعليق محمد حامد الفقى، المكتبة التجارية الكبرى، مصر. بى تا.
- ٦- ابن حجر العسقلانى: **طبقات المدلسين**، تحقيق: عبدالغفار البنداري و محمد أحمد عبدالعزيز، الطبعة الاولى، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٥ هـ. (معه، اسماء المدلسين / سيوطى).
- ٧- ابن حجر العسقلانى: **التقريب**، الطبعة الاول، حيدر آباد الدكن، الهند، ١٣٢٥ هـ.
- ٨- ابن رشد القرطبى: **بداية المجتهد ونهاية المقتصد**، الطبعة السادسة، دارالمعرفة - بيروت، ١٤٠٢ هـ.

٩- ابن تيميه، شيخ الاسلام تقى الدين ابن تيميه الحرانى، اقتضاء الصراط المستقيم، تحقيق محمد حامد الفقى، الطبعة الثانية، مكتبة السنة المحمدية، مصر بى تا.

١٠- ابن تيميه، شيخ الاسلام تقى الدين ابن تيميه الحرانى: مجموع فتاوى ابن تيميه، جمع عبدالرحمن بن قاسم، الطبعة الاولى، دار العربية، بيروت، ١٣٩٨ هـ.

١١- ابن حبان: المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين، تحقيق محمود ابراهيم زيد، الطبعة الاولى، دارالوعى، حلب، ١٣٩٦ هـ.

١٢- ابن حزم الاندلسى: المحلى، طبعة دارالآفاق الجديدة، بيروت بى تا.

١٣- ابن حزم الاندلسى: الإحكام في اصول الاحكام، تحقيق محمد أحمد عبدالعزيز، الطبعة الاولى، مكتبة عاطف، قاهره، ١٣٩٨ هـ.

١٤- ابن سعد: الطبقات الكبرى، دارصادر، بيروت، ١٣٧٧ هـ.

١٥- ابن ضويان، ابراهيم بن ضويان: منار السيل، الطبقة السابعة، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤١٠ هـ.

١٦- ابن كثير: تفسير القرآن العظيم، اشرف خليل الميس، طبعة الثانية، دارالقلم، بيروت، بى تا.

١٧- ابن كثير: البداية والنهاية، دارالسعادة بالقاهره، تصوير بيروت، طبعة ١٣٤٨ هـ.

١٨- ابن معين: التاريخ، تحقيق احمد محمد نورسيف، الطبعة الاولى، جامعة الملك عبدالعزيز، مكه. ١٣٩٩ هـ.

١٩- ابن المدينى، على بن المدينى: العلل، تحقيق: محمد مصطفى

- الأعظمى، الطبعة الثانية، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٩٨٠ م.
- ٢٠- ابن عدى: **الكامل في ضعفاء الرجال**، تحقيق صبحى السامرة، مطبعة سلمان الأعظمى، بغداد (المقدمة) بى تا.
- ٢١- ابن عبد البر: **جامع بيان العلم وفضله**، دارالكتب العلميه، بيروت، طبعة ١٣٩٨ هـ.
- ٢٢- ابن قدامة المقدسى: **المغنى**، مكتبة الرياض الحديثة، الرياض، طبعة ١٤٠١ هـ.
- ٢٣- ابن قيم الجوزية: **اعلام المؤمنين**، عن رب العالمين، تحقيق: محمد محى الدين عبد الحميد، طبعة دارالفكر، بيروت، ١٤١١ هـ.
- ٢٤- ابوبكر بن ابى شيبه: **المصنف في الاحاديث والآثار**، ضبط كمال الحوت، الطبعة الاولى، دارالتاج، بيروت، ١٤٠٩ هـ.
- ٢٥- ابن منظور المصري: **لسان العرب**، طبعة دارالمعارف بمصر، (حسب اوائل الكلمات).
- ٢٦- ابونعيم، احمد بن عبدالله الاصفهاني: **حلية الاولياء و طبقات الاصفياء**، مكتبة الخانجي، مصر، طبعة ١٣٥٢ هـ.
- ٢٧- ابويحيى زكريا الانصارى الشافعى: **أسنى المطالب شرح روض الطالب**، المكتبة الاسلامية، مصر، طبعة ١٣١٣ هـ.
- ٢٨- احمد بن حنبل: **المسند**، الطبعة الثانية، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٣٩٨ هـ.
- ٢٩- الألبانى، محمد ناصر الدين الألبانى: **صحيح السنن النسائي**، الطبعة الاولى، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٩ هـ.
- ٣٠- الألبانى، محمد ناصر الدين الألبانى: **صحيح السنن ابن ماجه**،

- الطبعة الاولى، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٧ هـ.
- ٣١- الألبانى، محمد ناصر الدين الألبانى: صحيح سنن أبى داود، الطبعة الاولى، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٩ هـ.
- ٣٢- الألبانى، محمد ناصر الدين الألبانى: صحيح سنن الترمذى، الطبعة الاولى، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٨ هـ.
- ٣٣- الألبانى، محمد ناصر الدين الألبانى: إرواء الغليل في تخريج احاديث منار السبيل، الطبعة الاولى، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٣٩٩ هـ.
- ٣٤- الألبانى، محمد ناصر الدين الألبانى: سلسلة الأحاديث الضعيفة، المكتب الاسلامى، بيروت، بى تا.
- ٣٥- الألبانى، محمد ناصر الدين الألبانى: صحيح الجامع الصغير وزيادته، الطبعة الثانية، المكتب الاسلامى، بيروت، ١٤٠٦ هـ.
- ٣٦- الألبانى، محمد ناصر الدين الألبانى: سلسلة الاحاديث الصحيحة، المكتب الاسلامى، بيروت، بى تا.
- ٣٧- البخارى: التاريخ الصغير، تحقيق محمود إبراهيم زيد، الطبعة الاولى، دار الوعى، حلب، ١٣٩٧ هـ.
- ٣٨- البخارى: التاريخ الكبير، طبعة دار الكتب العلميه، بيروت، بى تا.
- ٣٩- البخارى: الضعفاء الصغير، تحقيق محمود ابراهيم زايد، الطبعة الاولى، دار الوعى، حلب، ١٣٩٦ هـ. (ومعه: الضعفاء والمتروكين / للنسائى).
- ٤٠- البهوتى، منصور بن يونس البهوتى، الروض المربع شرح زاد المستنقع، مكتبه الرياض الحديثه، طبعة ١٤٠٣ هـ.
- ٤١- البيهقى، ابى بكر بن احمد بن الحسين بن على البيهقى: السنن

الكبرى (ويذيله الجواهر النقى / ابن التركمانى)، دارالفكر، بيروت، بى تا.

۴۲- البيهقى، ابى بكر بن احمد بن الحسين بن على البيهقى: مناقب الإمام الشافعى، تحقيق السيد أحمد صقر، دارالتراث، القاهرة، ۱۳۹۱ هـ.

۴۳- الجميلى، خالد رشيد الجميلى، الدية و احكامها في الشريعة الاسلاميه و القانون، الطبعة الاولى، مطبعة دارالسلام، بغداد، ۱۹۷۵ م.

۴۴- الحاكم النيسابورى: المستدرک على الصحيحين، دارالفكر، بيروت، طبعة ۱۳۹۸ هـ.

۴۵- الخزرجى، صفى الدين الخزرجى: تذهيب التهذيب، مكتبه القاهرة، طبعة ۱۳۹۲ هـ.

۴۶- الخضرى بك، محمد الخضرى بك: اصول الفقه، الطبعة السادسة، المكتبة التجارية الكبرى، مصر، ۱۳۸۹ هـ.

۴۷- الخطيب البغدادى: مسألة الاحتجاج بالشافعى فيما اسند اليه، تحقيق: خليل ملاخاطر، ادارة البحوث العلميه و الافتاء، الرياض، بى تا.

۴۸- الخطيب البغدادى: تاريخ بغداد، طبعة الخانجى بمصر، تصوير بيروت، ۱۳۹۳ هـ.

۴۹- الدارالقطنى: سنن الدارالقطنى، عبدالله هاشم يمانى، مصر، طبعة ۱۳۸۶ هـ.

۵۰- الدارالقطنى: الضعفا و المتروكين، تحقيق محمد لطفى الطبعة الاولى، المكتبة الاسلامية، بيروت، ۱۴۰۰ هـ.

- ٥١- الدارمي: سنن الدارمي، تحقيق: محمد أحمد دهمان، مطبعة الاعتدال، دمشق، طبعة ١٣٤٩ هـ.
- ٥٢- الذهبي، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي: ميزان الاعتدال في نقد الرجال، تحقيق على محمد البجاوي، الطبعة الاولى، دارالمعرفة، بيروت، ١٣٨٢ هـ.
- ٥٣- الذهبي: المغني في الضعفاء، تحقيق نورالدين عتر، الطبعة الاولى، دارالمعارف، حلب.
- ٥٤- الذهبي، ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبي: سير أعلام النبلاء، تحقيق و تخريج شعيب الأرنؤوط، الطبعة الاولى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠١ هـ.
- ٥٥- الذهبي، الامام ابو عبدالله شمس الدين محمد الذهبي: تذكرة الحفاظ، طبعة حيدرآباد الدكن، تصوير بيروت، ١٣٧٥ هـ.
- ٥٦- الرازي: مناقب الشافعي: المكتبة العلامة القاهرة، بي تا.
- ٥٧- الرازي، ابن ابي حاتم الرازي: الجرح و التعديل، الطبعة الاولى، حيدرآباد الدكن، الهند، بي تا.
- ٥٨- الرازي، ابن ابي حاتم الرازي: أداب الشافعي و مناقبه، مطبعة الخانجي، مصر، طبعة ١٣٧٢ هـ.
- ٥٩- الزيعلي: نصب الرأيه، دارالمأمون، مصر طبعة ١٣٥٧ هـ.
- ٦٠- سيد السابق: فقه السنة، الطبعة الاولى، دارالكتاب العربي، بيروت، ١٣٩١ هـ.
- ٦١- السيوطي: أسماء المدلسين، (ومعه طبقات المدلسين / ابن حجر)، تحقيق: محمد زينهم محمد عزب، الطبعة الاولى،

- دارالصحوة، القاهرة، ۱۴۰۷ هـ.
- ۶۲- الشافعی، محمد بن ادريس الشافعی: الرسالة، تحقيق احمد شاکر، بی تا.
- ۶۳- الشافعی، محمد بن ادريس الشافعی: مسند الشافعی، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۰ هـ.
- ۶۴- الشافعی، محمد بن ادريس الشافعی: الأم، کتاب الشعب، مصر، صورة من طبعة ۱۳۲۱ هـ.
- ۶۵- شاکر، أحمد محمد شاکر: شرح ألفیه السیوطی فی علم الحديث، دارالمعرفة، بیروت، بی تا.
- ۶۶- شاکر، أحمد محمد شاکر: الباعث الحثيث شرح اختصار علوم الحديث لابن كثير، الطبعة الثانية، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۳۷۰ هـ.
- ۶۷- الشاطبی، ابواسحاق ابراهيم بن موسى اللخمي الغرناطی الشهير بالشاطبی: الموافقات في اصول الاحكام، طبعة دارالفکر، بیروت، بی تا.
- ۶۸- الشوکانی، شیخ محمد بن علی الشوکانی: ارشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الاصول، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- ۶۹- الشوکانی، شیخ محمد بن علی الشوکانی: نیل الأوطار بشرح منتقى الاخبار، دارالقلم، بیروت، بی تا.
- ۷۰- الشوکانی، شیخ محمد بن علی الشوکانی: فتح القدير الجامع بین فنی الروایه و الدرايه فی التفسیر، الطبعة الثانية، مطبعة مصطفى الباجی الحلی، مصر، ۱۳۸۳ هـ.

- ٧١- شمس الحق آبادي: التعليق المغنى على سنن الدارالقطنى، طبعة دارالكتب الاسلاميه، باكستان، بى تا.
- ٧٢- الصنعانى: سبل السلام شرح بلوغ المرام، المكتبه التجاريه الكبرى، مصر، بى تا.
- ٧٣- الطبرى، محمد بن جرير الطبرى: جامع البيان في تفسير القرآن، دارالفكر، بيروت، طبعة ١٣٩٨ هـ.
- ٧٤- عبد الباقي، محمد فؤاد عبد الباقي: معجم المفهرس لألفاظ القرآن الكريم، الطبعة الثانيه، دارالفكر، ١٤٠١ هـ.
- ٧٥- العقيلي، ابو جعفر محمد بن عمرو بن موسى بن حماد العقيلي المكي، الضعفا الكبير، طبعة دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٤ هـ.
- ٧٦- غزالى، ابو حامد الغزالى: الوجيز في فقه مذهب الإمام الشافعى، دارالمعرفه، بيروت، طبعة ١٣٩٩ هـ.
- ٧٧- قطب، سيد قطب: في ظلال القرآن، الطبعة الثامنه، دارالشروق، بيروت، ١٣٩٩ هـ.
- ٧٨- الكنوى، محمد عبد الحى الكنوى: الرفع و التكميل في الجرح والتعديل، تحقيق عبدالفتاح ابو غده، الطبعة الثانيه، ١٩٦٨ م.
- ٧٩- ليف من المستشرقين: المعجم المفهرس لألفاظ الحديث، ليدن ١٩٣٦ م.
- ٨٠- المباركفورى؛ تحفة الاحوذى بشرح جامع الترمذى، الطبعة الثالثه، دارالفكر، بيروت، ١٣٩٣ هـ.
- ٨١- مجمع اللغة العربيه: القاهره: المعجم الوسيط، الطبعة الثانيه، دارالفكر، بيروت، بى تا.
- ٨٢- مسلم بن حجاج النيسابورى: صحيح المسلم، (بشرح النووى)

الطبعة الاولى، دارالريان، القاهرة، ۱۴۰۷ هـ.

۸۳- مسلم بن حجاج النيسابوري: *الكنى و الاسماء*، تحقيق: عبدالرحيم القشقرى، الطبعة الاولى، نشر الجامعة الاسلامية، المدينة المنورة، ۱۴۰۴ هـ.

۸۴- مالك، امام مالك بن انس: *الموطا*، رواية يحيى الليثى، إعداد احمد رايت عرموش، الطبعة الثانية دارالنفائس، بيروت، ۱۳۹۷ هـ.

۸۵- النسائي: *سنن النسائي*، (شرح الحافظ السيوطى)، الطبعة الاولى، دارالفكر، بيروت، ۱۳۴۸ هـ.

۸۶- النسائي: *الضعفاء والمتروكين*، طبعة دارالوعى بحلب، ۱۳۹۶ هـ. (مع الضعفاء الصغير، للبخارى).

۸۷- جوادى آملی، عبدالله جوادى آملی: *زن در آيينه جلال و جمال*، نشر مرکز فرهنگى رجاء، تهران، ۱۳۶۹.

۸۸- خرم دل، د. مصطفى خرم دل: *تفسير نور*، نشر احسان، تهران، ۱۳۷۸ هـ. ش.

۸۹- خزائلى، محمد خزائلى: *احكام القرآن*، تهران، ۱۳۷۱ هـ. ش.

۹۰- قطب، سيد قطب، *في ظلال القرآن*، ترجمه: دكتور مصطفى خرم دل، چاپ اول، نشر احسان، ۱۳۷۸ هـ. ش.

۹۱- شانه چى، كاظم مدير شانه چى: *درایة الحديث*، مشهد، ۱۳۹۷ هـ.

۹۲- شفيعى سروسنانى، ابراهيم شفيعى سروسنانى: *تفاوت زن و مرد در ديه و قصاص*، ماده (۲۰۹ و ۲۷۳ قانون مجازات اسلامى)، چاپ اول، ۱۳۸۰ هـ. ش.

۹۳- شیخ الاسلام، حاج سید محمد شیخ الاسلام کردستان: راهنمای مذهب شافعی، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹ ه. ش، ج ۲.

۹۴- صانعی، آیت الله یوسف صانعی: توضیح المسائل، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ه. ش.

۹۵- صالحی، فاضل صالحی: دیه یا مجازات مالی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، ویرایش دوم، ۱۳۷۸ ه. ش.

۹۶- عاشور، احمد عیسی عاشور، فقه آسان در مذهب امام شافعی، ترجمه: د. محمود ابراهیمی، نشر احسان، تهران، ۱۳۷۴ ه. ش.

۹۷- عوده، عبدالقادر عوده، حقوق جنائی اسلام براساس مذاهب پنجگانه، با تعلیقات مرحوم سید اسماعیل صدر، ترجمه: اکبر غفوری، انتشارات: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳ ه. ش.

۹۸- کتاب مقدس، عهد قدیم و جدید، چاپ ۱۹۷۷.

۹۹- گرجی، د. ابوالقاسم گرجی: دیات، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۰ ه. ش.

۱۰۰- منصور، جهانگیر منصور: قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۹ ه. ش.

۱۰۱- مهرپور، د. حسین مهرپور: مباحثی از حقوق زن از منظر حقوق داخلی، مبانی فقهی و موازین بین المللی، انتشارات اطلاعات، تهران، ۱۳۷۹ ه. ش.

۱۰۲- میرسعیدی، سید منصور میرسعیدی: ماهیت حقوقی دیات، نشر میزان، پاییز ۱۳۷۳ ه. ش.

۱۰۳- النووی: ریاض الصالحین من کلام سید المرسلین، ترجمه: خاموش هروی، چاپ چهارم، نشر احسان، تهران، ۱۳۷۹ ه. ش.

